

پرنسس و کوتوله ها

{آغاز زمان پر طرفدار پرنسس و کوتوله ها}

#پارت ۱

با ترس به شورت خونیم زل زدم

وای چم شده... یعنی بهشتم زخم شده...

با ترس از دستشویی بیرون اومدم که رادین

جلو تی وی نشسته بود توجهش بهم جلب شد...

چشماشو گرد کرد

-شلوارت کو؟

با ترس و خجالت به طرفش دویدم و شورت رو جلوش گرفتم

-رادین تورو خدا بیا بریم دکتر

من یه بلایی سرم اومده...

رادین نگاهش بین و منو شورت بالا پایین شد و انگشتشو لای بهشتم کشید

یکمی قفلک و درد تو بهشتم سرازیر شد

خودمو عقب کشیدم و دستمو جلوم گرفتم

رادین-چندسالته نهال

-۱۱سال و ۲ماه

رادین-بیا جلو

یه قدم به سمتش رفتم که کمرمو چسبید و انگشتشو باز لای بهشتم کرد

کمی عقب جلو کرد که کمرمو عقب دادم

-ای نکن!

رادین-ای جان...

من دکترم میدونم چت شده

ولی به مامانت نگیا... چون میبرنت دکتر عملت میکنن

با ترس گفتم

عمل! یعنی اونجامو میبرن؟

مثل عمه سمیه که سینه اش رو بریدن

رادین سرشو تکوت داد

برو بخواب روی تخت بیام خوبت کنم

با دو وارد اتاقش شدم و روی تخت خوابیدم

رادین با یه شیشه اب وارد اتاق شد و پایین پام نشست...

پامو از هم باز کرد...

با خجالت پامو بهم چسبوندم که رادین چشماشو گشاد کرد

رادین-عه نهال

بزار معاینه کنم بهشتتو...

با بغض گفتم

رادین من از عمل میترسم...توروخدا

رادین روی زانوم رو بوسید

رادین-بازکن پاتو...تاخوبت کنم...

پامو از هم باز کردم و که دستمال خیسی روی بهشتم کشید که لرزی کردم...

رادینم این لرزشو فهمید و فقط لبخندی بهم زد

بعد انگشتشو روی بهشتم گذاشت و اروم میمالید...

حس خوبی بهم دست داده بود...

لبمو گزیدم

رادین چیکار میکنی...خوب شد؟

رادین تیشرتشو از تنش کند و بطریه ابو روی بهشتم ریخت

واای چه یخ بود...

جیغی کشیدم که دو طرف بهشتمو باز کرد و با زبونش چو*چو*ل*مو ناز کرد

اهی کشیدم و پاهامو بهم فشار دادم ولی سر رادین بین پام بود...

زبونشو روی بهشتم بالا پایین می کرد و با انگشتاش کنار رونم رو ناز می کرد...

خیلی حس خوبی بهم دست داده بود و دوست نداشتم عقب بکشم ولی شرمم باعث می شد هی خودمو تکون بدم...

رادین سرشو بالا آورد و با چشمای قرمزش گفت

چقدر این بهشتت خوشمزس اوممم...

با حرفش حس خوبی به تنم سرازیر شد

پاهامو از هم باز کردم

و گفتم

رادین باز میخوریش؟ خیلی خوبه

رادین خندید و گفت

دوست داشتی؟!

او هومی گفتم

رادین-پس قول بده اگر خوبت کردم بازیدی بخورم...باشه؟

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲

با بستن چشمم حرفشو قبول کردم که باز ملج و مولوچش رفت هوا...

دیگه طاقت نداشتم... اه و ناله ام بلندشده بود...

با دستش لباسمو بالا زد و نیم تنه نازی که مامانم برام خریده بود تا سینه های درحال رشدش خوش فرم بزرگ بشن رو بالا زد و با زبونش روی نوک کوچولوی سینه ام کشید

سرمو عقب دادم و اهی کشیدم..

رادین-اوووم فکر نمی کردم دختر ۱۱ ساله این قدر برام سکسسی و خواستنی باشه کوچولو

لبمو گاز گرفتم

با صدای ماشین و افتادن نور تو اتاق رادین تند عقب کشید

با دستمال دور دهنش رو تمیز کرد و گفت برو توحموم منم الان میام

بدو...

به حرفش گوش دادم و دوییدم توحموم

شیر ایم باز کردم

صدای بابا و مامان و خانواده عمو می اومد...

چند لحظه بعد تقه به در حموم خورد و صدای رادین پیچید...

رادین

بیا جلو ببینم... به سمتش رفتم که شورتی روی جلوی پام گرفت

رادین-پوش

نهال-این چیه تو شورتم

رادین-هیس بعدا بهت میگم

پات کن

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۳

بدون هیچ حرف اضافی شورت رو پام کردم

اون چسب زخم بزرگ تو شورتم خیلی ادیتم می کرد...

نهال-رادین این خیلی بده که

نمیشه درش بیارم... خیلی ادیتم میکنه

رادین-نوچ نمیشه

فعلا بزار باشه

بعد ساعت ۱۲ که همه خوابیدن بیا تو باغ کارت دارم

از فرط ترس چشمم گشاد شد

نهال-باغ؟ نه من نمیام...

من میترسم رادین... چیکار داری الان بگو

مامان-نهال... مامان

رادین با حرص شلوارمو انداخت تو صورتم و پشت در قایم شد

شلوارم رو پام کردم و از در بیرون رفتم

نهال-سلام مامان

مامان-سلام دخترگلم

بیا مامان جان این سینی چایی رو برای عمو و بابات ببر

نهال-چشم

سینی رو جلوی بابا و عمو گذاشتم

حس کردم یه چیزی از بهشتم سرازیر شده

زیر دلمم تیر کشید...

بازم اون ترس و وحشت تودلم افتاد...

یعنی میمیرم؟

باید به مامانم می گفتم...

اره... شاید اون بهتر میدونست باید چیکار کنیم

وارد اشپزخونه شدم

مامان و زن عمو داشتن شام رو آماده می کردن

نهال-مامان شام چیه

مامان-لازانيا پختم... پسر عموت دوست داره

اهانی زمزمه کردم... نمیدونستم ازکجا باید شروع کنم...

زن عمو نگاهی بهم کرد و بعد رو به مامان گفت

نهال هنوز نشده؟!!

مامان-نه فتانه... اون هنوز بچست...

بشه هم طاقت حجله نداره واسش زوده

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۴

رادین-نهال همیشه چند دقیقه بیای؟

زن عمو لبخندی به روم زد که سر به زیر از اشپزخونه بیرون رفتم

نهال-بله؟

رادین-دفتر و کتابتو بیار ریاضیتو یادت بدم

نهال-چی

رادین-هیس

برو بیار...

ابرو هامو بالا انداختم و طبق حرفش با کوله ام رفتم طبقه پایین و وارد اتاقش شدم...

رادین روی تختش دراز کشید و بهم اشاره کرد نزدیکش بشم

رادین-واحد ما خیلی خوبه

همه تو واحد شمان

صدامونم نمیشنون...

نهال-خب بشنون ..چی میشه

رادین-خب اوردمت اینجا تا بابهشتت بازی کنم

صدات درمیادکه...

با حرفش لای پام یه جوری شد...

ولی خجالت کشیدیم و اروم عقب رفتم

رادین-مگه دوست نداشتی؟

اول که بیا باید یه سری چیزارو بهت بگم

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۵

نهال-چیارو...

رادین-شلوار تو بکش پایین بیا کنارم بشین

طبق حرفش اروم شلوارمو پایین کشیدیم و روی صندلی انداختم...

رادین دستشو دورکمرم انداخت و باخسونت به جلو کشیدیم...

رادین-چقدر توسفیدی اخه...

مثل پنبه میمونی...

بعد از حرفشو استخون جناق سینه ام رو بوسید...

تنم مور مور شد...

من همیشه تورو یاهام رادین رو شوهرم فرض می کردم...

نهال-رادین

تومنو دوست داری؟

باچشمای خمارش نگاهم کرد

رادین-میدونی دوست داشتن یعنی چی؟

نهال_او هوم

رادین-دوست داشتن یعنی عشق دونفره

دوتا که عاشق همدیکه ان باید همه جوره مال همدیگه باشن

نهال-یعنی چی؟

رادین-یعنی چی رو بعدا بهت یاد میدم

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۶

تند جلوتر کشیدم و انگشت اشاره خودشو تو دهنش کرد....

بعد شورتم رو پایین کشید که بادیدن خون بازوی رادین رو چنگ زدم...

رادین-هیس عسلکم

چیزی نیست...

بعد انگشتشو لای بهشتم کرد و روی چو*چو*ل*م کشید...

نهال-ایی...

پاهامو توهم قفل کردم که رادین لبشو روی پوست گردنم گذاشت و مک عمیقی زد

نهال-وای رادین توروخدا انگشتتو بردار...

خیلی بهشتم درد میکنه...

سرشو عقب کشید و دستشو بیرون آورد...

انگشتش خونی بود...

نزدیک بینیش کرد و بوکشید...

رادین-جوی گسی میده...

چهرمو درهم کردم

نهال-پس کی خوب میشه؟

رادین-ببین اگر به کسی بگی اینجوری شدی

معلوم نیست چه بلایی سرت بیارنا

به کسی نگو تا خوبت کنم

باشه؟

نهال-ولی من میخوام به مامانم بگم

رادین-تواین کارو نمیکنی

نهال-من میترسم...باید بهشون بگم

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۷

رادین-نهال عزیزم برو توحوم

نهال-میت رسم رادین

یهو مامان یا زنعمو بیاد چی؟

رادین کلافه شورتم رو کامل از پام در آورد و اون چسب زخم بزرگ رو از وسطش برداشت و تو پلاستیک مشکی گذاشت

روی تخت نشستم که بابا رادین از جام پریدم

رادین-پااااشوووو... نمیبینی بهشتت خونیه اخه...

گوه زدی به تختم...

ناراحت به جایی که نشسته بودم کردم...

لکه ی کوچیکی از خون روش خودنمایی می کرد...

قیافم درهم شد...

ناراحت خواستم ملحفه رو برداردم

رادین-نیاز نیست

ببین اینارو

میدونی چیه؟

سرمو تکون دادم و گفتم

چسب زخم...

رادین متعجب نگاهم کرد

رادین-نه بابا... این بهش میگن نو. اربهد. اشتهی

فهمیدی؟

برای زخم اونجاست

خیلیا بهش مبتلا میشن...

نهال-پس چرا نباید به مامانم بگم

رادین-چون واسه تو خوب نبوده!

مامان-نهال؟

رادین-زنعمو رفته دستشویی الان میاد

مامان-باشه عزیزم...

تند شورتمو پام کردم و همون نوار بهداشتیام گذاشتم توشورتم...

اووف چه بد بود....

نهال-ملحفه تختو بشورم؟

رادین-لازم نیست عروسک

برو بالا شام بخور منم میام

سرمو تکون دادم و به طرف واحد خودمون رفتم

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۸

[رادین]

بعد از رفتن نهال ملحفه رو تختمو پرت کردم تو کمدم...

انگشتم هنوز بوی خون میداد...

لبخندی زدم و کمی عطر به خودم زدم

سر میز نشستم

نگاهی به چهره بچه گونه نهال انداختم

چقدر لذت بخش بود برام این عشق کوچولوی شیرین....

وقتی ۲_۳ ساله بود هم حمایتای من سایه مینداخت روش....

با اینکه ۱۲ سال ازم کوچیک تره ولی عشق شیرین و دوست داشتنیه!

نمیدونم اسمش عشق هست یا شهوت....

ولی باعث کشم نسبت بهش میشه که خودش بهونه نزدیکش بودن رو برام جور کرد

هر جور بود با هر سختی و تصور هر شب که یه شب طعم اون بهشتش رو با تمام وجودم بچشم و تو تنش ذوب بشم داشت به اتیشم میکشید رو سپری کردم و

پنج روز عادت ماهانه اش به پایان رسید...

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۹

ماشینو جلوی مدرسه اش پاک کردم و منتظر شدم تا بیاد بیرون...

امروز خانواده هامون رفته بودن تشیع جنازه یکی از پیریپاتالای فامیل که بالاخره مرده بود

بادیدن نهال که با کوله روی دوشش بیرون دوید

براش بوقی زدم

به سمتش حرکت کردم

رادین-بیا بالا

نهال-عه سلام

اینجا چیکار میکنی

رادین-اومدم دنبالت

کاریدی کردم؟

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۰

نهال هول کرده گفت نه نه...

خندیدم و به سمتش خم شدم

گوشه لبشو بوسیدم که لبخند محوی روی لبش نشست...

\$ نهال \$

تو همین چند وقتی که به رادین نزدیک تر شده بودم خیلی بهش علاقم بیشتر شده بود

از گوشه چشم نگاهش کردم

صورت پر جیش با اخم جذاب تر و دوست داشتنی تر شده بود

با ایستادن ماشین نگاهی به اطراف انداختم

نهال-اینجا کجاست؟

رادین-خونه من

نهال-خونه خریدی یعنی؟

رادین -اره...واسه تو خریدمش....

نهال-یعنی مال منه؟

رادین-مال من و توعه...میدونم بچه ای

ولی دوست دارم زخم بشی

باشنیدن حرفش ذوق مرگ شدم

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۱

به قلم #ش_ت

دستمو دور بازوش حلقه کردم و باهاش همقدم شدم..

قدم تا زیر سینه اش بود و کامل بین هیگل تنومندش جا میشدم...

خونه مبله بود و دیزاین خیلی خاص و شیک داشت...

دلَم بهش چسبیده بود...

رادین-چطوره؟

نهال-عالیه...خیلی دوست دارم

رادین- خوشحالم که پسندیدی!

بشین تا من پیام....

سرمو تکون دادم و

روی کاناپه سفید نشستم....

هنوز تودلم شور و شوقی به پا بود

یعنی واقعا رادین منو دوست داشت

همش بغلم می کرد...

بوسم می کرد....

میریم شمال لب دریا....

با گیتارش واسم آهنگ میخونه..

براش مهمم...

با بوسه ای که روی شقیقه ام نشست از فکر بیرون اومدم...

با همون هیجان درونی بهش نگاه کردم

رادین-کجایی

توفکری؟

نهال-اره...

رادین-به چی فکر میکنی؟

نهال-تو....

رادین-من؟

حالا چی توفکرته؟

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۲

به قلم #ش_ت

نهال-اووووم

اینکه مال من باشی...

باهم بریم مسافرت... روم غیرت داشته باشی

بهم اهمیت بدی

برات مهم باشم...

به اینا فکر می کردم....

با تموم شدن حرفم رادین دستشو رورم حلقه کرد و وارد اتاق خواب شد....

روی تخت طلایی رنگ بزرگ پرتم کرد و روم خیمه زد

مقنعه رو از سرم کشید

سرشو توگردنم کرد و گاز محکمی گرفت که اخم بلند شد....

\$رادین\$

داغ بودم....عطش داشتم....

هوس تنشو داشتم...

تن ریزه میزه ای که تو بغلم گم میشد...

بدن سفید و خوش تراشش....

اخ که چقدر میخواستمش...

هنوزم نمیدونم عشقه یا هوس...

ولی هرچی که هست داره به جنون میکشتم...

دونه دونه دکمه هاشو باز کردم و لبامو به سینه هایی که هنوز جوونه زده بودن چسبوندم

باصدای اه و نالش وحشی تر شدم...

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۳

به قلم #ش_ت

لبمو به گردنش چسبوندم و مک زدم...

پوست نرم و سفیدش بین لبام خیلی شیرین بود

نهال-رادین...

مست تنش بودم که با شنیدن اسمم از لباس بی طاقت مردونگیمو به بهشتش مالیدم و با دستام سینه های کوچیکش رو مالش دادم...

نهال خودشو بالاتر کشید و سرشو کج کرد...

نهال-رادینی..

رادین-جوونم نهالم...جونم خانومم

لبشو گزید و سرشو بالا گرفت....

گردن باریک و سفیدش توچشم اومد

سرمو چسبوندم بهش و نفسای عمیق و پی در پی کشیدم

@PeranSs_K

دکمه شلوارم رو باز کردم و تا زانو هام کشیدم...

خودمو بین پاهاش جا کردم شلوارشو در آوردم...

مردونگیم برجسته شده بود و از روی شورت بزرگیش معلوم بود

درست خودمو به بهشتش چسبوندم و تکون دادم...

اه ریزی کشید و با تعجب دستشو جلو آورد...

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۴

به قلم #ش_ت

@peranSs_K

اولین بار بود مردونگیه بزرگ منو میدید و حس می کرد....

دستش که روش نشست آه مردونه ای کشیدم و محکم خودمو بهش کوبیدم....

نهال-این چیه؟

از طرز حرف زدنش خوشم میومد...

بچه بودنش رو دوست داشتم

رادین-توفکر میکنی چیه ؟

نهال-دودولته؟

چرا اینجوریه؟

قهقهه ای زدم و انگشتمو لای چاکش بالا پایین کردم...

رادین-شما دخترا لونه بلبل دارید

ما پسرا بلبل داریم

الان تو بهشتت راحت میتونه بلبل منو قورت بده

گیج نگاهی بهم کرد

رادین-میخوای عملی بهت نشون بدم؟

نهال-اوهم...

انگشتمو تو دهنم کردم و روی چوچولش کشیدم که چشماش خمار شد

رادین-الان چه حسی بهت دست داد

نهال-خیلی خوب....

دوست دارم بازم تکرار کنی...

از میلش خنده محوی روی لبم نشست

سرمو بین پاش بردم و مشغول زیون زدن چاکش شدم

نهال-واای رادین

اوف

با حرفاش سرعتم بیشتر میشد

چوچولکشو بین لبام گذاشتم و مکیدم

نهال دیوونه شده بود و فقط بهشتشو تودهنم هول میداد....

ازش فاصله گرفتم

رادین-دوست داشتی این بازیو؟

نهال جون حرف زدن نداشت

هنوز لای بهشتش از ش.ه.وت و هیجان بالا پایین میشد

@PeranSs_K

نمیخواستم زود از.ض.ا بشه

سر مردونگیمو بهش مالیدم

که به حرف اومد

نهال-خیلی دوست دارم

روش خیمه زدم و درحالی که مردونگیم لاش بود لاله گوششو مکیدم

رادین-از این بازی دوست داشتی یا از خاله بازی

@PeranSs_K

نهال-از اینا...

دستای کوچیکشو روی سینه پهنم گذاشت و به عقب هولم داد

نهال-میشه باز بازی کنی باهام

دوست دارم

بعد از حرفش پایهای کشیده سفید و کوچیکشو از هم باز کرد

صورتی بودن بهشتش باز تشنم می کرد تا بخورمش....

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۵

به قلم #ش_ت

@PeranSs_K

لبامو دور بهشتش حلقه کردم و محکم مک میزدم که یه دفعه دهنم پر اب شد...

سرمو بالا اوردم و مزه ملس تودهنم رو قورت دادم....

نهال بی جون روی تخت پهن شده بود و نای تکون خوردن نداشت....

@PeranSs_K

لبمو به لاله گوشش چسبوندم

رادین-چطور بود خانومی؟@PeranSs_K

نهال چشماشو دوخت بهم و گفت

خیلی خوب بود...

یه جوری شدم...تاحالا تجربه نکرده بودم

پیشونیش رو بوسیدم

رادین-معلومه نبایدم تجربه کرده باشی

این کارا رو نباید باهرکسی انجام بدی

ازاین به بعدم فقط با خودم تجربه میکنی

بااین کارم تو مال من شدی

نهال سرشو کج کرد

نهال-چجوری مال تو شدم؟

رادین-تو بغلم به اوج لذت رسیدی

میدونی وقتی دو نفر همدیگه رو دوست داشته باشن اینجوری حس خوب بهشون دست میده

تو هم منو دوست داری نه؟

نهال نگاهشو ازم دزدید و سرشو تو سینه ام پنهان کرد

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

#پارت۱۶

به قلم #ش_ت

روی سرش بوسه نرمی زدم

رادین-از جواب دادن بهم طفره نرو...

من که دوستت دارم دخترک کوچولوی شیرین....

\$نهال\$

قلبم بوم بوم خودشو به در و دیوار میکوبید...

اروم قفسه سینه رادین رو بوسیدم که یهو به عقب پرت شدم و رادین قفسه سینمو بوسید....

از استرس و هیجان نفس نفس می زدم

رادین-فکرکردی نفهمیدم بوس کردی شیطان خانوم...

منم هرکاری که انجام بدی رو جواب میدم خوشگلم

خندیدم و دستمو روی لپای گل انداختم گذاشتم...

نهال-رادین

رادین-جون رادین..

نهال-یه سوال بپرسم...

رادین-دوتا بپرس عزیزدلم

لپمو کشید و ادامه داد

ولی کیه که جوابتو بده آخه...

@PeranSs_K

بعد از حرفش قهقهه ای زد

با چشمای گرد شدم مشتتو تو سینه اش زدم

نهال-خیلی بدجنسی....

اصلا دوست ندارم....

بعد از حرفم دستمو روی دهنم گذاشتم

وای نهال چی گفتی...

سوتی دادی...مگه دوستش داشتی؟

معلومه که دارم...مگه میشه دوستش نداشته باشم...

رادین-به به...قربون مغز فندقیت بشم...

اخه کی یاد میگیری اروم اروم فکرکنی تو پرنسس کوچولو

@PeranSs_K

بابهت لب زدم

چی؟؟؟

بلند فکر کردم؟

یعنی تو حرفامو شنیدی

رادین لای پام.و فشاری داد و بهش.تم.و تو دستش گرفت

رادین-اره...شنیدم که عاشقمی

دوستم داری..تو مال خود خودمی!

@PeranSs_k

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۷

از حرفاش قند تودلم اب میشد...

پاهامو بهم فشار دادم که گرمای دست رادین لای پام بیشتر شد

شیطون خندید و اون به دستشو روی شکم گذاشت و فشار داد

نهال-ای...درد میگیره خب...

رادین-عشق کی تو؟

خندیدم و تو ارومی زیر لبم گفتم

رادین-ای ای... هرچی میگی باید بلند بگی...

ایندفعه اشکال نداره

پاشو لباسشو بیوش بریم رستوران ناهار بخوریم بریم خونه...

با شنیدن خونه تند سر جام نشستم

نهال-رادین به مامان و بابام چی بگم؟

رادین شلوارشو پوشید و درحالی که کمر بندشو میبست گفت

نگران نباش عزیزم...

اولا که من و تو پسر عمو و دختر عموییم

همدیگه رو هم دوست داریم

بعد که اونا رفته بودن مجلس ختم

معلوم نیست اومدن یا نه مالان میریم رستوران ناهار میخوریم میریم خونه

میگیم رفته بودیم رستوران

متفکر سرمو بالا پایین کردم که چشمم به خودم افتاد...

با پایین تنه لخت جلوی رادین ایستاده بودم

تموم تنم گر گرفت و گل انداختن لپامو فهمیدم.....

رادین-خوبه حالا

نگاش کن چه خجالتی هم میکشه پدرسوخته

لبمو گزیدم و تند شلوارم رو پام کردم

مقنعه ام هم سرم کردم

خودم رو مرتب کردم

توانینه نگاهی به خودم کردم...

لپام یکم سرخ شده بود

چند سیلی اروم روی گونه هام زدم و کنار گوشم زدم تا رنگ صورتم یکی بشه

@PeranSs_K

یه طره از موهامم از زیر مقنعه بیرون اوردم

تا خواستم بچرخم دست رادین دور کمرم حلقه شد و لپمو بین لباش کشید و فشار داد

نهال-وای نکن....لپم کبود میشه...

رادین-خب بشه...بتوجه

لپت مال منه!

از این همه بیهویی تغییر کردن رادین هنگ کرده بودم....

وقتی متوجه نگاه متعجبم شد ازم فاصله گرفت و تک سرفه ای کرد

رادین-خب دیگه بریم عزیزم؟

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۸

به قلم #ش_ت

نیمچه لبخندی زدم و گفتم بریم

بعد از خوردن ناهار و یکم ویراژ دادن توخیابون بالاخره رفتیم خونه

مامان و بابا تو اتاقشون خواب بودن...

بادیدن سکوت خونه تالاب تولوپ قلبم خفه شد...

همش نگران بودم مامان و بابا متوجه رفت و امدای من و رادین بشن....

وارد اتاق خوابم شدم و لباس خونگیم رو پوشیدم

نگاهی به گوشیم انداختم...

گوشی اپل صورتی رنگی که بابا واسه تولدم خریده بود...

وضع مالیمون متوسط بود

نه پولدار بودیم نه فقیر

ولی عمو خیلی پولدار بود...اونم بخاطر ارثیه مامان رادین بود...

احساس خستگی می کردم

تو تختم رفتم که صفحه گوشیم روشن شد...

شماره ناشناس بود...

همیشه به حرف بابا گوش میدادم و به شماره های ناشناس جواب نمیدادم

پیامی هم که میدادن نمیخوندم...

واسه همین سریع پیام رو پاک کردم

تا خواست گوشی رو بزارم زمین زنگ خورد

باز همون شماره ناشناس...

هول شدم... فکر می کردم خطایی کردم و میترسیدم از طرف مامان و بابام مواخذه بشم...

گوشیمو زیر بالشم گذاشتم تا اون فرد غریبه خودش بیخیال بشه....

با نوازش دستی روی سر و گردنم لای پلکام رو از هم باز کردم

که چشمم به رادین افتاد...

باصدای گرفته ای گفتم

-تو اینجا چیکار میکنی

رادین-اومدم پیشم خوشگلم
نمیدونم چه سربیه که نمیتونم ازت دور باشم
تو میدونی چرا؟

از هیجان قفسه سینم بالا پایین میشد
سرمو بالا انداختم

@PeranSs_K

رادین خم شد و چونم رو گاز گرفت
نهال-اخ

رادین-من میدونم چرا
چون تو نیمه وجودمی عزیزم

خندیدم...

واقعا رادین خیلی تغییر کرده بود
محببتاشو دوست داشتم... بغلشو دوست داشتم
واقعا عشق یعنی این؟
چقدر خوبه... کاش زودتر معنی عشق رو میفهمیدم

با صدای در از فکر بیرون اومدم
مامان-بچه ها

رادین-جانم زن عمو

تند سرجام نشستم که مامان وارد اتاق شد و با دیدنم پشت دستش کوبید...

مامان-رادین بخاطر تو اومده

ولی تو هنوز خوابی دختر

پاشو... پاشو ببینم

با تعجب نگاهی به رادین کردم که دستش تو شورتتم بود و نمیتونست تکون بخوره....

تا الان دستشو حس نکرده بود

درست روی بهشتم بوداگر تکون میخوردم قفلکم میشد و وا میدادم....

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۱۹

به قلم #ش_ت

با من من گفتم

باشه مامان الان بلند میشم

شما برید...

مامان چشم غره ای بهم رفت

مامان-رادین عزیزم تو بیا بریم یه چایی بخوری تا این وروجک بیاد

پتورو بالا ترکشیدم تا مامان متوجه دست رادین نشه...

رادین نیم نگاهی به مامان انداخت و گفت

زن عمو شما نبات داری؟

من نمیدونم چرا دلم و معدم بهم میپیچه...

مامان-اره... خداید نده چت شده

رادین-نمیدونم زنعمو...

فکرکنم بخاطر لواشکه...حالا خوب میشه

اگر برام به لیوان چایی نبات درست کنید

مامان-حتما پسر م

حتما

الان درست میکنم برات

مامان تند از اتاق بیرون رفت که راحت پامو از هم باز کردم

نهال-دستتو بردار رادین

میبینی که مامان الان باز میاد تواتاق

باین حرفم رادین دورانی دستشو دور پام کشید که لبمو گاز گرفتم

@PeranSs_K

پرنسس و کوتوله ها

[Photo]

#لاکچری۲۰

پرنسس و کوتوله ها

[Photo]

#لاکچری۲۰

پرنسس و کوتوله ها

#پارت۲۱

وارد پذیرایی شدیم که مامان چشم غره ای بهم رفت

ترس به جونم افتاد...

یعنی فهمیده بود؟

بادلهره نشستم که رادینم بدون ملاحظه کنارم نشست و مشغول خوردن شد...

لبمو گزیدم و به شیرینی خونگی مامان رو تو دهنم گذاشتم...

مامان-نهال...لباستو بپوش میخوایم بریم خونه خاله...

نهال-خاله فروزان؟

مامان-بله...

از حرف زدن مامان فهمیدم یه دعوی توپ درانتظارمه...

مامان همیشه تورابطه بانامحرم روم خیلی حساس بود...

تنها مامان من فقط تااین حد مذهبی

کلافه تابی به موهام دادم که ازادانه جلوی رادین گذاشته بودم...

رادین-پس نهال ریاضی یه وقت دیگه بهت یاد میدم

نگاهی بهش نکردم و سرم رو تکون دادم

میدونستم اگر نگاهش کنم میخواد تو منگنه بزارتم و مجبورم کنه به مامان دروغ بگم

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲۲

اروم و سر به زیر ازجام بلند شدم

وارد اتاق شدم...

حیف شدا اگر میشد بارادین یکم تنها باشیم خیلی حال میداد

نمیدونم چه دردی که گرفتارش شدم

لعنتیو...

نمیتونم تحملش نکنم

همش دلم میخواد... بهش معتاد شدم...

باحرص شلوارم رو پوشیدم

پالتو یخیم رو پوشیدم

یه رژ لبم زدم

موهامو بستم

هد تزئینی خوشگلمو زدم

شالمو روش انداختم و رفتم بیرون

رادین از جاش بلندشد و گفت

پس بالاجازتون من دیگه برم

خوش بگذره بهتون....

مامان خداحافظی کرد و رفت لباس بپوشه

رادینم تنه ای بهم زد و از کنارم رد شد...

زیرلب گفت

یادم میمونه

خوش بگذره...

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲۳

ناراحت شده بود.... منم بودم ناراحت میشدم

با غر غرای مامان و نصیحتاش بالاخره رفتیم و برگشتیم...

وارد خونه شدیم که با دیدن بابا و یک خانوم هنگ کردم...

بابا داشت قربون صدقه اش می رفت و می گفت که چقدر دلش براش تنگ شده....

مامان-محسسن

با داد مامان بابا و اون خانوم ازجا پریدن

مامان نگاهش روی اون خانوم قفل شده بود...هیچی نمیگفت و فقط زل زده بود بهش...

بابا لبخندی زد و دستشو دورکمرش حلقه کرد

بابا-رویا شناختیش؟

روشاس...روشاکو چولو...

واقعا این روشا بود؟چقدر خوشگل شده بود...

قد بلند و باری

چشمای درشت سبز مثل مروارید می درخشید...

موهای طلاییش دورش رهانده بود

لبخند جذابی زد و به طرف مامان اومد

روشا دختر عمه ام بود

بابا دو تاخواهرداشت

روشا دختر عمه کوچیکی بود که طلاق گرفته بود و روشا کنار پدرش کالیفرنیا(لس آنجلس) امریکا زندگی می کرد...

تو آغوش مامان گم شده بود که چشمش به من خیره موند....

کاش منم اینقدر خوشگل بودم....

دوست داشتم ساعت ها زل بزنم به صورت و چشماش...

روشا-هی نهال

با صدای از فکر بیرون اومدم که تو آغوشش کشیده شدم...

روشا-بزرگ شدیا شیطان...

یادته بچه بودی چقدر دفتر و کتابام رو پاره می کردی...

لبخندی زدم که انگشتشو تو چال گونه ام کرد

و من از این کار متنفر بودم

نهال-عه نکن...

دستشو پس زدم

روشا-اخه خوشگله

نهال-پس منم انگشتمو بکنم تو چشمات

روشا-بابهت سرشو عقب کشید

روشا-چرا

نهال-اخه خوشگلن

@PeranSs_K

سلام دوست جونیم heart_eyesheart

خوبید نفسام

یه خیر خووب دارم براتون...

امشب یه پارت عالی دارم براتون...

اونم چجوری see_no_evil به صورت عکس

عکس خوشگل که توش پارت امشبه...

میخوام راحت پارتای جذاب و هات بنویسم sweat_drops

و با عکس کار من راحت تر میشه نفسام

و اینکه جلوی یه مشت دزدی هم گرفته میشه first_quarter_moon_with_facelast_quarter_moon_with_face

یه بی شخصیتی رمان رو کپی میکنه

و اینکه پارت های جدید رو مینویسم

#لاکچری ۲۰

اینجوری سرچ کنید و پارتارو بخونید heartkiss

مثل پارت عکسی پایین relaxed

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲۴

روشا خندید و دستمو کشید

روی مبل کنار خودش نشوندم...

لپمو کشید و گفت

کلاس چندمی؟

خندیدم و با دستم کلاس ششمو نشون دادم

نهال-تازه معلمم ۹۵/۱۹ شده

روشا موهامو بهم ریخت و گفت

باریکلا دختر درس خون

باید یه خانوم دکتر بشی مثل خودم

باچشمای گرد شده گفتم

تو خانوم دکتری؟

روشا-اره

دکتر اطفال

نهال-منم خیلی دوست دارم دکتر بشم

بابا-بابا جان اذیتش نکن تازه از راه رسیده

لبمو گزیدم و از روشا فاصله گرفتم

گوشیمو چک کردم

دلم گرفت

هیچ پیامی از طرف رادین نیومده بود

خب حق داشت

خودم باید از دلش دربیارم...

باین حرفم ذوقی کردم و شروع کردم به تایپ کردن

"سلام رادینم..."

میدونم بخاطر امروز ناراحتی منو ببخش

باشه؟"

براش فرستادم

وارد تلگرام شدم که متوجه آنلاین بودنش شدم

همون پیام رو براش فرستادم

خوند ولی جوابی نداد

دلم هری ریخت!

مگه بااون کاراش زن وشوهرنشده بودیم

چرا پس قهریم

چرا به مامان و بابا نمیگه

فکرمو براش نوشتم و ارسال کردم

زیرشم اضافه کردم

من میخوام امشب به مامان و بابا بگم...

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲۵

بالرزیدن گوشی تودستم بند دلم پاره شد

رادین بود...

نیمنگاهی به بقیه کردم و گوشی رو وصل کردم

رادین-الو نهال...

اروم لب زدم

سلام فائزه خوبی

رادین-پوف...برو تواتاقت

نهال-الان مهمون داریم

شب توتلگرام عکس کتابمو میفرستم

راستی میخوام اون موضوع تولدو به خانواده اگ بگم باهم بریم جشن

رادین باحرفم خندیده عجیبی کرد!

رادین-بسه دیگه کم چرت و پرت بگو نهال

این که از امروز بجای اینکه کنار من بمونی رفتی بیرون

الانم میگی میخوام به بقیه بگم

واقعا که بچه ای نمیفهمی...

بابهت لب زدم

چی میگی...من کمن...

رادین-تا یه رب دیگه بیا پایین واحد ما

نهال-با.ش.ه

رادین_منتظرم فعلا

گوشتی رو قطع کرد و من تو دنیای غمگینم رها کرد

با پی امی که روی تلگرامم اومد

نگاهم بهش جذب شد

ساغر دوستم بود...

ساغر_نهال؟

خوابی؟ ببین من یه چیزایی فهمیدم. تورو خدا بیا

پیش رادین نرو دیگه

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲۶

فوری براش نوشتم

ساغر چیزی شده؟

چرا میگی پیش رادین نرم؟

ساغر-نهال مگه من بهترین دوستت نیستم

تویرام مثل خواهرمی

خواهش میکنم نرو....به حرفم گوش کن

کلافه پامو تکون میدادم که دست روشا روی پام قرار گرفت....

روشا_چرا اینقدر ناراحت و گرفته ای؟

نهال-چیزی نیست

یکی از مشقامو ننوشتم

روشا-خب برو بنویس

بهونه خوبی بود...چشمامو مظلوم کردم

شما ناراحت نمیشی؟

روشا دستشوپشت کمرم زد

نه....بدو خانوم دکتراینده....

لبخند دندون نمایی زدم و وارد اتاقم شدم....

شماره ساغرو گرفتم که بااولین بوق وصل کرد....

ساغر-الو نهال

نهال-ساغر مثل ادم بگو چی میگی

ساغر-رادین داره ازت سوءاستفاده میکنه

اون کاری که باتو میکنه بهش میگن تجاوز

گناه داره...شما نامحرمید....

بعدهم باعث میشه همه به عنوان یه دختر خراب نگاهت کنن....

با حرفای ساغر دود از سرم بلند میشد....
معلوم نیست این خز عبلاتو از کجاش درآورده

نهال-خفه شو ساغر
این چرت و پرتاچیه میگی
نکنه خودت رادینو دوست داری
اره؟

پرنسس و کوتوله ها
#پارت ۲۷

ساغر-نهال خودتی؟
واقعا اینقدر عوض شدی؟
من اصلا مگه تا حالا از نزدیک رادینو دیدم که دوستش داشته باشم

نهال-پس توکاری که به تو مربوط نیست دخالت نکن ساغر
من رادین رو میشناسم
پسر عمومه و ما همدیگرو دوست داریم
اون عاشق منه!

ساغر-وای نهال وای....
من دارم میگم نزار بهت دست بزنه...
نزار بدنتو ببینه
دیوونه بهت میگن دختر خراب..
میفهمی؟

حتی تا ۱۰۰ سالگی هیچکس حاضر نیست باهات اداب و معاشرت کنه

حرفای ساغر بدجوری روی مخم رژه میرفت

شاید راست میگفت...

ولی رادین چی؟

دختر خرابی میشم یعنی چی؟

ساجر نهال میشنوی

نهال-اره شنیدم....

ساجر دارم دیوونه میشم

بهم گفته الان برم تو واحدشون

ساجر-اگر بهم اعتماد داری به حرفم گوش کن

نرو نهال....

چشمامو روهم فشار دادم که تصویر رادین اومد جلو چشمم...

قربون صدقه هاش..خانومم گفتناش....اون منو دوست داره....

منم دوستش دارم...

نهال-نه میرم...اون منو دوست داره...نمیخوام باعث بشم که از من ناراحت بشه

الانم ناراحته

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲۸

نهال-الانم ازم ناراحته بخاطر رفتار امروزم

تو خرافاتی شدی فکرکنم

فردا تو مدرسه میبینمت

ساغر-اوکی...شب بخیر

امیدوارم که هیچ وقت پشیمون نشی

نهال-همینطوره...وقتی اومدی عروسیه من و رادین مفهمی که اشتباه می کردی

ساغر-خخخ دیوونه

من که از خدومه خواهریم به عشقت برسه

برو به دیوونه بازیات برس بای

نهال-بای...

بعد از قطع کردن

لباس صورتی خوشگلمو پوشیدم

موهامو شونه کردم....

یه تل با گلای صورتی روی سرم گذاشتم

ادکلن مامانو هم به خودم زدم....

از اتاق بیرون رفتم

کتابمو تو بغلم جا به جا کردم و رو به مامان گفتم

مامان برم رادین بهم ریاضی یاد بده

مامان-الان؟

نهال_اخره به سوالو مشکل دارم

مامان-پس بیا براتش شام ببر

عموت و بازن عموت خونه نیستن

غذا نداره طفلك... .

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۲۹

ذوق زده سرمو تکون دادم

پشت سر مامان وارد اشپزخونه شدم

مامان براش غذا کشید

زرشک پلو با مرغ داشتیم

از هیجان قلبم بوم بوم می زد

مامان-برو سبزی رو از توخچال بردار بیار...

کتابمو روی میز گذاشتم

سبزی رو تو بشقاب خالی کردم

با تریچه ها زیرش اول اسم خودم و خودش رو به لاتین نوشتم

بعد سبزی هارو روش خالی کردم...

یه کاسه ماست هم خالی کردم

روش با فلفل سیاه نوشتم

دوستت دارم!...

یه کف دست نون روی کاسه گذاشتم

همه رو گوشه سینی چیدم و برداشتمش....

مامان-اینجوری میخوای بری؟

بااین لباس کوتاهت؟

موهاتم که بازه

نهال-مامان راه دوری نمیرم که

تازه پسر عمومه...مگه غریبس..

مامان-نخیر نمیشه

برو لباستو عوض کن بعد برو....

بابا-چتونه باز

با بغض ساختگی رو به بابا کردم

نهال-مامان همش گیر میده

میخوام برم رادین ریاضی یادم بده بعد هم غذا واسش ببرم میگه لباستو عوض کن

موهات بازه....از زیرشالت پیداست....

بابا خیلی دوستم داشت

خم شد و گونه ام رو بوسید

بابا-مامانت الکی میگه

برو قشنگ بابا...

مامان-ای وای مرد....

از دست تو....داری این بچه رو ازاد میزاری

دیگه از خونه خارج شدم و نفهمیدم بابا به مامان چی گفت

ولی هرچی گفت از من دفاع کرده میدونم....

تقه ای به در واحد زدم....

استرس بند بند وجودمو گرفته بود...

نهال-پسر عمو؟

اروم در و باز کردم

صدایی نیومد...

یکم داشتم میترسیدم....

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۳۰

سینی رو روی این گذاشتم

نهال-رادین.... رادین

نیستی؟

نزدیک اتاقش شدم....

اروم لای درو باز کردم

اهنگ اروم و لایتی داشت پخش میشد...

وارد اتاقش شدم که عطرش تمام ریه هام رو پر کرد

اروم اسمشو صدا زدم

رادین-اینجام... تو حموم... بیا

به خودم تواینه نگاه کردم....

خوب بودم...

تقه ای به در حموم زدم

نهال-رادین...نمیای بیرون...

زود باید برما...

شام برات آوردم...

رادین-ای جونم...خانوم کدبانو

نهال اون حوله رو بده

لبخندی زدم...از هیجان قلبم تالاپ تولوپ می کرد...

حوله ابی رو از لای در به دستش دادم...

\$رادین\$

حوله رو بهم داد که دست کوچیک و ریزش دلمو زیر و رو کرد...

مچشو گرفتم و اروم کشیدمش تو...

بااین حرکتم جیغ کوچیکی زد و چشماشو بست...

دلم از این بچه بودنش ضعف می کرد...

رادین-نگاش کن چه روسری ای هم پوشیده و روجک من...دلم میخواد بخورمت...

با ناله اسممو صدا زد...

نهال-رادیبیین

رادین-جون رادین...چشماتو باز کن رادین فدات بشه...

نهال-نه...لختی...

رادین-خجالت میکشی!؟

نهال بامزه سرشو بالا پایین کرد...
مردون گیم کاملا برجسته شد بود...رگاش داشت پاره میشد....

اتیش تمام جونمو گرفته بود....
خم شدم و لیمو به گوشه لب نهال چسبوندم....
محکم به خودم فشارش میدادم....

اروم زمزمه کردم....
دلش تورو میخواد....
نهال-کی؟

دستشو گرفتم و روی مردون گیم گذاشتم که یه قدم عقب رفت ولی سفت چسبوندمش به خودم....

رادین-این مال توعه...
دلش واسه لبای نازت که دورش حلقه کنی تنگ شده....

دستمو وارد شلوارش کردم و روی بهشتش کشیدم...
پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۳۱

دستمو بین پاش حرکت دادم که دستمو چنگ زد...

نهال-رادین...
باصدای خمار و شهوت الودش جون دوباره ای گرفتم و بیشتر به خودم فشارش دادم...

نهال-ایی... رادین بیا شامتو بخور...

بی طاقت لبمو به گوشش چسبوندم و زمزمه کردم
گشمنه....

نهال-میگم که بیا شامتو بخور...

رادین-شام من تویی

من تورو میخواممم....

دستمو زیر زانوش زدم و از حموم بیرونش اوردم

روی تخت انداختمش و شلوارشو پایین کشیدم

بادیدن بهشتش مثل دیوونه ها لبمو چسبوندم بهش

بوسه های ریزی به کنارهای پاش میزدم که سرمو به وسط پاش فشارداد

نهال-چ*وچول*مو بخور.....

رادین -ای به چشم....

مکی بهش زدم که صدای ناله اش بلند شد

توحس و حال خودم بودم که باصدای نزدیک زن عمو رنگ از رخم پرید...

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۳۲

زن عمو-رادین...نهال؟

بچه ها چی شدید؟

نهال با ترس از جاش پرید

نهال-وای بدبخت شدیم....

رادین-هیش...شلوار تو بیوش برو توتراس بشین

منم میرم حموم

به مامانت بگو اومدی منظره رو ببینی باشه؟

تند سرشو تگون داد که وارد حموم شدم...

شیر ابو باز کردم و سرمو زیر دوش اب سرد گرفتم تا کمی داغی از سرم بیوفته

با صدای زنعمو که پشت در حموم بود

پشت در ایستادم

رادین-جانم زنعمو

زنعمو-نهال کو؟

توحمومی چجوری ریاضی پادش دادی

لابد توحموم تدریس میکنی

خندم گرفته بود...نه زن عموی عزیزم

روی تختم با دختر درس کار میکنم...

از فکر خودم خندم گرفت

رادین-نمیدونم

شام برام آورد گفتم

منتظر باش من ازحموم بیام

زنعمو-پس الان کجاست

نهال-مامان من اینجام

پرنسس و کوتوله ها

#پارت ۳۳

نهال

با صدام مامان به طرفم چرخید و چشم غره ای نثارم کرد...

مامان باصدای ارومی گفت

گمشو بریم بالا...

خون تورگام یخ بست...

میدونستم پام برسه توخونه میخواد مواخذه کنه و باز نصیحتاش شروع بشه

خسته شده بودم از این فرهنگ مامانم...

بابام یه روش تربیتی داشت و مامانم یه طور دیگه

کلافه دستامو زیر بغلم زدم و با پرویی گفتم

مامان میشه بگی چته؟

بازداری پاچه میگیری

بابا اومدم ریاضی تمرین کنم

نمیبینی...

مامان-نهال اون روی سگ منو بالا نیار...

گمشو بیا ببینم...

دستمو کشید که درحوم باز شد و رادین ازش بیرون اومد...

رادین-کجا؟

مامان-خونه عزیزم

توشامتو بخور و استراحت کن

رادین-مرسی زن عمومی خوبم

نهالو کجا میبری؟

اومده باهاتش درس کارکنم

تامامان خواست حرفی بزنه

رادین گفت

زن عمو خیالت راحت

اون دختر بچه کوچیک و مهربون مثل خواهر نداشته!

با حرف رادین مثل بادکنک خالی شدم

خواهر؟ واقعا راست می گفت؟

پس چرا میبوسید و بغلم می کرد

مگه فقط این کارا واسه زن و شوهر نیست؟

با دستی که دور کمرم حلقه شد

هینی کشیدم و عقب پریدم

رادین-چیه خوشگلم؟

نگاهی به اطراف انداختم و با تعجب گفتم

مامانم کو؟

رادین-رفت!

چشمامو گرد کردم

رفت؟ یعنی راضیش کردی؟

رادین-اره نهالم...حالا بپر بغلم که دلم تنگته!

دستمو دور گردنش حلقه کردم و گوشه لبشو بوسیدم!

دستشو زیر باسنم زد و از زمین جدام کرد

پاهامو دور کمرش حلقه کردم که خودشو روی تخت انداخت و من روش قرار گرفتم...

رادین-چرا چشمای نهالم غمگینه؟

پرنسس و کوتوله ها

#پارت_34

نهال-گفتی مثل خواهرتم؟

واقعا راست گفتی؟

رادین با دستش صورتم رو قاب گرفت

عمیق نگاهی به صورتم کرد و گفت

نه!

فقط واسه اینکه مامانت مانع بودنمون کنار هم نباشه اون حرف رو زد....

باحرفش سرمو تکون دادم و دستمو روی ته ریش زبر رادین کشیدم

نهال-رادین....

رادین-جون رادین

نفسمو عمیق تو صورت رادین فوت کردم و حرفایی که ساغر گفته بود رو خلاصه وار براش توضیح دادم...

رادین از روی خودش بلندم کرد و روی تخت نشوندم

رادین-ببین این حرفایی که ساغر بهت میزنه درسته

ولی حس من به تو

حس عاشقانهست... نهال من واقعا به تو علاقه دارم....

درسته بچه ای... ۱۲ ساله هم کامل نشده

ولی من از ته قلبم میپرستم...

از حرفاش ته دلم به جوری شد....

لبخند عمیقی زدم و گفتم

پس بیا ازدواج کنیم

بیا خواستگاریم!

بریم توهمون خونه ای که خریدی

رادین-نمیشه نهال!

نهال-چرا نمیشه؟

رادین-مامانت قبول نمیکنه...

توهنوز خیلی کوچیکی....

نهال-اگر عمو بگه حتما قبول میکنه...

اگر...اگر قبول نکرد اونوقت...

رادین-اونوقت چی؟

نهال-اونوقت فرار میکنیم!

رادین متعجب نگاه کرد و کم کم خنده هاش شروع شد...

قهقه ای زد و بادستش اروم روی سرم می زد...

باحالت قهر ارزش فاصله گرفتم

نهال-خیلی لوسی رادین...

بی تربیت...چرا میخندی

مگه جُک گفتم...

بین خنده هاش سرفه ای کرد تا خنده هاشو مهار کنه و بتونه حرف بزنه

رادین-اخ..اخه میدونی

خیلی باحالی بچه...فرار کنیم؟

مگه میشه یه عمر بدون خانواده

تازه بابات باید اجازه بده...بدون اجازه پدرت نمیتونی زن من بشی!

نهال-بابای من مخالفتی نمیکنه چون اون تورو دوست داره

رادین-حالا شیطان تولیدی شوهرداری بکنی؟

اگر بلدبودی میام خواستگاریت

دستامو بهم کوبیدم وگفتم

معلومه که بلدم...

چی فکر کردی

رادین-پس بدو بیا...

به طرفش رفتم و کنارش نشستم

واقعا بلد نبودم...دهنمو کج کردم و به رادین که با لبخند نگاهم می کرد زل زدم....

نهال-امممم لالایی بخونم؟

رادین-لالایی؟ نه عزیزم

شما باید خودتو بزاری تحت اختیار من

هنوز متوجه منظورش نشده بودم که روی تخت درازم کرد و شلوارم تا زانو هام پایین کشید...

دستشو از روی شرت روی بهشتم گذاشت

رادین-چه بهشت تپلی داری...

لبمو گزیدم که چشمکی زد و شرتمو پایین کشید

بابر خورد دستش به پوستم ناخودآگاه کمی پاهام رو باز ترکردم

پرنسس و کوتوله ها

#پارت_35

زیونش که روی بهشتم نشست جیغی از سر لذت کشیدم و خودمو تکون دادم

لذتش دو برابر شد....!

رادین سرشو بالا گرفت و توچشمام خیره شد

و لب زد

خیلی خوشمزه ای...

خیلی خواستنیه...

لبخندی زدم و دستمو روی صورتش کشیدم

که خودشو بالا کشید

کنارم نشست و انگشت جلوی صورتم گرفت...

یه چیز سفیدی به انگشتش بود

رادین-میدونی این چیه؟

نهال-نه!

رادین -اینو بهش میگن آب!

این آب توعه

بهبش میگن ارضا شدن

فهمیدی؟

سرمو بالا پایین کردم

سوالی که تو ذهنم بود رو به زبون اوردم

نهال-رادین...پس تحریک شدم یعنی چی؟

اخره تو مدرسه از این چیزا شنیدم

که میگفتن تحریک شدم...

رادین خم شد و بوسه ای روی لبم کاشت

همزمان دستشو بین پام برد و مالش داد

رادین-چه حسی داری؟

نهال-یه حس خوب و بی نظیر

رادین_افرین...به این میگن تحریک شدن...

الان دوسن داری باز بیشتر بشه

چون داری تحریک میشی

مرحله اخر لذت ارضا شدنه

اون شب واسم لذت جنسی و رابطه جنسی گفت و ذهن بچه گونه من رو وارد یک دنیای بیگانه کرد...

حالا دیدم از نظر یک دختر ۱۱ساله که تا چندماه دیگه وارد ۱۲ میشدم

برای زندگی تبدیل شده بود به هم آغوشی با رادین...

عشق و لذت....

بوسه و لذت جنسی....

من متوجه شدم بکارت چیه!

یه نوع محافظ برای یک دختر هستش

وقتی از دست بده یعنی دیگه پاکدامن و عفیف نیست....

پرنسس و کوتوله ها

#پارت_36

[4سال بعد]

اونشب گذشت و شبهای بعدش....

شب هایی که به هم آغوشی و لب گرفتن من و رادین گذشت

روز و شب هایی که من بیشتر از روابط جنسی فهمیدم....

باصدای مامان که می گفت مهمونا اومدن از اتاقم بیرون رفتم

الان من یه دختر بالغ 15سال و 8ماه بودم

جلوی در کنار مامان و بابا ایستادم

بادیدن رادین لبخندی بر اش زدم که جوابم رو با یه لبخند گرم داد!

عمه جون هم از شمال اومده بود و باروشا وارد خونه شدن

عمو مجید و محمد باخانواده بودن

خانواده مادریم بودن...

به طرف مبل تک نفره رفتم و نشستم
پسر خاله ام نگاه زیر چشمی ستم انداخت و گفت
خوب خوشگل شدیا...قد بلند چشم درشت موهای بلند...

لبخندی زدم که باز ادامه داد
اون چال گونه ات تنها چیزیه که تغییر نکرده!

با لرزش گوشیم تودستم
نگاهی بهش کردم که شماره رادین بود
پیامش رو باز کردم
"از جلوی اون پسر خاله هیزت پاشو"
یعنی چی نشستی جلوش عین خیالتم نیست
خوشت میاد با اون چشمش بخورتت"

ته دلم قیلی ویلی رفت از حرفش...

گوشیمو قفل کردم و نگاهی به چشمای خونی رادین کردم

نسبت به گذشته جذاب تر و جاقفاده تر شده بود...

از جام بلندشدم و کنار خاله فروزان نشستم
خاله بهم لبخندی زد و گفت
درسا چطوره؟

نهال-ای بد نیست خاله جونم...

نیم نگاهی سمت باراد(پسر خالم) انداختم که متوجه نگاه خیره اش روی خودم شدم

تند سرمو دزدیدم....

هیچکس برای من مثل رادین نیست!

بااین حرفم قلبم لرزید....

نگاهم سمت رادین رفت ولی اون همه نگاهش رو پاهای لخت روشا بود....

اون پاهای درشت و برنزه ای داشت که هرنگاهو جذب میکرد....

بدنشو برنزه کرده بود و این به جذابیتش اضافه شده بود

عصبی موهامو پشت گوشم زدم و باچشمای ریز شده زل زدم به روشا

روشا چشمانشو به دیوار دوخته بود و لباس نیمه باز بود

رادین باچشمای خمارش هی فاصله بین لباس وچشماش رو کنکاش می کرد

من بعد ازچند سال حس رادین و شهوتش رو میفهمیدم....

حس بدی بهم دست داده بود....

سرمو بین دستام گرفتم

خدایا خواهش میکنم رادینو ازم نگیر

نذار رادین ازم فاصله بگیره!

بابخشید روشا سرمو بالا اوردم که...

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_37

با ببخشید روشا سرمو بالا اوردم که به سمت سرویس رفت...

دستی به گردنم کشیدم که رادین از جاش بلند شد
چنگی به دلم افتاد... رادین میخواد دنبال روشا بره؟

لبمو تودهنم کشیدم و با صدای نیمه بلندی گفتم
پسر عمو همیشه نگاهی به لپ تاپ من بندازی؟
اخه خراب شده!

رادین البته ای گفت و پشت سرم راه افتاد

وارد اتاق شدیم
درو اروم قفل کردم و طلبکار نگاهش کردم

رادین-چی شده؟
چه اتفاقی افتاده نهالم؟

نهال-نمیدونم... میخوام از تو بپرسم
داشتی روشا رو درسته قورتش میدادی
بازمیگی چی شده؟

رادین با چشمای درشت شده نگاهم کردو به سمتم اومد
رادین-دیوونه دوست داشتنی
هرچی بزرگ ترمیشی اخلاقت بدتر میشه و شکاک تر....
اخه من مگه من دلم شش دنگ به نامت نیست خانومم؟
تودلم قند اب می کردن....

هربار که میگفت خانومم دلم زیر و رو میشد

با گرمای لیش روی گردنم سرمو تو سبیش پنهان کردم و قفسه سینه اش رو بوسیدم

دستشو دور کمرم حلقه کرد و به سمت تخت هدایتم کرد

روی تخت نشست و منو روی پاش نشوند...

سرمو بلند کردم که موهامو پشت گوشم زد

رادین-نهال روشا به کمک من احتیاج داره

با حرفش اخمام درهم شد

نهال-یعنی چی؟!

رادین-چیز جالبی نیست که بدونی

ولی بدون که به کمک من

تو...خانواده همه نیازداره!

نهال-به ماچه...مگه پدر و مادر نداره

کمکش کنن...بیبین رادین من اصلا حس خوبی به این کمک و نزدیک شدنش به خودمون ندارم....

دماغمو کشید که دستشو پس زدم

رادین-اچه توبچه مخ فندوقی چی میفهمی که حس خوب و بد رو تشخیص بدی

نهال-بچه خودتی...من دیگه بچه نیستم

15سالمه رادین

دوسال دیگه درسم تموم میشه!

باز تو به من میگی بچه؟

اصلا وایسا ببینم

رادین-جونم...توکه روپامی چجوری وایسم

نهال-اه رادین مسخره بازی درنیار

من جدی ام!

رادین-منم جدی ام...بیگو

نهال-پس کی میای خواستگاریم؟

رادین-تو

نذاشتم حرفش تموم بشه

نهال-لابد باز میخوای بگی هنوز بچه ای؟

اره؟خوب بهونه ای پیدا کردی

من بزرگ شدم

میفهمم

چند وقته حس میکنم واقعا ازم سواستفاده میکنی

باین حرفم رادین پسم زد که از رو پاش بلند شدم

رادین-دفعه اخرت باشه این حرفو تکرار میکنی

فهمیدی؟!؟

میخوای پیام خواستگاریت

باشه میام ولی به وقتش

وقتی وضع شرکت بابا درست شد!

وقتی مشکل روشا حل شد!

وقتی تو عقلت رشد کرد

نهال-هه..باشه عشقم

برو دنبال روشا...برو دنبال کارت

منم میدونم چیکارکنم

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_38

رادین لبخندی زد و از اتاق بیرون رفت

واقعا باید با این رفتارای رادین چیکار می کردم؟

توآینه نگاهی به خودم انداختم

لپام گل انداخته بود....این بخاطر حرص و عصبانیت بود

توانبه به خودم پوزخندی زدم و اروم از اتاق بیرون رفتم

همه سرشون گرم بود...میگفتن و میخندیدن!

سوئیشرتمو رو دوشم انداختم و وارد باغ پشت خونه شدم...

خونه ما یه خونه قدیمی دوطبقه انتهای یه باغ بود....

ولی بازسازی کرده بودیم و درش جنوبی باز میشد و داخل باغ زیاد رفت و امدی نبود

دی ماه بود و باده سردی می وزید...

دستمو دور خودم حلقه کردم و ازپله های ایوان پایین اومدم...

چراغ باغ خاموش بود و توظلمات فرو رفته بود...

ولی تا یک متر جلوم بانور خونه که از پنجره ها افتاده بود روشن شده بود....

نگاهی به نیمکتی که جلوتر بود انداختم

به سمتش رفتم

روش نشستم....

اطرافم پر از درخت بود....

خیلی وقت بود که هیچکس به این باغ رسیدگی نکرده بود و کلی برگ زیر پاهام خش خش می کرد....

با گوشیم به اهنگ پلی کردم که حضور کسی روی حس کردم
باترس سرم رو بالا اوردم که با محیط خالی اطرافم رو به رو شدم....

صدای پا از پشت سرم اومد

تند از جام بلندشدم....

عقب عقب رفتم...صدای حرف زدن میومد...

پچپچ کردن...صدای هو هوی باد هم جو رو ترسناک تر می کرد....

حس می کردم از ترس قلبم تو دهنم میکوبه...

نهال-رادین...

رادییییین....

چیزی دور پام پیچید که از ترس جیغی زدم و با تمام توانم شروع به دویدن کردم که به عقب کشیده شدم و روی زمین افتادم....

اشکام روی صورتم غلتید

چند بار رادین و مامان و بابا رو صدا زدم

ولی انگار اونا صدامو نمیشنیدن

یهو حس کردم چیز سنگینی روم افتاد...

چشمامو رو هم فشار دادم و تقلا کردم خودمو از زیر اون جسم گنده نجات بدم که صدای ظریفی کنار گوشم بلند شد....

هی آروم باش....بگو اینجا چیکار داری؟

مثل تو افسانه هاشده بود

هر لحظه نفسم تنگ تر میشد...اخه لعنتی غول از رو من برو کنار تا من زر بزوم

نهال-ولم کن جان جدت...مگه افسانس...

ولم کنید...

باکشیده شدن موهام چنگمو به جایی انداختم که همون صدای ظریف اخ ریزی گفت...

نهال-ولم کنید لعنتیا...

سرمو چرخوندم که چشمم به به دختر بچه بامزه افتاد....

تا زیر زانوهای من بود و موهای مشکی بلندش دورکمرش بود

وقتی نگاه خیرمو روی خودش دید چنگالو به سمت چشمم آورد

-یاالا زود بگو کی هستی؟

نهال-هی دیوونه

چنگالو بگیر اونور...

ولم کنید...

سرمو چرخوندن که متوجه شدم با طناب به پایه های نیمکت بستنم و سه تا دختر دیگه شبیه خودش روی تنم نشستن...

-توبگو تو جنگل ما چی میخوای؟

بابهت بهش نگاه می کردم

به یه باغ کوچیک می گفت جنگل؟!!

باسوزش گونه ام غریدم

چته...من نهالم

اون ساختمون خونمونه...اینجا هم باغمونه

جنگل نیست

-داد نزن...وگر نه اینو میکنم توچشمت!

باحرص خودمو تکون دادم که یکی از همینا سینم رو فشارداد که آخم در اومد

_حفته!پالیز!بیا ببرش....

با تعجب بهشون نگاه می کردم

انگار یه گردان بودن....

نهال-چی چیو ببرش؟

ولم کن...این طنابارو باز کن

پالیز-ساکت باش...

به طرفم اومد و بادستای کوچیکش چسب بزرگی رو روی دهنم زد

باچشممام براشون خط و نشون میکشیدم

که روی چیزی گذاشتم و شروع به حرکت کردن

با استرس و ترس به پنجره نگاه می کردم

یعنی هیچکسی نفهمید من توخونه نیستم

از غصه قطره اشکی از گوشه چشم چکید

\$رادین\$

روشا با عشوهِ رو مبل نشست و پاهاشو جوری قرار داد که به راحتی شورت قرمزش مشخص بود....

نگاهم رو دزدیدم و دستمو بین موهام کردم...

خودمم به داستانی که برام گفته بود مشکوک بودم!

هیچکس جای نهال کوچولوی منو نمیگیره

روشا-رادین جان شما نمیخوری؟

حلقه سیب رو به طرفم گرفت

رادین-مرسی...میل ندارم...

زن عمو-نهال کو؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_39

با حرف زنعمو سیخ نشستم و زوم شدم رو جای خالیه باراد....

ناخودآگاه دستم مشت شد...

از جام بلندشدم...به سمت اتاقش رفتم

که بااتاق خالیش رو به رو شدم....

زن عمو_رادین چی شد؟

دندونامو روی هم ساییدم و گفتم

پیداش کردم زن عمو نگران نباش...تو تراسه!

از اتاقش بیرون اومدم و به سمت تراس رفتم که نهال با عجله به این سمت می دوید

منو ندیده بود...

از پله ها بالا اومد که مچ دستشو گرفتم...

به چشمات نگاه کردم که با ترس بهم خیره شده بود....

رادین_خوش گذشت؟

نهال_رادین...

رادین_حرف نزن...چیزی که باید میدیدم دیدم...لابد زیرش خوابیده بودی هوم؟

نهال_نبخداااا...!اینجوری نیست

اون بهو اومد....

به عقب هولش دادم و غریدم

بهت گفتم دور این بچه کونی نگرد...

ولی انگار خودتم خوشت میاد انگشتت کنه...

تا خواست حرفی بزنه دستمو جلوی بینیم گرفتم....

رادین_ نشنوم صداتو...گمشو تو...

قطره اشکش چکید و به سرعت وارد خونه شد....

گریه هاش جون منو می گرفتن...

به سمت باراد که خودشو سرگرم نشون میداد رفتم

در برابر من خیلی کوچیک و ریزتر بود...

رادین_دیگه دور و برش نبینمت...

وگرنه قول نمیدم که زنده بزارمت

ازش فاصله گرفتم...

داشتم دیوونه میشدم...

حرفای روشا...کمک گرفتنش...

نهال.....حسادتش...لجباز یاش....

شاید بخاطر حرفام میخواد با نزدیک شدن به باراد تلافی کنه....

نمیزارم....اون دختر کوچولو تمام زندگیه منه!

شیشه عمرمه

مطمئنم حسی که من بهش دارم از ستایش کردن کمتر نیست...

اون کوچولوی دوست داشتنی هم بدجوری بهم وابستس....

بااین حرفا ته دلم یه جوری شد....انگار یک نسیم خنک بهاری عبور کرد....

ازماشین پیاده شدم و به سمت عروسک فروشی رفتم...

عاشق عروسکای بزرگ و پشمالو بود....

یک خرس بزرگ سفید با کلاه ودامن قرمز چشممو گرفت....ستشتم بود

یک خرس سفید با تاپ و شلوار ایی....

جفتشونو خریدم و به سمت خونه حرکت کردم....

نگاهی به ساعت کردم

2245 رو نشون میداد.....

با لرزش گوشیم پیامکو باز کردم

پرنسس کوچولوم "رادینم میدونم ناراحتی

ولی بیا شام بخور... منکه میدونم گشنت بشه معدت عصبی میشه... تورو خدا بیا... ببخشید"

دلم ضعف میرفت از این توجهش... از این لوس کردن منه خرس گنده!

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_40

میز غذا رو چیده بودن و همه چیز آماده بود ولی همه منتظر او مدن رادین بودن...

ولی هیچکس مثل حس من رو نداشت...

اون از من ناراحته... از دستم دلخوره....

یک لحظه هم دلم نمیاد ناراحتیشو ببینم....

رفتم توالبوم گوشیدم و روی عکسش زوم کردم....

الهی نهال فدات بشه... خدا چرا من اینقدر رادین رو دوستش دارم.....

قلبم هر لحظه تندتر و تندتر از قبل میکوبید....

تو یک تصمیم ناگهانی بهش پیام زدم

شاهزاده من "رادینم میدونم ناراحتی

ولی بیا شام بخور... منکه میدونم گشنت بشه معدت عصبی میشه... تورو خدا بیا... ببخشید"

با به ایموجی ناراحت کنارش گذاشتم و سند کردم

دستامو توهم پیچیدم که حضور کسی رو کنارم حس کردم

سرمو بالا اوردم که چشمم به روشا افتاد...

وجودم پر از نفرت شد....

الان که بزرگ تر شده بودم چهره ام از زیبایی کمتر از روشا نبود بلکه بانمک تر و ناز تر هم بودم...

روشا_چیه عزیزم... صورتم کثیفه یا موهام بهم ریخته

سرمو تکون دادم و گفتم

هیچی...توفکر بودم...

روشا قشنگ لم داد به میل و گفت

از اونموقع که از حیاط اومدی دمگی...

با رادین بحثت شده!؟

شاخکام فعال شد...میخواست زیر زبونم رو بکشه...

فکرکرده من هنوز اون دختر ۱۲ سالم که بشینم واسش از سرتا ته پیازو تعریف کنم...

بخور اش به همین خیال باش روشا خانوم...

موهامو پشت گوشم زدم و گفتم

چه بحثی میتونه بین من و پسرعموم پیش بیاد؟

ابروشو بالا انداخت

روشا_یعنی بین تو و رادین روابط خاصی نیست!؟

رومو ازش گرفتم

نهال_نج....

زنگ در بلند شد که به طرف ایفون پرواز کردم که چهره رادین از پشتش خودنمایی کرد...

باشیطنت برداشتم و گفتم

کیه!؟

رادین_مثلا منو ندیدی یا میخوای صدامو بشنوی پرنسس کوچولوم

ته دلم قیلی ویلی رفت

رادین_عشقم وقت برای ذوق کردن بسپاره

درو باز کن که الان اقات یخ میزنه

اروم زمزمه کردم

خودم گرمت میکنم آقای...دوستت دارم...

درو باز کردم

در واحدم باز گذاشتم و رو به جمع گفتم

پسر عمو رادینم اومد

حالا بریم شام بخوریم...

عمو بلند خندید و شکمویی بهم گفت

رادینم اومد و همه دور میز نشستیم که باحرف عمه سکوتی جمع رو گرفت!

قلیم به شدت به سینم میکوبید

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_41

عمه_ مجید نمیخوای دیگه رادینو داماد کنی!؟

الان فکر کنم ۳۰ سالش باشه دیگه...

لبامو تودهنم کشیدم و بااسترس به رادین نگاه کردم...

راحت داشت غذاشو میخوردو انگار که نشنیده بود عمه چی گفته!

عمو مجید-دیگه هر وقت خودش بخواد ماهم باهاش میریم...مهم تصمیم خودشه

عمه_ رادین نظرت چیه!؟

نمیخوای ازدواج کنی؟

رادین لقمشو قورت داد و نگاه گیرایی بهم انداخت و لب زد

توفکرشم...

با این حرفش گر گرفتم و لبم کنش اومد

سرمو بالا اوردم که متوجه پوزخند روشا شدم...

روشا_ ایول...کی هست این عروس خوشبخت!؟

رادین_ به وقتش معلوم میشه

عمه_ پس یعنی کسی رو انتخاب کردی درسته!؟

رادین_ بله...

زن عمو با ذوق خندید و گفت

من الهی قربونت برم....از همین الان دلم ضعف رفت عروسو ببینم

رادین_ میبینی مامان جان... به وقتش

*** ... * ... *

بعد از رفتن همه وارد اتاقم شدم ولیاسام رو دراوردم...

خمیازه تی کشیدم که نشون از خوابم میداد...

به سمت تختم رفتم و روش دراز کشیدم که ضربه ای به شیشه اتاقم خورد....

باترس به پنجره نگاه کردم و شروع کردم آیت الکرسی خوندن....

باز تقه ای به شیشه خورد که سرمو زیر پتو کردم

ولی یه صدایی به گوشم خورد...

اونم صدای رادین بود....اره خودش بود

اه....چه خنگ شده بودم....

راه جدید پیدا کرده بود برای اومدن به اتاقم

با عجله از تخت پایین پریدم و در بالکن رو باز کردم

رادین با یه رکابی و شلوار با دوتا خرس گنده اومد تو...

رادین_ اووووف یخ زدم دختر

نگاهی به سرتا پاش کردم و لب زدم

رادیین... رکابی و شلوارک... جوراب چی میگه این وسط....

رادین خرسارو روی تخت گذاشت و خودش دراز کشید

رادین_ پام کردم اگر معطل شدم سرما نخورم

با حرفش زدم زیر خنده و تیکه تیکه گفتم

ا.خ.ه لخت اومدی اگر جوراب پات نمی کردی یعنی سرما می. خوردی... وایای دلم...

رادین با حرص دستمو کشیدو روی خودش درازم کرد

رادین_ نخندا وگرنه اون کاری که اونشب باهات نکردم و میکنم

ابروهامو بالا انداختم و لب زدم

دوست دارم زن شدنم توخونه خودمون باشهههه رادین....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_42

بالین حرفم رادین بی قرار سرشو توگردنم کرد و گازی از زیر گلوم گرفت...

رادین_اخ من فدای عطرتنت بشم الهی

دلم ضعف رفت و خودمو روی تنش تاب دادم

نفساش توگردنم قلقلکم میداد...

دوتا دستشو دور کمرم گذاشت و به طرف بالا کشیدم

منظورشو فهمیدم و دستامو برای نگه داشتن بدنم چنگ زدم

زل زدم به صورت سرخ شدش...

نفس نفس میزد

با دستاش یخه تاپمو پایین کشید و دستشو به هلو هام رسوند و مالشی بهشون داد که

ا.ه.ی کشیدم

سو.تی.ن.م رو باز کرد و زبونش که روش نشست اختیار از کف دادم و اه و نال.م بلند شد...

تویک حرکت جامون عوض شد و دوباره اومد سراغ لبام....

همراهیش می کردم...همش دنبال طعم لباش بودم که مثل تمشک ترش ملسه ملس بود!

هیچکدومون راضی به فاصله بین لبامون نبودیم ولی دیگه نفسی برام نمونده بود

سرمو عقب کشیدم که لبای رادینم کش اومد

دستامو دو طرف صورتش گذاشتم و گونم به شقیقه اش چسبوندم...

نهال_رادین....

رادین_جون دلم خانومم

دلم غنچ رفت و با ذوق چشمامو روی هم گذاشتم

رادین_نهالم

باصدای خمارگفتم

جونم اقاییم....

رادین گازی از گونم گرفت

رادین_اخ که من دیوونه اقای گفتم

با عشوه ریز خندیدم

نهال_منم خل و چل خانومم گفتاتم خو
رادین عمیق بهم نگاه کرد و خم شد....
پلکامو بستم که مثل همیشه بوسید و ازم فاصله گرفت...
دستمو کشید مجبورم کرد روی تخت بشینم...
رادین_بیا خانومم..ببین واست خرس گرفتم
خم شد اون یک اباژور رو هم روشن کرد و خرسای بزرگ ست رو جلوم گرفت
باصدای نازک زنونه شروع کرد به حرف زدن و خرس دختر رو تکون داد

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_43

رادین_سلام نهال جون...افارادین منو به عنوان هدیه برات خریده که هرروز بهت بگم دیوانه وار عاشقته...
همزمان صدای مردونشو درآورد و با خرس پسرگفت
منم بایدهرروز بگم یادت نره که رادین تنها عشق زندگیته...اگر هواست بره پی یکی دیگه زنده نمیمونی
غش غش میخندیدم و به این مسخره بازی رادین نگاه می کردم که ضربه ای به دراتاق خورد
با ترس از تخت پایین پریدم
مامان_نهال؟بیداری؟
دراتاق چرا قفله
رادین_هول نکن...گوشیتو بردار بگو توتلگرام داشتم جوک میخوندم
بااسترس درو بازکردم و باصدای گرفته ای گفتم
جانم مامان...یهو نصفه شبی چی میگی
مامان کنارم زد و اومد تواتاق...
از استرس تنم یخ کرده بود
تا خواست برقو بزنه دستشو گرفتم
نهال_نه!چشممو اذیت میکنه
تو تاریکی متوجه چشم غره رفتنش شدم

مامان_بگیر بخواب که باز صبح خواب نمونی مدیریت زنگ بزنه از بی نظمیات بگه

وگر نه این دفعه به بابات میگم

فهمیدی؟؟؟

نهال_چشم...هرچی شما بگید

الان میخوابم

مامان بدون حرفی از اتاق بیرون رفت

درو اروم بستم که دستی دور کمرم حلقه شد

رادین_من فدای خانوم بی نظمم بشم

با حرص بین حصار دستاش چرخیدم و مشتمو تو سینش کوبیدم

نهال_بی نظم و کوفت

همش تقصیر توعه...همه درسام افت کرده

دیگه اون دختر منظم و درس خون که شاگرد اول کلاس بود نیستم

به دختر تنبل بی نظم چرتی شدم که ته کلاس میشینه و هرروز باید تذکر بگیره

همشش تقصیره توعه رادین اه...

انگار رادین از این حرص خوردنام خوشش میومد که با ذوق می گفت

خب خب؟

نهال_مرگ و خب خب

بیا برو میخوام بخوابم....

رادین_چشم عشقم فقط خرسارو بغل کن انگار منو بغل می کنی...

پیشونیمو عمیق بوسید و چنگی به بین پام زد که ضعف رفتم

بدجنس...حالا که می خواست بره میخواست داغم کنه....

رادین_نهال...

با شنیدن اسمم سرمو بالا اوردم که چشماش برق زد

رادین_قول بده که هیچ وقت همو تنها نذاریم

هرچی که شد....هرچی شنیدیم....همو ترک نکنیم

قول بده که تا ابد مال من میمونی

#دست‌نوشته heart

با تموم شدن حرفم روی پنجه هاش بلندشدهو لبشو به لبم چسبوند...

بی حرکت لبمون بهم چسبیده بودکه بوسه ریزی روی لب پایینش نشوندم و سرمو عقب کشیدم...

نهال_تاابد مال توام....

خیلی دوستت دارم رادین....

چرا دروغ بگم...منم انسان بودم...

احساساتی بودم...عاشق بودم.

عاشق یک دختر بچه زیبا و دلربا...

دختری که از بچگی همه جسم و روح متعلق به اون بود

*** ... * * *

باصدای الارم گوشیم از خواب بیدار شدم و طبق هرروز سرمو از بالکن بیرون کردم که چشمم به صورت سفید و پف کرده نهال افتاد

قول داده بودیم که هرروز صبح اینجابهم سلام کنیم....

بوسه ای رو هوا برام فرستاد و لب زد

"دوستت دارم عشق بچگی"

لب خونیم قوی بود مثل خودش....

بعد از خوردن صبونه و زود از خونه بیرون زدم

به طرف شرکت می رفتم که صدای گوشیم بلند شد

کی میتونست باشه این موقع صبح!

گوشی رو برداشتم بادیدن اسم روشا روی صفحه تعجب کردم

چراغ راهنما زدم و کنار ماشینو نگه داشتم...

رادین_سلام...صبح بخیر

روشا_سلام عزیزم صبح توام بخیر

کجایی!؟

رادین_تومسیر شرکت چطور؟!

روشا_من تا ده میام اونجا

کارواجبی باهات دارم...میوسمت فعلا

باصدای بوق بوق گوشی به خودم اومدم

اصلا مهلت حرف زدن نداد...مگه من دعوتت کردم که میخوای بیای عفریته

حس بدی بهش داشتم...اه لعنتی

باسرعت بیشتری خودم رو به شرکت رسوندم

رو به دریا منشی ام کردم

رادین_ببین زنگ بزنی به مرتضی

بگو بره دنبال نهال...زود بیارتش اینجا...

دریا_چشم...

ولی اگر نهال میومد اینجا بد می شد

باید ببینم این عفریته پیش من چی میخواد

مطمئنم یه نقشه ای داره....

با حرفای عمه شکم به یقین تبدیل شده بود

تو یک حرکت به عقب چرخیدم

رادین_دریا زنگ نزن...کنسله

ساعت ده یه مهمون دارم

سریع راهنمایی کن داخل

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_45

سر کلاس شیمی بودم...

همش تو چرت بودم و چیزی نمیفهمیدم

با حرص سرمو روی میز گذاشتم که تو کسری از ثانیه چشمم سنگین شد...

با فرورفتن انگشت توپه‌لوم از جام پریدم که صدای نکره معلم بلند شد

خانم فروغی_ نهالِ راد... بازم چرت؟؟؟

اصلا فصلای گذشته رو بلدی؟ واقعا علت این بی‌نظمیات تو سال جاری رو نمیفهمم

با خجالت سرمو زیر انداختم...

اشک توچشمام حلقه زده بود... اگر باز به خونه زنگ میزدن مامان حسابمو میذاشت با بابا....

واای...

فروغی_ جلسه بعد امتحان داریم...

راد کمتر از ۱۸ بیاری میفرستمت دفتر...

امتحان میان ترمه و باید نمره کامل بیاری

چون اصلا نمره کلاسی نداری....

با خوردن زنگ انگار دنیا رو بهم دادن....

نهال_ چشم خانوم... درسمو میخونم

نگاه بدی بهم انداخت و خداکنه بلندی گفت که باعث خنده بعضیاشد

ساغر_ حالا حرص بخور... چقدر گفتم

اینقدر خودتو درگیر رادین نکن... بابا همو دوست دارید قبول... بگو بیاد نشونت کنه

این مسخره بازیا چیه

حالا خوب شد افت تحصیلی کردی؟ هوم

نهال_ خفه شو ساغر حوصله ندارم...

زود از مدرسه بیرون زدم و جای همیشگی وایسادم منتظر رادین...

نیم ساعتی صبرکردم ولی انگار قصد اومدن نداشت...

لابد کاری واسش پیش اومده بود....

راه خونه رو درپیش گرفتم...

*** ... * ... *

لباسامو عوض کردم و روی تخت دراز کشیدم

گوشیمو برداشتم و شماره رادین رو گرفتم

هرچقدر منتظر موندم جوابی ازش نگرفتم

کلافه غلٹی روی تخت زدم و پیامی برایش نوشتم

"سلام رادینم کجایی؟ نگرانتم امروزم نیومدی دنبالم... حالت خوبه؟"

سند کردم برایش... پیام تحویل داده شد

منتظر بودم تا جوابی ازش بگیرم

ولی هرچقدر صبر کردم هیچی نیومد

باصدای مامان که برای ناهار صدام میزد از اتاقم بیرون رفتم

پشت میز نشستم و مشغول خوردن شدم

باحرف بابا غذا توگلوبم پرید و باترس به مامان چشم دوختم...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_46

بابا_ نهال اوضاع مدرسه چطوره!؟

خوبه؟

لیوان دوغمو کمی نوشیدم تا لقمه توگلوبم رد بشه

صدامو صاف کردم

نهال_اره باباجون...چطور مگه

بابا زیر چشمی نگاهی به طرف مامان انداخت و لب زد

هیچی...میخوام فردا پیام مدرست...یکم حال و احوال درستو بپرسم...میخوام خوب درس بخونی این دوسال باقی مونده رو تا بتونی دانشگاه خوبی قبول بشی....

ترس به جونم افتاده بود...دستی به موهام کشیدم

جرات مخالفت کردن نداشتم....

نهال_باشه باباجون

تشکر کردم و وارد اتاقم شدم

صدای ماشین رادین به گوشم خورد...

سریع رفتم توتلگرام و برایش دو سه تا استیکر فرستادم

به ثانیه نکشیدم آنلاین شد و سین کرد....

شروع کردم از ماجرای مدرسه و بابام گفتن....

هیچی نمی گفت فقط میخوند....

معلوم نیست چش شده

مغموم برنامه رو بستم که زنگ خورد

"شاهزاده من"

با دیدن اسمش بی تاب صداش وصل کردم

رادین_سلام عزیزم...

نهال_سلام...خوبی رادین؟چرا صدات گرفتم

رادین_چیزی نیست نفس رادین...امروز یکم کار شرکت زیاد بود عزیزم

توهم درستوبخون...ازاین بعد دیگه همش نباید آنلاین باشی منم وسط روز مزاحمت نمیشم

تو الان باید تنها چیزی که برات مهم باشه درست باشه

فهمیدی؟!پس درستو بخون منم دورا دور حواسم بهت هست

مثل بادکنک خالی شدم...نمیفهمیدم

مگه میتونستم یک روز ازش دور باشم

باصدای تحلیل رفته اممشو صدا زدم

رادین_صداشو نگا...توله خودمی...فکرکردی میخوام ولت کنم...این افکار مالیخولیایی نداشته باشا...الانم بشین سر مشق و درست

آخر شب میام تواتاقت....

دوستش داشتم...اشکی که روی گونم بود رو با شصتم گرفتم و باصدای بغض دارم لب زدم

رادین..من..من خیلی دوستت دارم..میتر..سم...میترسم یه روز ولم کنی....

میترسم...از..دستت بدم...

نتونستم جلوی خودمو بگیرم و بغضم ترکید و هق هقم به هوا رفت....

گوشی از دستم افتاد و سرمو تو بالاشتم فرو کردم و اشک ریختم....

دلَم بی قراری می کرد...اما ازچی؟

نمیدونستم....

دستی دور کمرم حلقه شد و بالا کشیدم که از پشت پرده تار چشمم رادینو دید....

دستمو دور گردنش حلقه کردم و سرمو به سینه ش چسبوندم....

این عطرتن لعنتیشاین عطری که نشون از بودنش بود دیونم می کرد....دلَمو قرص می کرد....

رادین_هیپیش... نهالم...

چرا گریه میکنی.... میدونی اشکای تو شیشه عمرمنه؟؟ میدونیو داری از عمرم کم میکنی؟

هقی زدم و بی حرف لیمو به لبش چسیوندم...

حریص میوسیدمش....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_47

گاز ریزی از لبم گرفت و ازم فاصله گرفت

چشمای اشکیمو دوختم به صورتش...

لبخندجذابش روی صورتش خودنمایی می کرد

باحرص مشتمو به سینش کوبیدم و با صدای گرفته گفتم چرا میخندی... خیلی بیشعوری ...

رادین.... عاشقتم خل و چل... ذوق میکنم وقتی میبینم اینقدر دوستم داری... عشقم بهت دو برابر میشه....

سفت تو آغوشم کشید و شقیقمو بوسیدم

رادین_من اگر حس کردی نمیتونم بغلت کنم... نوازشت کنم... جوابتو بدم... بدون اون روز من مردم... ولی هیچ وقت نمیتونی حس کنی

که دوستت ندارم... من حتی بعد مرگم میپرستم!

شدت گریم بیشتر شد

رادین تکونم دادو اخمی چاشنیبه صورتش کرد....

رادین_قلبم داره درد میگیره... نریز این لامصبارو...

لبخندی روی لبم نشست... با دستام اشکامو پس زدم

رادین_فکرکنم میخوای پریرود بشیا... اخه زیادی دپی وحشیم شدی... علائم خاله خانومه...

جیغ ریزی زدم و پهلوشو چنگ زدم...

نهال_بی حیا...

رادین_حیا چیه بابا... خانومونه!

چشمکیم زد و همزمان روی تخت درازم کرد

روم خیمه زد و لبشو از چونه ام تا خط سی.نه هام کشید و همزمان دستش وارد شلوارم شد...

با برخورد دست داغش به بهش...تم اهی کشیدم و پاهام از هم بازترشد....

رادیک لبشو به گوشم چسبوند و جون کشداری گفت...

رادین_خانوم تشنه شدی!؟

با سرم جواب مثبت بهش دادم که دستش دورانی روی حساسم حرکت کرد....

سرمو به بالشتم فشار دادم و همزمان لیمو گاز می گرفتم تا صدام درنیاد....

وگرنه مامان و بابا میفهمیدن...

رادین با لذت به پیچ و تاب بدنم نگاه می کرد....

اون یه دستش زیر لباسم رفت و سیخنمو چنگ زد

نهال_اومم چقدر دستت داغه رادین...

وای...

رادین_جون خانوم حش_ری من....

پامو تا جایی که میشد باز کردم و کمرمو بالا اوردم....

رادین متوجه شد نزدیک ارضیا شدنمه که با اوج نامردی ولم کرد...

با چشمای خمار و عصبیم نگاهش کردم....

چشمکی زد و تو یه حرکت شلوارو شورتمو ازپام درآورد

رادین_قانون رادین؟

باصدای تحلیل رقتم لب زدم

قانون رادین که باید تودهن رادینم منفجر بشم...بخورش لعنتی دیوونه شدم...

رادین_ای جونم....ای من فدای این بهشتت که قراریه روزی بچه هامو توش بکارم.....

از حرفاش بی قرار تر میشدم...چقدر دوست داشتم مردونه_گیش_و توم حس کنم...

بااین فکر انگشتمو روی چوچ_ولم کشیدم

رادین_چخه دستتو از دارایی من بکش...

دستمو پس زد و سرشو پایین برد....

زبونش که به به_شتم خورد طاقت نیاوردم و ناله ای سر دادم

رادین انگشتشو تودهنم کرد تا برای انگشتش ساک بزنم

زبونشو از بالا تا پایین چاکم کشید و درنهایت زبونشو روی حساسم چرخوند

نهال_اوممم...وایییی...خیلی کیف میده

همیشه بخورش لعنتی... اههه

با ملج و مولوچ بیشتری خورد که به لحظه زیر پام خالی شد و ضعف ها رفتم....

گازی از انگشتش گرفتم و به اوج رسیدم....

تمام ام.و خورد و کنارم دراز کشید....

دستمو به طرف شلوارش بردم که نداشت و دستمو بین پنجه بزرگش اسیر کرد....

رادین_ نمیخواد.... من بالذت تو لذت میبرم....

میخوام امشب به سلیقه تو لباس بپوشم

نهال_ کجا میخوای بری مگه؟

رادین_ یه مهمونی کاریه...

نهال_ اهان... باشه اقاییم...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_48

باحرص ناخنمو میجوییدم و به صفحه گوشیم زل زده بودم....

امشب تولد روشا بود و همه دعوت بودیم تو یه هتل مجلل....

تو لابی جشن گرفته بود و همه رو هم دعوت کرده بود

برای چندمین بار شماره رادین رو گرفتم

بوقش مثل ناقوس مرگ بود برام...د لعنتی جواب بده این ماس ماسکتو...

با صدای مامان اون کفشای تق تقیه دوست داشتیمو پوشیدم و سوار ماشین شدم....

بعد از نیم ساعت جلوی هتلی که روشا ادرس داده بود پیاده شدیم

واوی گفتم که مامان با لبخند گفت

میدونستم روشا خیلی خوش سلیقه و دختر بینظیریه....

من برعکس مامان اصلا از روشا خوشم نمیداد

اون چشمای سبزش بدجور مرموز و بدجنس به نظر میومدن....

به قدام سرعت بخشیدم و زودتر از بقیه وارد شدم

با دیدن خانواده عمو به طرفشون رفتم و سلام بلند بالایی کردم....

خیلی شلوغ بود و دختر_پسرای جوون اومده بودن....

زن عمو_برو لباستو عوض کن بیا

بدو تا شلوغتر نشده....

به طرف اتاق تعویض لباس رفتم

پالتوی بژی که تنم بود رو دراوردم

شالمم که یه تیکه حریر بود دور سرم باز کردم

یک ساپورت رنگ پا با لباس کوتاه پرنسسی سرخابی موهامم دم اسبی پشتم بسته بودم

یه تل سرخابی اکلیلی پاپیون دار روی سرم بود با کفش پاشنه ده سانتی سرخابی....

لاکمم ست لباسم بود....

ارایش ملایمی داشتم....

دستی به لباسم کشیدم و از اتاق خارج شدم که چشمم به رادین افتاد....

خواستم بهش بی اعتنایی کنم که به سرعت به طرفم اومد و هولم داد تو اتاق

نهال_چته رادین....

دستمو روی جای ته ریشش کشیدم

زده بود؟ چرا!!!

اون که میدونست من عاشق ته ریشم میگفت هیچوقت نمیزنم....

رادین لبشو به کف دستم چسبوند و لب زد

مجبور شدم....

قلبم تند تند خودشو به سینم میکوبید

نهال_رادین.... رادینم

خوبی؟ چرا جوابمو نمیدادی

رادین نفس عمیقی کشید و چشماشو رو هم فشارداد

رادین_نهالم هیچی نپرس....

فقط الان اومدم به قولی ازت بگیرم... خب؟

سرمو تکون دادم

لال شده بودم.... عجیب بود....

رادین همیشگی نبود...ظاهرش مرتب بود ولی ذهنش اشفته بود...

گوشیشو درآورد و شروع کرد به فیلم گرفتن....

سرشو به سرم چسبوند و لب زد

من کنار تنها عشق زندگیم نهال....

میخوایم امشب یه قولی بهم بدیم....

که هیچ وقت همو تنها نذاریم....

نگاهی بهم کرد که متوجه شدم ازم میخواد همراهیش کنم

همزمان باهم اون اهنگ مورد نظر و خوندیم

"من باتو عاشق بودنو زود یاد گرفتم

اخه دل تو مثل قلب ادما نیست

امروزی که اسمشم روشه و روز عشقه کسی به اندازه تو واسم عزیز نیست

تو نفسم عطر تورو احساس کردم

من واسه تو از زندگیم نفس میگیرم

چه بهونه قشنگی داره دنیام

من واسه هرروز دیدنت کادو میگیرم

بیا امروزو که روز عشق

یه قراری باهم بذاریم

قرارمون این بمونه که هیچ موقع همدیگه رو تنها نذاریم

بیا امروزو که روز عشق

یه قراری باهم بذاریم

قرارمون این بمونه که هیچ موقع همدیگه رو تنها نذاریم"

با تموم شدن شعرگوشیشو توجیبش گذاشت و به دیوار چسبوندم

بین خودش و دیوار خفتم کرد و شروع به مکیدن لبام کرد.....

احساس می کردم قلبم داره کنده میشه....

احساس بدی می کردم.....

جو سنگینی بود.....بوسیدن رادین بوی دلنتگی میداد!

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله‌ها

#نهال_49

سرش به سمت گردنم رفت و بوسید...

اه عمیقی کشیدم و پیش زدم...

نهال_رادین...

باچشمای خمارش زل زد بهم...

نهال_نگرانتم... رادینم بگو

بگو چپش شده؟

پیشونیمو بوسید و صاف ایستاد....

توانه نگاهی به خودش کرد

رادین_قولمون یادت نره خانومم....

بدو برو به تولد برس...

با حرص پامو زمین کوبیدم

نهال_ایندفعه عمرا دیگه برات حرف بزنم

فهمیدی؟؟؟

عمراللا....

لبخندی زد و به طرف در هولم داد

رادین_برو عزیزم....

ته دلم قرص شد... رادین همیشه مال من بوده و هست.... بچه نیست که گولش بزنن...

اون مرد منه....

لبخندی زدم و از اتاق بیرون اومدم

تا آخر شب فقط به خودم و رادین فکر کردم....

با زور روشا کمی رقصیدم.....

آخر شب اومدم خونه با تنی کوفته و خسته رفتم روی تخت خوابیدم.

شور و شوق خاصی داشتم.....نمیدونم چرا....
چشمام گرم شد و به خواب رفتم...
طبق عادت هرروز صبح رفتم توبالکن....
سرمو خم کردم که چشمم به رادین افتاد...روی صندلش نشسته بودو با گوشی حرف می زد....
نمیشدیدم چی میگه ولی حرکاتش عصبی و کلافه بود....
نگران با احتیاط از بالکنم به سمت بالکنش رفتم و روی سکو نشستم که چشمش بهم افتاد....
با حرص نگاهم کرد و گوشیش رو قطع کرد
رادین_کی بهت گفت بیای؟به چه اجازه ای اومدی؟
بابهت نگاهش میکردم که به طرفم اومد و دستمو کشید و مجبورم کرد روی سکو ایستم...
نهال_رادین چته؟چرا اینجوری میکنی
محکم روی باس.نم کوبید و فریاد مانند گفت
کی به تو اجازه داده هر موقع دلت خواست بیای توحريم خصوصیه من...گمشو برو تواتاقت...دفعه اخرت باشه...برووو...
خدای من....رادین چش شده بود....
قطره اشکم چکید
نگاه اشکبارمو به رادین دوختم و لب زدم
چته تو...روانی شدی
اره؟منم نهال....عشقت...کسی که دوستت داره
رادین_اصلا حوصله ندارم نهال...تنهام بذار...
#دست‌نوشته heart
پرنسس و کوتوله ها
#نهال_50

سه روز گذشته و خبری از رادین نیست
اوضاع درسم خوب نبود که هیچ بدتر هم شد...احساس می کردم دنیا سیاه شده....
احساس پوچی داشتم....
دستی روی عکسمون کشیدم که باهم گرفته بودیم....

رادینم چی شدی؟... دلم برات تنگ شده....

بغض گلوم رو گرفته بود و چشمام لبالب اشک بود....

سرمو بالا گرفتم تا اشکام بیرون نریزن ولی لجبازتر از من بودن و از گوشه چشمم فرو ریختن....

لبمو تودهنم کشیدم و اجازه یاریدن به چشمام دادم...

آهنگ حمید هیراد(جنجال)پلی کردم

ترک ما کردی برو هم صحبت اغیار باش

یار ما چون نیستی با هرکه خواهی یار باش

ای دل غم دیده ی من تا سحر بیدار باش

تا ابد تکرار در تکرار در تکرار باش

عمر مرا گرفت کیسوی کافرش

وقتی جوون بودم مردم به خاطرش

حسم شبیه اون راه آهنیه که

عاشق شده ولی رفته مسافرش

جنجال رویش را تمام شهر میبینند

اما کنار من نقاب دیگری دارد

من عاشق او میشوم ، او عاشق عشقش!

عاشق همیشه قصه ی زجر آوری دارد

یادت نره شکستن دل تاوان داره

یادت نره عمر و جوونیت پایان داره

هر آن کس که مرا از تو جدا کرد

مرا با درد دوری آشنا کرد

مپرس از من چه ها دید و چه ها کرد
مرا تنهاترین تنها صدا کرد

جنجال رویش را تمام شهر میبینند
اما کنار من نقاب دیگری دارد
من عاشق او میشوم ، او عاشق عشقتش!
عاشق همیشه قصه ی زجر آوری دارد

هق هقم به اوج اسمون رسیده بودکه با زنگ گوشیم اب دماغمو بالا کشیدیم که با دیدن شماره شرکت رادین قلبم افتاد توشورتم...
درست میدیدم؟

واقعا زنگ زد؟بعد از سه روز؟

دوست داشتم بپرسم چی شده...

چرا اینجوری می کنه....

چرا بهم اعتنا نمیکنه....

با دستای لرزونم وصل کردم

رادین_ نهال...

اب دهنم رو قورت دادم و لب زدم

بله؟

رادین_ خوبی جانانم...

چشمامو با دلتنگی روی هم فشردم

رادین_ نهالم....

بغضم بیصدا شکست و باصدای لرزونم

گفتم

چرا ولم کردی؟مگه چیکار کرده بودم

ازدستم ناراحت بودی؟

چون اومدم تو بالکننت؟...آره؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله‌ها

#نهال_51

رادین_ نه عزیزم... همه چیو برات می‌گم...

همه چی... به وقتش... یک چیزایی هست که نمیدونی....

کارای شرکت بیشتر شده... قرارداد و مشکلات....

تو عشق منی.... هیچ چیزی عشق و دوست داشتن منو به تو کم نمیکنه....

هیییچی....

تو گریه خندیدم که به گوش رادین رسید

رادین_ قربون خنده های بغض دارت...

نهال همیشه به خواهشی بکنم؟

نهال_ او هوم..

رادین_ به تاکسی بگیر و بیا به خونم...

اون خونه دونه فرمون... خونه باهم بودنمون....

نهال_ باشه عزیزم... تا یک ساعت دیگه خودمو می‌رسونم...

...

نگاه اخرمو تو آینه آسانسور به خودم انداختم و لبخند هیجانی به روی خودم زدم..

بالیستادن آسانسور پیاده شدم که نگاهم به در باز افتاد...

اروم وارد شدم و کنجکاو نگاهمو دور خونه بهم ریخته انداختم...

جلوتر رفتم که چشمم به قیافه بهم ریخته و ژولیده پولیدش افتاد....

نگرانی تو وجودم به غل غل دراومد...

نهال_ رادین خوبی؟؟

رادین_ خوش اومدی شیشه عمرم...

کیفمو روی میز انداختم و به طرفش دویدم...

دستم روی صورتش گذاشتم که نگاهم به زخم کنار لبش و کبودی پای چشمش افتاد

نهال_را..دی..ن...

رادین کف دستمو بوسید

نهال_نکن...روانیم نکن...دلمو اتیش نزن...تایک ساعت پیش فکرمی کردم ازم سیرشدی...میخوای فراموشم کنی

اما...اما...الان مظلومیت صورتت داره میکشتم...رادینم بگو چه اتفاقی افتاده

چرا این شکلی شدی

رادین_هیش...شیشه عمرم؟

نهال_جانم...جانم نفسم...جانم اکسیژنم...

رادین_وقتی پیشت نبودم به این روز افتادم....

میدونی چرا؟

سرمو تکون دادم

رادین_چون از شیشه عمرم دور بودم....

داشتم میمردم...

لعنتی چقدر نفس کشیدن بدون چشمان سخته...بدون لبات...بدون خنده هات...

تو یک حرکت بلندم کرد و روی کاناپه انداختم

روم خیمه زد و لبشو به گردنم چسیوند...

رادین_میخواست....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_52

سیب گلوش رو بوسیدم و زیونمو تا زیر گوشش کشیدم

رادین_نهالم...دیوونم نکن...

نهال_دیگه بی خبرم نذار....من بی تو میمیرم...

سرشو عقب کشید و نگاه عجیبی به چشمام انداخت

چونه اش رو بوسیدم که بی طاقت سرش تو گردنم رفت و شروع به مکیدن کرد...

اه و نالم دراومد....

قفلکم میشد و نفس نفس می زدم

دستش رو دکمه های مانتوم سر خورد و دونه دونه بازشون کرد

زیر مانتو فقط به سوتین تنم بود...

دستای داغشو دور تنم کشید

معذرت بخاطر کوتاه بودن پارت

فردا شب طولانی تر میشه

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_53

دستای داغشو دور تنم حلقه کرد

بالاتنه لختشو بهم چسبوند که ناله خفیفی از گرمایش سر دادم...

سرشو به طرف س ی ن م برد و از نوکش گازی گرفت

نهال_السخخ...

رادین_جوونم...دردت اومد...الهی من فدای م م ه های کوچولوت بشم....

چقدر دلربان...

سرشو بعد از حرفش به قفسه سینم چسبوند و زبونشو تا نافم کشید...

دستموت جری ک کننده روی کنفش کشیدم

نیم نگاهی به چشمم انداخت و دستشو تو شلوارم فرو کرد...

دستش روی به شتم نشست که مثل شمع وا رفتم و پاهام بازتر شد....

با انگشتش لای چاکمو کمی مالید که اه و نالم بلند شد....

نهال_اووم...

کمرمو بلندکردم که تو به حرکت شلوار و شورتمو همزمان پایین کشید...

سرشو پایین برد و مشغول وارسیم شد...

دستشو روش حرکت میداد و من بی تاب تر میکرد...

نهال_اه...رادین دارم دیوونه میشم

رادین_ جوون دلم... دیوونه منی....

اجازه هست؟

متعجب نگاهش کردم که انگشتشو روی سوراخم چرخوند...

رادین_ اول و اخرش که مال خودمی...

میخوام بچشم طعمتو... میخوام سند مالکیتمو بزنم...

شلوارشو پایین کشید... نگاهم به سالارش که افتاد باز ب*ن پ*م نبض گرفت....

پامو دور کمر رادین حلقه کردم

بوسی براش فرستادم که چشماش برق زد...

خودشو بینم تنظیم کرد و گفت

اجازه هست!؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_54

repeat پرنسس ☆ س باشم

با دردی که زیر دلم پیچید چشمامو باز کردم که متوجه شدم هوا کمی تاریک شده....

اروم تو حصار دستای رادین به طرفش چرخیدم که چشم تو چشمش شدم...

چشماش قرمز شده بود و زل زده بود بهم...

پلکم نمی زد...

دستم روی بازوش گذاشتم و خودمو نزدیک تر کردم...

نهال_ رادینم... خوبی؟

رادین سرشو جلو آورد

لبخندی گوشه لبم نشست... من الان با رادین بودن رو تجربه کردم....

منم سرمو جلو بردم و لبامون بی حرکت روی هم قرار گرفت....

رادین هیچ حرکتی نمی کرد...

اروم لب پایینش رو بین لبام گرفتم و مکیدم...

کم کم همراهی کرد و دستاش دور کمرم حلقه شد
دستاش مثل گوی اتیش بودن و هر جا میرسید بدنمو میسوزوند....
دستش روی پهلویم حرکت کرد که اهی کشیدم
تو به حرکت روم خیمه زد که صدای موبایلش بلند شد...
رادین_برخرمگس معرکه لعنت...
از روم کنار رفت و گوشیشو برداشت
خواست خاموشش کنه که بادیدن شماره چشماش یه حالتی شدن و کلافه پوفی کرد...
رادین_نهال صدات درنیاد...خب؟
بعد از حرفش از اتاق بیرون رفت و در هم پشت سرش بست...
روی تخت دراز کشیدم و به سقف چشم دوختم...
چه حس خوبییه..کاش الان زن و شوهر بودیم..
این خونمون بود...الان مامانم واسم کاجی می آورد...
دیگه نیاز به پنهون کاری نبود...
امروز روز پاتختیم میشد....غلطی زدم که لای پام تیرکشید...
اخ ارومی گفتم که صدای رادین به گوشم خورد...
چی شد درد داری؟
نهال_نه عزیزم...مگه میشه باتوباشم و بفهمم درد چیه؟
رادین به طرفم خم شد و بلندم کرد...
رادین_خوبه که درد نداری...
لباساتو بپوش برات زنگ زدم اژانس...
برو خونه...
با بهت بهش نگاه می کرد...
چرا اینقدر یخی و سرد صحبت می کرد...
شاید من حساس شده بودم...
لبمو گزیدم و با استرس اشکاری گفتم
رادین....خواستگاری...
جلم تموم نشده بود که از روی تخت هولم داد

رادین_ نهال چقدر تو بچه ای

تو چقدر احمقی... فقط دنبال به فرصتی باز اون چرت و پرتای مضخرفو بگی

پاشو برو خونتون

بهمم زنگ نزن... فهمیدی؟

اشکام روی صورتم ریخت

نهال-چی میگی رادین... یعنی چی؟

رادین جلو او مد مثل ادمای پشیمون تو اغوشش کشیدم و لب زد

یعنی خودم بهت زنگ میزنم... حالا برو خونه عزیزم برو...

بوسه روی سرم کاشت و به سرعت از اتاق بیرون زد...

#دست نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_55

بدون وقفه مثل یک ربات تک به تک لباسام رو پوشیدم

کیفمو از روی مبل چنگ زدم که صدای یخی رادین باز به گوشم خورد...

رادین_ کجا؟؟؟

نهال_ دارم میرم خونمون....

رادین_ هنوز از انس نیومده... بشین تا بیاد....

بغضم شکست و اثرش باز از چشمام سرازیر شد

رادین با دیدن گریه نگاهشو ازم دزدید و سرشو بین دستاش گرفت

نهال_ تونگرانمی؟ تو رادین منی؟ همون پسر عموی چندسال پیشی؟

همون مجنون عاشق.... رادین نهالی؟

به چیزی بگو.... بگو که اون نیستی

بگو که تو اصلا رادین نیستی....

رادین من اینجوری نبود... رادین من می گفت اشکات شیشه عمرمه.... رادین من می گفت نباید گریه کنی.... چون میمیره....

رادین... به چیزی بگو تو رو خدا....

با صدای زنگ آیفون سرشو بالا آورد که متوجه صورت قرمز و خیسش افتاد...

گریه؟ رادین؟؟

هنوز تو بهت صورتت بودم که باز قلبم یخ زد...

رادین_آژانس دم در منتظره... برو...

خدافظ...

بی هیچ حرفی وارد اتاقش شد و درو بهم کوبید...

تو قلبم یه چیزی بالا پایین میشد...

یه احساس سنگین... احساس پوکیدن داشتم...

حال غریبی داشتم...

از خونه بیرون زدم که متوجه شدت بارون شدم...

بدون اینکه نزدیک آژانس بشم از پیاده رو راه رو گرفتم و شروع به رفتن کردم...

بارون شدید بود و تا سر کوچه مثل موش اب کشیده خیس شده بودم...

زیر بارون کسی متوجه اشکام نمیشد و تا تونستم به اشکام اجازه باریدن دادم...

با زنگ گوشیم از فکر بیرون اومدم و متوجه شدم تو پارک رو به روی خونه ایستادم...

چجوری با این سر و شکل میتونستم برم خونه...

گوشی رو جواب ندادم و به سمت خونه ساغر راه افتادم...

شماره ساغر و گرفتم

ساغر_جوووونم عشقم

نهال_خونه ای؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_56

ساغر_چی شده نهال خوبی؟

نهال_میگم خونه ای؟

ساغر_آره آره...چی شده

نهال_ دارم میام خونتون... سر و وضع مرتب نیست... به جوری ببرم تو اتاقت بقیه نبینم....

ساغر_ باشه الاغ... نگران شدم زود بیا...

باشه ای گفتم و قطع کردم....

بارون شدتش کمتر شده بود ولی قطع نشده بودم...

بدنم یخ زده بود و کرخت شده بودم...

کمی درد زیر دلم عذاب میداد... حس عذاب وجدان... سرخوردگی... بدبختی...-

دردمش به طرف ولی کم بود... برعکس همه که تعریف می کردن خیلی درد داره... ولی دردی حس نمی کردم...

زنگ در خونه رو اروم فشردم که با تیکی باز شد...

در اهنیه سنگینو هول دادم و رفتم تو

ساغر از پله بدو بدو پایین اومد که گوشیم زنگ خورد...

دستم به معنی هیس جلو بینیم گرفتم و وصل کردم

نهال_ سلام مامان جانم؟

مامان_ علیک سلام... هیچ معلومه کجایی تو؟ ساعتو دیدی؟ کی میای خونه پس

لبمو تودهنم کشیدم و لب زدم

خونه ساغرم مامان... شب میخوام اینجا بمونم لطفا! چند تا دیگه از دوستام هستن

مامان_ نه همیشه... بیا خونه...

صدای بابا رو شنیدم که لب زدم

مامان خواهش میکنم... بزار بمونم...

هواهم بارونیه...

مامان_ خیله خب... باشه

ولی فردا صبح میای خونه...

نهال_ باش... زود میام

شب بخیر!

گوشی رو قطع کرد و به ساغر نگاه کردم

ساغر_ قیافتو دیدی؟ چرا این ریختی شدی

بیا تو دیگه... منم خیس شدم

از در وارد سالن شدم که باهیچکی رو به رو نشدم

همیشه عمو(بابای ساغر)تو حال جلو تی وی نشسته بود ولی امروز نبود...

بهتر...سریع خودمو تواتاق ساغر انداختم

ساغر_چی شده نهال...حالت خوبه؟

نهال_بدبخت شدم ساغر

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_57

بعد از حرف شروع کردم به گریه کردن و صورتمو با دستام پوشوندم...

لباسای خیسیم به تنم چسبیده بود و لرزم چند برابر میشد

ساغر_هیس اروم باش عزیزم...اروم...فدات بشم الهی خواهی...پاشو برو یه دوش اب بگیر..

دستم گرفت و به سمت حمام هولم داد

ساغر-برو زودبیا...

*** ... * ... *

ساغر کلاه رو به زور روی سرم گذاشت و زمزمه کرد

حالا بگو...تعریف کن..چی شده

با رادین دعوات شده؟مگه نه

لبام لرزید و قطره اشکم اروم لبامو تر کرد تا اینکه مزه شوریشو روی زبونم حس کردم...

ساغر_نقم دادی...حرف بزن...

نهال_من...من بکارت.مو از دست دادم...

الان یه زنم...

ساغر_چی؟

نهال_تو دیگه تورو خدا دادنزن...ندای درونم همش داره عذابم میده تو دیگه بدترش نکن...

رادین خواست...خودش پیشنهاد داد...خودش گفت اول و اخرش مال منی...خودخودش گفت ساغر..

خووودش...

ساغر_هیش...آروم خواهی.اشکال نداره...

جفتتون همدیگه رو که میخواین...چرا خودتو اذیت میکنی عزیزدلم...

بهبش بگو بیاد خواستگاریت...

هقی زدم و سرمو تو آغوش ساغر فرو کردم

نهال_ بهم گفت برم خونه...خیلی عوض شده...بهم محل نمیده...جواب زنگ و پیام نمیده...رفتارش عوض شده.....جلوش گریه کردم ولی ناراحت نشد...وای دارم دیوونه میشممم.....بدبخت شدم

ابروم میره...رادین اگر ولم کنه بره چی

وای بابام میکشتم ساغر....میکشه!

هق هقم اوج گرفت....

ساغرحتی امیدی هم بهم نمیداد...

خودش همیشه بهم یادآوری می کرد که با رادین ادامه ندم....

نهال_ الان میخوای مسخرم کنی؟میخوای بگی بهت گفتم و به حرفم گوش ندادی؟

ساغر_ نه عزیزم.نه.

درد نداری؟

با حرفش اشک توچشمم جمع شد و سرمو بالا انداختم.

ساغر_ بخواب عزیزم...صبح باهم صحبت می کنیم باشه؟الان به استراحت نیازداری

کمی حساس شدی ولی مطمئنم رادین دوستت داره

پوزخندی زدم که از نگاهش دورنموند

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#ساغر_58

نگاهش کردم...چشماتشو بسته بود

انگار خوابیده بود...خیلی نگرانم بودم

بهترین دوستم بود....

صفحه گوشیم روشن شد...پیام از عرشیا بود...الان وقت لاوترکوندن نبود

بهترین دوستم تو در دسر افتاده بود

دستم روی دستش گذاشتم و تکونش دادم

ساغر_ نهال؟

چندبار دیگه هم صداش کردم ولی خواب بود...

الان بهترین وقتش بود... وارد مخاطبینم شدم و شماره رادین رو گرفتم

بوق بوق ممتد گوشه نشون میداد قصد جواب دادن نداره...

ناامید گوشه روی میز گذاشتم و ناراحت به چهره بی روح و مظلوم نهال خیره شدم

یهو سقف اتاق روشن شد....

خم شدم و از کنارش گوشیشو برداشتم

رادین داشت زنگ می زد

لبمو گزیدم و اتصالو زدم

ساغر-الو

رادین_ سلام... توبه من زنگ زدی؟ نهال کجاست

ساغر_ اره من زدم... نهال خوابه... چکارش داری

رادین_ خودش گفت زنگ بزنی اره؟ من یکم بهش فهموندم که هیچی عادی نیست

ساغر_ ببین میشه واضح حرف بزنی

الان نهال اصلا حالش خوب نیست... باید میدیدش باین کاری که تو کردی باهش داغون تر هم میشه....

گوشی از دستم کشیده شد

به عقب چرخیدم که نهال گوشه روی اسپیکر گذاشت...

نهال_ هیس... بگو چرا به نهال اهمیت نمیدی...

اب دهنم رو قورت دادم

رادین_ الو

ساغر_ میگم... چرا به نهال اهمیت نمیدی؟

چرا اون کارو باهش کردی

رادین_ باید بگم؟

ساغر_ اره....

رادین_ خب باشه... میگم.... میدونم که خود نهالم الان داره میشنوه

بهتره حقیقتو بگم...

نهال

قلبم به شدت خودشو به سینه ام میکوبید و منتظر جواب رادین بودم...

رادین_این چند سال باهاش بودم...اره دوستش داشتم...خاص بود ناب بود...هرچیزی به طعمی داره دیگه ولی خب دیگه ادامه دادن این رابطه صلاحمون نبود...نهال زن زندگیه من نیست...بهتر بود این چندسال که باهاش بودم حداقل بدون استفاده و لاش نکتم...یه بهره ای ازش ببرم

چشمه اشکم جوشید...ساغر با ترس بهم خیره شده بود...

واسه یه لحظه تمام خاطراتم بارادین از جلو چشم عبور کرد

&فلش بک&

پفکو تودهنم گذاشت و به خوردنم خیره شد

قبل از اینکه پفک دیگه ای رو تودهنم بذارم به سمتم خم شد و لبای پفکیمو مزه کرد

عکس گرفت و عقب رفت...

به عنوان پس زمینه گوشیش گذاشتش...

لوس سرمو رو شونش گذاشتم و اسمو گفتم

رادین_جون رادین خانومم

نهال_اگر یه روز از هم جدا بشیم

توناراحت میشی؟

رادین_من عاشقتم...عاشقت شدم...عاشقت میمونم...

حتی خداهم بیاد واسه جداکردنت

جلوی خداهم وایمیستم...

مگه بدون شیشه عمرم میتونم زندگی کنم؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_59

&حال&

اشکام تند تند روی صورتم می ریخت و قلبم از حرکت ایستاده بود کند

حجم سنگینی تو گلوم سنگینی می کرد
دلم مردن میخواست...یه حس سرشار از خفگی ناامیدی خستگی دلزدگی.... سلام
وای رادین...چیکارم کردی...
ساغر جیغ می زد و تکونم میداد
دنیام سیاه شده بود.....داشتم به تک تک قولا و حرفای رادین فکر می کردم....
به همین راحتی تموم شدن؟
زد زیر حرفاش...ای خدا...چقدر روزگارت نامرده....
رادین...رادین من؟واقعا مال من؟
نه نه...اون مال من نیست
من زن زندگیش نیستم...من بچم...آررره...ه
واااای...دلش نیومد دست نخورده ولم کنه....
بالاخره بغضم با یه جیغ بلند شکست
پی در پی جیغ می زدم و گریه می کردم....
اخههه چرا خدایا.....
رادین من نیست دیگه...چرا ترکم کرد...چرا گذاشتی....خیلی نامردی...
دیگه دوستت ندارم....
ساغر_ نهال خفه شوووو
سیلی محکمی به صورتم زد که تمام صداهای درونم خفه شد....
به سکسکه زدن افتادم...
با چشمای خیسیم به ساغر نگاه کردم که ناراحت و نگران خیره شده بود بهم
ساغر_ ترسیدم...نهال ابجی اروم باش...
توروخدا...گریه نکن...
لبمو تودهنم جمع کردم و دستامو روی چشمام گذاشتم هم
بازم صدای قلبم...بازم حس سقوط....
توی دلم انگار داشتم از ارتفاع سقوط می کردم و ته دلم خالی بود...
نهال_ ساغر.
ساغر_ جون دلم خواهی

با حرص هولش دادم عقب و با جیغ گفتم

نگو جون دلم...نگوووو

ساغر لباش لرزید و به سمت اومد

تو بغلش فرو رفتم که با صدای بلند زدم زیر گریه

نهال_ ساغر رادین راست گفت؟

دیگه ترکم کرده اره؟منو دوستم نداشت

کاش به حرفت گوش میدادم...اون عاشقم نبود

وای باورم نمیشه...دارم میمیرم...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_60

نگاه ناراحتتم روی صورت بشانش چرخ دادم

دلم واسه اون لبخندات تنگ شده...واسه طعم لبابت....

چقدر اون شب بد بود...چقدر سخت بود...

با عشقت یکی بشی ولی نتونی عشقتو ابراز کنی

چقدر سخت بود فردای اون روز

بجای اینکه اون چشمارو به ارامش دعوت کنم

شکمشو ماساژ بدم در اوج بی رحم برایش تاکسی گرفتم و رفت

کمرم خم شد وقتی عشقمو هوس تلقی کردم....

چشمام تارشد...گوشی رو خاموش کردم و نم چشمامو گرفتم

تقه ای به در خورد

بدون اینکه منتظر جوایم باشه روشا با قدمای بلند وارد شد و به طرفم اومد

روشا_ سلام عشقم...خوبی؟

امشب حتما اون لباس صورتیه که خودم خریدمو بپوشا....

با کت مشکیت....

حالم از سلیقش بهم میخورد....

از حرف زدنش...از وجود نحسش...

کاش اون شب پام میشکست و پا تو اون مهمونیه کذایی نمیداشتم....

روشا_هی آقایی...

نگاه پر خشممو به سمتش انداختم که عشوه ای اومد و روی پاهام نشست

روشا_چرا عصبی اقام...

با حرص هولش دادم و مجبورش کردم از روی پام بلند بشه

رادین_کی بهت اجازه داد بیای تو؟

اصلا کی بهت اجازه داد که روی پاهام بشینی...

نگاهشو ازم گرفت و با صدای لرزونی گفت

خب باشه... ببخشید نباید میومدم...

کلافه موهامو چنگ زدم که کیفشو برداشت و به طرف در رفت

روشا_فقط میخواستم یه چیزی بگم

این که...

من حاملم...مامان هم خیلی شاکی و ناراحته

عقد و عروسیمون باید باهم و هرچه سریع تر برگزار بشه...

انگار از یه برج هزار طبقه سقوط کردم

چی میگفت؟

حامله؟! مگه میشه...

وای خدای من.....

تا شب هزار بار اون سب لعنتیو با خودم مرور کردم

حتی یه ثانیه اشو هم یادم نیست...

لعنت به محبت بی خودیت رادین

لعنت...

*** ... * ... *

نگاهم سر میخورد روی نهال...

با قیافه بی روحی انتهای مجلس نشسته بود و تنها....

نمیتونستم نگاهمو ازش بگیرم
کاش اینجا برای خواستگاری نهال اومده بودم...
بهم لبخند میزدیم... کاش نهال مال من میشد... الان اون دختر کوچولوی شاد من نیست
زن کوچولو ناراحت و افسرده منه...
خدایا یه راهی بزار جلو پام
#دست‌نوشته heart
پرنسس و کوتوله‌ها
#نهال_61

روی تختم کز کرده بودم و به اتفاقات اخیر فکر می‌کردم

توهمین دو روز خیلی عوض شده بودم حالم خوب نبود....

رادینمو از دست دادم... پس اون همه دوستت دارم و عشق پهو کجا رفت...

رادین رفت... بی‌اکرگ بیم رفت!

در اتاق باز شد و ساغر اومد تو..

ساغر_ نهال خوبی عزیزم؟

برات سوپ اوردم...

نهال-نمیخوام... ببرش...

ساغر_ مامانت وقتی داشت میرفت تورو سپرده به من...

باید الان این سوپو بخوری

وگرنه خودم میریزیم تو حلققت...

دیگه مثل قبالا حوصله کل کل کردن باهاشو نداشتم

نهال_ خوشم نیومد... از ترحم خوشم نمیاد

پاشو برو خونتون... خب؟

ساغر_ نهال

نهال_ دست از سرم بردار

توهم برو... مثل رادین که رفت... خواهش میکنم برو....

چرا راحت نمیذاری!

از تخت پایین اومدم و به طرف در رفتم

در خونه رو باز کردم

نهال_بسلامت!

ساغر ناراحت پالتوشو برداشت

گونه ام رو بوسید و از خونه بیرون زد

بی حوصله و ناراحت خودمو روی کاناپه انداختم

به یه نقطه خیره شدم و فکرم فقط رادین بود...خاطره هامون...خنده هامون...قهر هامون...اشک ریختم و اشک

خونه تاریک شده بود

حتی زحمت به خودم ندادم یه لامپ کوچیک روشن کنم...

سرمو به پشتیه میل تکیه دادم که صدای زنگ بلند شد....

نفسمو اه مانند بیرون دادم و با فکر اینکه مامان برگشته به سمت در رفتم و باز کردم

بادیدن رها پشت در ماتم برد...

نفرت وجودمو پرکرد...

روشا-سلام....

ولی نمیخواستم جلوش ضعیف باشم..

نمیخوام جلوش ناتوان باشم...

نهال-سلام...

روشا-میخواستم باهات حرف بزنم نهال

نهال-باشه بگو...

روشا-اینجا؟میشه بیام تو

سعی کردم خیلی جلوی خودم رو بگیرم و بغض نکنم...

سرمو تکون دادم و روی کاناپه نشستم

روشا رو به روم نشست و لب زد

اومدم کارت دعوت عروسیمو بهت بدم

کارتو روی میز گذاشت که چشمم به نوشتنش افتاد

رادین_ن و روش_ا

قلبم ریخت... شکست... ریز ریز شد... نابود شدم

ته یه چاه عمیق بودم....

کاش اینجوری نمیشد...

رادین من مال یکی دیگه نمیشد!

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_62

روشا_ نهال می.خواستم بگم

چیز...

چجوری بگم خب

صبرم تموم شده بود و دلم میخواست از پنجره پرتش کنم پایین تا دیگه روشایی کنار رادین نباشه!

با حرص لب زدم

خب؟

روشا نفس عمیقی کشید و شروع کرد به حرف زدن...

من نمیخواستم مانع تو و رادین بشم...

با حرفش ناخود آگاه گوشه لبم بالا پرید

نگاهی به پوزخندم کرد و سرشو پایین انداخت و ادامه داد...

من نمیخواستم به تو خیانت کنم نهال

نهال_ولی کردی....

در حق دختردایی که خانواده اش تو روی چشمشون جا داشتی خیانت کردی...

میفهمی که!

روشا_ نهال...رادین به من تجاوز کرد...

من شرکت بابا بهم ریخته بود
به یه مهمونی کاری دعوت شده بودم....
ولی از طرف دشمن و رقیب...
اونشب تومهمونی خواستم که به عنوان نامزد صوری باهام بیاد تا کسی نتونه موجب ازارم بشه نهال
اونشب رادین مست کرده بود...
گفتم بریم خونه که منو برد خونه مجردیش و بهم ت.ج.اوز کرد
بهم می گفت عاشقم شده ...از وقتی که برگشتم ایران چشمش منو گرفته
ولی من میدونستم که تو اونو میخوای...
اما اون بهم ت.ج.اوز کرد....
چند قطره اشک از چشمش چکید که با پشت دست پاک کرد
دنیا دور سرم میچرخید
مگه میشد...رادین من و ت.ج.اوز؟
نمیخواستم افکارم از مرد رویاهام خراب بشه...
اون همیشه بهترین مرد جهانه!
با بغض لعنتی که قصد داشت غم دلمو اشکار کنه مبارزه کردم و مخفیش کردم
ولی لرزش صدام همه چیزو لو میداد...
نهال_روشا از اینجا برو....
برات آرزو میکنم با رادین خوشبخت بشی
برو و برای خوشبختیه مردی که یک روزی تمام دنیای من بود تلاش کن
البته میدونم که با گفته هات چقدر عاشقته...
پس همین که کنارش باشی خوشحاله...
ولی تو خوشحال ترش کن...
براش لباس قرمز ببوش،اخه عاشق رنگ قرمز
براش عطر شیرین بزن...از عطر سرد و تند متنفره...
براش غذای خونگی بپز مثل فسنجون...
براش از غم هات بگو باهات درد و دل کن
مطمئن باش مثل کوه پشتته!

گاهی وقتا خودتو براش لوس کن...
هیچ وقت تو خواب صداش نکن... بد اخلاقی میکنه!
همیشه بهش ابراز علاقه کن...
موهات رو بلند کن و براش باز بزار...
عاشق بوییدن موهایی که بوی شامپو بده...
هیچوقت با غیرتش بازی نکن!
هیچوقت باهاش لجبازی نکن...
آب دماغمو بالا کشیدم و ادامه دادم
همیشه تو خواب سردش میشه ولی اگر پتو بکشی روش بیدار میشه!
و قتایی که خستس پرحرفی نکن... فقط سرشو ماساژ بده...
صبحا دوست داره ببوسیش و براش حرف بزنی...
همیشه سیب گلوش رو براش ببوس
اخه ضعفش اونجاست...
بغضم اجازه نداد بیشتر صحبت کنم و سرمو پایین انداختم...
نهال_برو... برو خوشبخت کن دنیای منو!
خواهش میکنم برو... امیدوارم زوج خوشبختی بشید....
#دست‌نوشته heart
پرنسس و کوتوله ها
#نهال_63

خیلی سعی کردم فریاد نزّم
چیزی رو نشکنم... به زمین و زمان فحش ندّم...
روی زمین سقوط کردم و مشت بی جونمو روی قلبم کوبیدم
و داد زدم
دیگه عاشق اون نباش... اون بایکی دیگه خوشبخته... اون روشا رو دوست داره...
ازش متنفر باش... دیگه نتب... دیگه حیات نداشته باش لعنتی... اون بدترین کار دنیارو درحق من کرد... ازش متنفر باش... خواهش

می کنم....

هق هق بلندی کردم و سرمو به زانو هام چسبوندم

چرا مردمهربون من! چرا رادین...

چرا این کارو درحق من کردی...توکه دیدی من خر چقدر دوستت داشتم....

چطور دلت اومد دل بیقرارمو اینطوری بی تاب تر کنی؟

توکه عاشقم نبودی چرا دروغ گفתי و امیدوارم کردی...

کاش اینقدر قدرت داشتم که دنیارو به کام خودم بچرخونم...

خدایا مگه من چی از این دنیات خواستم...

موهامو چنگ زدم و بازجه ادامه دادم

من فقط از این دنیا یه نفرو میخواستم که با نامردیه تموم از پیشم رفت!

من دنیارو هم نمیخوام....

آروم خودمو خاک کشیدم تواناقم

دفتر خاطره امو باز کردم....

نگاهم به اخرین صفحه افتاد....

روزی که رادین زنگ زد و گفت بیاخونم...

با چه ذوق و شوقی رفتم...اخه داشتم میرفتم پیش بهترین مرد دنیا...

هه...مرد؟نه نامرد...اره نامرد!

خودکارمو چنگ زدم و شروع به نوشتن کردم

مرد من...عشق من،من بخشیدمت...

به خودم که نه!

به دنیایی که زورش خیلی از من بیشتر بود...

عشق من/رادین

رفتم تو بالکن و به اتاقش خیره شدم...

یعنی الان کجاست!

کی بهش زنگ میزنه...روشا؟

مثل من قریون صدقه اونم میره؟

به اونم میگه جون دلم...

به اونم میگه پرنسس کوچولو؟
به روشاهم میگه شیشه عمرم....
نگو لعنتی...کاشکی نگی...
رادین-هیس...میگم آروم..
صدای رادین بود...صدای خودش...
سریع بلند شدم که پام به صندلی خورد و صدای خفیفی داد....
فکر نکنم فهمیده باشه!
رادین_خب چخبر خانومیم...

رادین-ای جان عروسکم...منم دلم واست تنگ شده...

رادین-شیشه عمر منی!تاحالا مگه عاشق کس دیگه ای هم شدم جز تواخه...اونا بچه بازی بوده...
چشمای تو زندگیه منه!

رادین-فردا میام دنبالت بریم لباس عروس بخری عروسکم...شبت بخیر...
نفسم بالا نمیومد...چشمام تار میدید...
شیشه عمرش بود...
کاش جلوی من نمیگفتی...کاش نمیشنیدم...
حس کردم بدنم سنگین شده...
احساس خفگی بهم دست داد...
سقوط کردم و روی زمین افتادم...
برای ذره ای نفس دست و پا زدم...
یهوجیع خفه ای از ته گلویم خارج شد و چشمام بسته شد!

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_64

متوجه حضور نهال شده بودم...
مگه میشه نفسم نزدیکم باشه و حسش نکنم
گوشیو روی روشا قطع کردم...
نمیخواستم حرفامو روشا بشنوه و برای خودش خیالاتی بکنه...
با گوشی خاموش حرف زدم
تک تک کلمات با تصور نهال به زیون اوردم
آخرین حرفی که زدم تازه از اوج غفلت و رویا بیرون اومدم
لباس عروس؟ اره لباس عروس ولی واسه یه ادم اشتباهی... بخاطر یه کار اشتباه
صدای جیغ نهال به گوشم خورد
سریع خم شدم و به بالا نگاه کردم
هیچ اثری از نهال نبود...
نگران شدم... ته دلم خالی شده بود
اروم اسمشو گفتم
رادین-نهال؟ نهال جان
خوبی؟

کمی صبر کردم... ولی باز جوابی نداد...
لابد قهره... هرکی جای اون بود جوابمو نمیداد
وارد اتاقم شدم
روی تختم نشستم
به عکس نهال که روی اینه ام بود خیره شدم
تو یه تصمیم ناگهانی از بالکنم بالا رفتم تو بالکن نهال پریدم که پام به یه چیزی گیر کرد
سرمو خم کردم که نگاهم به جسم بی جون نهال افتاد
یا امام رضا
تو دلم ولوله به پا شد
رادین-نهال.. نهال قشنگم
کنارش زانو زدم و سرشو بلند کردم

با ترس به کفی که از دهنش بیرون اومده بود نگاه کردم

رادین-نهاال

خم شدم و صورت نم دارشو بوسیدم

بلندش کردم و از اتاق بیرون زدم

زنعمو با دیدنم به صورتش کوبید و به طرفم اومد

زنعمو-خدا مرگم بده. تو کجا بودی اخه

بچم چشمه

کلافه از خونه بیرون زدم و تو ماشین گذاشتمش

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_65

دکتر بلند میگفت سریع منتقلش کنید...ه

با نگرانی به نهال نگاه کردم که بی جون روی تخت بود و به طرف ای سیو بردنش...

رادین-دکتر...چی شده

حالش خوبه؟

دکتر نگاهی بهم انداخت و گفت

نسبتت؟

لب باز کردم تا بگم نامزدمه...ولی کلافه دستمو مشت کردم و اروم زمزمه کردم ن

دختر عمومه...

دکتر-متاسفم...ایشون بااین سن کم سکنه کردن...کمی دریچه قلبشون گشاده و خون رسانی به خوبی انجام نمیشه

احتمالا شوک بهش وارد شده

به سرعت از کنارم گذشت و هنوز حرفاش تو گوشم زنگ میخورد...

سکنه..نهال من سکنه کرده بود؟

بچه ۱۶ ساله؟

وای خدا...بر اثر شوک بوده...خب معلومه احمق..بالون حرفایی که تو زدی به این روز افتاده....

خاک بر سر من احمق... خدا لعنتم کنه... ع

نهال

با درد شدیدی تو گردنم چشمامو باز کردم

با خوردن نور تو چشمم دستمو بالا اوردم که صدای هین اشنایی به گوشم خورد... ت

ساغر-نهال خواهری... خوبی؟؟؟

اره فدانتشم...

به صورتش نگاه کردم

بهم ریخته بود... چشماش قرمز بود

باهمون لباسایی که از خونه بیرونش کردم پیشم بود...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_66

دستمو گرفت و با بغض لب زد

مرگ ساغر یه چی بگو... توروخدا... نهال

دستمو از دستش بیرون کشیدم و ماسکی که روی دهنم بود پس زدم

نهال_س..اغر

ساغر_جانم ابجی... الهی فدات بشم

نهال_اینجا کجاست

ساغر_بیمارستانی...

نهال_من چم شده ساغر؟

مامان و بابام کجان... رادین کجاست

با اسم رادین باز چشمم پر شد از اشک... رادین کجاست... خب معلومه.. پیش عروسکش... خودم شنیدم....

ساغر_مامانت الان اینجا بود... رفت WC

لبمو گزیدم تا گریه نکنم... خودمو کشیدم ولی نتونستم

با ترس پامو تکون دادم... ولی دریغ از یک تکون....

ساغر نگران به حرکاتم نگاه می کرد...

چرا نمیتونستم خودمو تکون بدم...چم شده بود...

بغضم شکست و داد زدم

چرا نمیتونم بلندشم

چراااا پام تکون نمیخوره...چرا چراااا

ساغر به سرعت از اتاق بیرون رفت

با حرص جیغ زدم و پارچ روی میز و به طرف در پرت کردم که همزمان در باز شد....

ساغر_هیییین....

دکتر خودش و ساغرو به عقب کشید که پارچ روی زمین افتاد و هزارتکه شد...

دکتر_این چه کاریه دختر خوب

مامان با گریه به سمت اومد و بغلم کرد

دکتر_خانوم خواهش میکنم برید کنار باید معاینه کنم...

پتورو بالا زد و خودکارشو کف پام زد

دکتر_چه حسی داری؟

پوزخندی زدم و با عصبانیت لب زدم

یه حس خیلی خوب...احساس پرواز کردن...

اقای دکتر من فلج شدم شما از حسم میپرسی....

دکتر_اروم باش دخترجان...چیزی نیست

نهال-چیزی نیست؟؟؟؟دختر خودتم بود همینطوری برخورد می کردی

رو به مامان کردم و با بغض گفتم

خیالت راحت شد؟هی بهم گیر میدادی

حالا خوبه فلج شدم...راحت باش

ساغر بازومو گرفت

و لب میزد اروم باش...نهال چته هیس...

در همین حال دراتاق باز شد بابا و عمو رادین و عمه و روشا وارد شدن...

با دیدن رادین انگار قلبم از حرکت ایستاد...

چشماش پف کرده بود

نگاهش روم خیره مونده بود....

نگاهمو با دلگیری ازش دزدیدم....

عمه به طرفم اومد و صورتمو بوسید

عمه_ نهال خوبی عزیزم؟

خداروشکر که سالمی

روشا_اره...خداروشکر...ایشالا همیشه سالم باشی

بخاطر تو عروسیمون عقب افتاده

امیدوارم بعد از شش روز طاقت فرسا زودتر برگردی خونه

رادین_روشا....

روشا پشت چشمی نازک کرد و به دیوار تکیه داد

دکتر بعد از نوشتن چیزی رو به بابا کرد و اروم گفت

تا چند وقتی نمیتونه راه بره و حتما باید فیزیوتراپی انجام بده

شش جلسه براش مینویسم

شوک اصلا براش خوب نیست و این اتفاق ناشی از یه چیز ناراحت کننده و غمباره

بهتره بیشتر مواظب دختر جونتون باشید...

دکتر نگاهی بهم کرد و ادامه داد

البته امشب باید بمونه....

به مراقب هم نیاز نداره!

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_67

ساعر_من میمونم....

دکتر_نیاز نیست...فردا مرخصه...بهتره امشب تنها باشه

چشمامو روی هم بستم و نفسمو کلافه ازاد کردم...

خوبه که امشب مزاحم ندارم...خیلی خوبه!

مامان_ نهال مامان... دختر قشنگم

حرکت دستاشو بین مو هام حس کردم

اروم سرمو به طرفش چرخوندم که پیشونیمو بوسید

مامان_ کاش میمردم و اینجوری نمیدیدمت

دختر ۱۶ ساله من چرا باید سکنه کنه

بابا_ بس کن... اینقدر بجونش غر زدی

اینقدر تو محدودیت قرارش دادی... هزار بار گفتم جوونه... امروزیه...

رادین_ عمو... بهتره اتاقو خلوت کنید با داد و بیداد چیزی عوض نمیشه...

بفرمایید

رادین همه رو بیرون کرد

ساغر دستمو بین دستاش فشرد...

میدونستم که نگرانمه... خیلی از کارهام ترسیده بود...

روشا_ نهال جان انشالله بهتر باشی من و رادین دیگه میریم

مرخص شدی باز بهت سرمیزنیم

رو به رادین کرد و ادامه داد

بریم عشقم؟

رادین به طرفم اومد و دستاشو تکیه گاهش کرد و به سمت خم شد

چشمای قرمزشو دوخت تو صورتم و با نگرانی کنکاشم می کرد...

ساغر_ اقا رادین...

رادین_ هیش!

خوبی؟

بغض به گلوم هجوم آورد... طاقت نداشتم... دیگه صداس مال من نیست...

چشماس مال من نیست... کاش میتونستم برم تو بغلش... کاش میتونستم عطر تنشو بکنم تو شیشه و تا ابد برای خودم نگه دارم

دست سردی روی گونه ام نشست که با ترس چشمامو باز کردم

زمزمه زیر لبیش به گوشم رسید...

رادین_ هر وقت میترسی تپله چشمتا بزرگ میشه و دنیای منو زیر و رو میکنه...

خم شد... روی شقیقه ام بوسه ای زد که اشکام روی گونه هام ریخت....

سرشو کمی عقب کشید و زل زد به چشمام...

رادین_ خیلی از عمرم کم شده نه؟

اخه این مروریدارو زیاد ریختی...

ساغر_ خواهش میکنم کمتر عذابش بده

برو پیش نامزدت... دست از سرش بردار

کمتر بازیش بده... کمتر

هیچی نمیگفتم... دلم نمیخواست این لحظه ها تموم بشه...

رادین پیشم بود... حس می کردم همون رادین همیشگیه...

روشا_ نمیخواهی بیای... چرا وایسادی...

مگه برادرشی... هنوز کارای عروسیمون مونده

اه الان وقته سخته کردن بود

رادین با خشونت به طرفش رفت

و به دیوار کوبیدش

رادین_ اوت دهننو ببند تا واست نبستمش...

گمشو از اتاق بیرون...

خودم بهت زنگ میزنم... الان فقط آرامش میخوام...

روشا با نفرت بهم نگاهی کرد و از اتاق بیرون رفت

رادین به سمتم چرخید و با لحن مظلومی که دلمو ریش می کرد

لب زد

+ عاشق همیشه داستان زجرآوری دارد!

اشکم چکید و لب زدم

_ من عاشق او میشوم و او عاشق عشقش!

+ ای دل غم دیده من تا سحر بیدار باش

_عمر من را گرفت گیسوی کافرش...

+حس من شبیه اون راه آهنیه که عاشق شده ولی رفته مسافرش...

+من عاشق اون میشم اون عاشق عشقش

_عاشق همیشه داستان زجر آوری دارد!

باگفتن این حرف به سرعت از اتاق بیرون رفت

بغضم شکست و زار زدم

ساغر_شکستن دل تاوان دارد...

غصه نخور خواهری...من عشقو از چشمای رادین میخونم...تورو خدا گریه نکن...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_68

با صدای ریز ناشناسی چشمامو باز کردم که دو تا چشم ابی روشن زل زد تو صورتم

اخمامو توهم کردم و دستمو از بین دستاش بیرون کشیدم

نهال_دکتر این موقع شب مگه وقت معاینه اس که اینجا بید

دکتر_حالت خوبه؟

نهال_ممنونم!

دکتر_نگران پاهات نباش...اون اثر امپول بی حسی بود...الان کمی تکون بده...

با ترس پامو تکون دادم...اره حسش می کردم

نهال-اره...پامو حس میکنم

بااین حرفم دکتر خودکارو کف پاهام زد که اخی گفتم...

دکتر_حالت خواب رفتگی داره پاهات؟

نهال_اوهوم

خوبه زیر لیبی گفتم و روی صندلی کنار تختم نشست

دکتر_خودت دلیل این اتفاقو خوب میدونی نه؟

نهال_نه...

دکتر_ امکان نداره...اون جوونی که آورده بودت..گفت پسر عموته اره؟

نهال_ رادین؟مگه اون منو آورد

دکتر_ اره خب..پسر عموته...چرا تعجب کردی؟

هول کردم و رومو ازش گرفتم

نهال_ نه...تعجب نکردم

دکتر_ سکنه قلبیت به اون مربوطه؟

نگو نه...باورم نمیشه...وقتی اوردت خیلی آشفته بود ولی چیزی که فهمیدم این که نامزد هم داره...

حالا میخوام از زیون خودت بشنوم...

بگو!

کمتر از یک ثانیه چشمم پر از اشک شد و قطره اش روی دستم چکید...

دست داغی پشت دستم نشست

سریع پیش زدم

با صدای بغض دارم لب زدم

اره من عاشقشم...زندگیم بود ولی فهمیدم سرگرمیش بودم

الان با دختر عمم نامزد کرده...

بخاطر همین سکنه کردم...چون..چون..

دکتر_ هیس...آروم باش...

نتونستم جلوی خودمو بگیرم و تو آغوشش به هق هق افتادم....

دکتر_ اروم دختر قشنگ...

عشق یه چیز مقدسه...اگر عشق یک طرفه باشه از دلت پاک میشه...فقط صبر داشته باشی

تونباید ضعیف باشی...

قوی باش....خودتو قوی کن...

احساساتتو کنترل کن...خودتو شاد و سرزنده کن...

بزار برای نداشتنت حسرت بخورن....

خودتو از بین نبر...تو واسه کس دیگه ای بال بال نزن....

طوری باش که برای داشتنت دنبال باشن...

باشه خانوم خوشگل....

سرمو روی سینه اش جا به جا کردم...

چقدر خوب اروم کردم...

لبخند دلگرمی بهم زد و سرشو عقب کشید....

از گوشه چشمم نگاهش می کردم

ایستاد و به یونیفرمش دستی کشید...

دکتر_من آرامم...آراد شکبیا

نهال_نهالم

دکتر_میشناسمت خانوم قوی

فردا مرخصی...ولی بهت پیشنهاد میکنم به حرفام گوش کنی

من خواهرم روانپزشکه...

اگر خواستی میتونم کمکت کنم...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_69

دو روزی از مرخص شدنم میگذشت ولی هنوز از اتاقم بیرون نرفته بودم...

حرفای دکتر روم تاثیر گذاشته بود

دیگه ناله و زجه نمیزدم...غصه میخوردم

دلَم برای رادین تنگ میشد...

قلبم بهونشو میگرفت

اما دیگه نمیخواستم ضعیف باشم

فراموشش نمیکنم...ولی نمیزارم فکر کنه از نداشتنش داغونم...

از تختم پایین اومدم و به سمت آینه رفتم

نگاهم به صورتم افتاد

زیر چشمم گود رفته بود

صورتم بی روح ترین رنگ رو به خودش گرفته بود

تصمیم گرفتم از الان خودمو بسازم...

قوی کنم...

به طرف حموم رفتم و یک ساعتی خودمو شستم...

موهامو باهمون شامپویی که رادین دوست داشت شست

مامان_ نهال نهال... کجایی

یا خدا..

باز مامانم جو گرفتنش....

حوله رو دورم پیچیدم و بیرون اومدم

نهال_ چیه مامان جان

عزیزم من سخته کردم خودکشی نکردم که میترسی

با این حرفم باصدای بلند زد زیر گریه و تو آغوش کشیدم...

نهال_ عه مامان... چرا اینجوری میکنی اخه قریونت برم...

برو کنار الان خیس میشیا...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_70

مامان اب دماغشو بالا کشید و ازم فاصله گرفت

مامان_ خیلی مواظب خودت باش مامان

توهنوز جوونی... بیچه ای

سنی نداری... نمیخوام اتفاقی برات بیوفته

تو عمر من و پدرتی!

لبخند کمرنگی بهش زدم و گونه اش رو بوسیدم

مامان_ راستی زنعومت زنگ زد

گفت شب تو خونه عمه یک مراسم خودمونی گرفتن که نامزدی رادین و روشا رو هم رسمی کنن...

ماشالله چقدر هم بهم میان!

حس کردم زیر پام خالی شده تو حفره گودی دارم سقوط میکنم....

تمام جونم نبض گرفت...

مامان_ نهال... چت شد...

نهال

نهال-جان مامان...

مامان مشکوک نگاهم کرد و گفت خوبی؟

نهال_اره... چیزی نیست که خويم فداشتم

میخوام لباس بپوشم بعد برم خونه ساغرولی انگار باید بریم جشن

مامان چشماشو ریز کرد و زل زد به صورتم

مامان مطمئنی؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_71

نهال_ای بابا مامان...

اره دیگه خويم...میشه بری بیرون من لباس بپوشم

مامان_میرم ولی باز برمیگردم

میدونم یه چیزایی هست که باید برام بگی

برای مادرت نه...برای رفیقت...همدمت

سری تکون دادم که از اتاق بیرون رفت
به ساعت نگاه کردم
ساعت دو بود...میخواستم امشب بدرخشم...
نمیخوام روشا به حال و احوالم بخنده
نمیخوام رادین فکر کنه بدون اون از زندگی ساقط میشم...
برس و سشوارو برداشتم
مشغول خشک کردن موهام شدم...
بعد از خشک کردن موهام به طرف گوشیم رفتم و یه ارایش لایت و دخترونه سرچ کردم
بخاطر سفیدیم ابی فیروزه ای خیلی بهم میومد
موهامو خیلی ساده محکم به طرف بالا کشیدم که باعث شد چشمام کشیدگی پیدا کنه...
از دسته موهام سه تا ردیف باریک جدا کردم و اسپری رنگ فانتزی ابی روشن(رنگ موقت) بع موهام زدم
از پیشونی تا کش موهام یک ردیف رنگ زدم
خیلی بهم میومد...
الان وقت ارایش بود
کمی مرطوب کننده زدم و کرم پودر و تثبیت کننده...
خط چشم گریه ای هم که مورد علاقم بود و مامان هیچوقت بهم اجازه نمیداد بکشم رو امشب کشیدم...
سایه اکلیلی ابی رنگمو پشت پلکم زدم
بعد از فرمزه و ریمل
با یک رژ لب قرمز مات مایل به کبود ارایش رو تکمیل کردم
مامان_ نهال بیا ناهار
نهال_ مامان بیا تو
مامان وارد اتاق شد و به طرفم اومد
مامان_ هنوز لباستو نپوشیدی ک
با دیدن صورتم مات موند...
مامان_ ماشائو... هزار ماشائو...چه دختر قشنگی دارم من...الهی مادر فدات بشه...
لبخندی زدم و گفتم

خوب شدم؟

مامان_اره مامان...عالی...فکر کنم امشب کلی خواستگار پیدا کنی

ریز خندیدم و گفتم

تو چرا آماده نشدی مامان...

روشا و رادین قراره نامزد کننا..جشن اوناست

نمیخوای که ساده باشی؟

بالین حرفم مامان روی تخت نشست و اشارع کرد کنارش بشینم

اروم کنارش نشستم که دستشو دور شونه ام حلقه کرد

مامان_دوسش داری؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_72

دست و پامو گم کردم

نهال_چی؟کیو؟

مامان_برو دختر...میخوای بگی مامانت گوشاش مخملیه

میدونم یک علاقه ای به رادین داری

شاید هم بخاطر این بوده که از بچگی پدربزرگت گفت عقد دختر عمو و پسر عمو توآسمون ها بسته شده و همیشه توخودتو مال اون میدونستی

درسته؟

لبمو با زیونم تر کردم...نمیخواستم ضعیف باشم

دیگه نمیخوام عاشق باشم...

نهال_مامان...من عاشقم ولی نه عاشق رادین...

هیچوقت خودم رو مال رادین نمیدونستم...

مگه لباسم؟

ادمم ها!

مامان خندید و از روی تخت هولم داد

مامان بی شرف پررو...چه قدر هم خجالت کشیدی...

حالا عاشق کی هستی؟

اوه...چه گندی هم زده بودم

لبخند دندان نمایی زدم و لب زدم

به موقعش میگم رفیق شفیقم...

مامان زبون نریزچه...

لباس چی میپوشی؟

با یاد اوریه لباس پرنسیسی آبی رنگ بلندم

که دامن پفکی داشت و بالاش دکلته بود...

چشمام برقی زد...

نهال همون لباسه که خریدم و نداشتی هیچوقت بپوشم...

مامان بپوش عزیزم...خیلی هم بهت میاد...

بابهت به مامان نگاه کردم

مامان چته خوشگل ندیدی؟

پوقی زدم زیر خنده که مامان پس گردنی ای حوالم کرد...

مامان کوفت ورپریده....

*** ... **

وارد سالن شدم که مامان برام دست تکون داد

به طرفش رفتم که مامان ماشاالله ماشاالله حواله ام کرد...

مامان_ نهال جان مامان

نهال_ جان مامان...

مامان_ ساغر زنگ زد به گوشیت

انگار دم دره... برو دنبالش دخترم

خواستم برم که با یاداوریه کارنیمه تموم لعنتی گفتم و به سمت مامان خم شدم

نهال_ مامان راستی من دکتر دیشب حالم رو پرسید... دعوتش کردم

موردی که نداره؟

مامان_ نه مامان...

شنگول به طرف خروجی رفتم و شماره دکتر شکیبارو گرفتم...

آراد_ سلام بفرمایید

نهال_ سلام دکتر... نهالم...

میخواستم دعوتتون کنم برای جشن نامزدی

آراد_ نامزدی؟ نامزدیه کی؟

نهال_ نمیتونید بیاید؟ نامزدیه پسر عموم

به حرفات فکر کردم

نمیخوام ضعیف باشم... امروز اومدم اینجا...

قویم... ولی... ولی

آراد_ ادرسو برام بفرست میام

نهال_ وایی هورااا... زود بیاید

خیلی ممنون....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_73

نگاهی به تیپ دکتر انداختم

شلوار تنگ مشکی با کت اسپرت مشکی

لباس سفید...

میشه گفت رسمی و متشخص بود

با مامان حال و احوال کرد

ساغر به پهلو کوبید که با اخم بهش خیره شدم

نهال_چته نکبت...پهلومو داغون کردی

خب مگه کورم؟خودم دیدم اومد دیگه

میخواستم برم پیشش اه

ساغر_خب..برو...

بعد تند سرشو پایین انداخت که انگشتمو تو شکمش فرو کردم

نهال_بیشور...نکنه چشمت گرفتتش ها؟

ساغر_نهال...!

نهال_کوقت

اراد_اهم...

با شنیدن صدایش جا خوردم...

خاک تو سرم...نکنه شنیده چی گفتم

نهال_عه سلام...خوش اومدید

اراد_سلام...مرسی...

نهال_بفرمایید بریم بشینید

خوب نیست مهمون رو سرپا نگه داشت

به عقب چرخیدم که باجای خالیه ساغر رو به رو شدم

ای پدرسوخته فلنگو بست رفت...

به طرف میل دو نفره تو سه کنج انتهای سالن رفتیم...

با صدای عمو که تک سرفه ای کرد و شروع به صحبت کرد

قلبم به تالاب تولوپ افتاد....

نگاهم دور تا دور اتاق چرخوندم که برای یه لحظه

هیچی نمیشنیدم...

چشمم فقط به اون دو تا گوی مشکی بود که از در نیمه باز زل زده بود بهم...

باضربه ای که به پام خورد از جا پریدم و به اراد نگاه کردم

اراد_ مگه نمیخواستی قوی باشی؟

قوی باش خب؟

نگاهت داره هرز میره...

کنترلش کن...

لبمو تودهنم کشیدم و نگاهم سمت مامان رفت

نگاه بر اقتشو به من دوخته بود....

تا نگاهمو دید چشمکی برام زد و با چشم به اراد اشاره کرد...

لبخندی بر اش زدم که با صدای دست و سوت و کل کشیدن به رادین و روشا خیره شدم...

دست تو دست هم از اتاق بیرون اومدن...

لباس صورتی بلند ماکسی تنش بود با یک کت کوتاه روش...

رادینم لباس صورتی زیر کت شیریش پوشیده بود....

ناخوداگاه تیشو با اراد مقایسه کردم...

چرا؟

چرا باید مقایسه کنم... ای بابا

آراد_خوبی؟

سرمو تکون دادم که دستمو بین دستاش گرفت و اروم بوسید

آراد_من نگرانتم...یه شبهه همیشه قوی شد

ولی سعی کن خودتو کم کم قوی کنی

باشه؟

دختر خوشگلی هستی، تازه ای

خیلی کیسای بهتری داری...

کیس؟چه دل خوشی داره...

وقتی یادم میاد دیگه دختر نیستم حالم از زندگی بهم میخوره...

نهال_میرم به هوایی بخورم و برگردم

آراد_اره...برات خوبه...زود بیا

به طرف بالکن رفتم...

به آسمون خیره شدم...ستاره ها کجان؟

اوناهم مثل من ناراحتن؟

با صدای در ترسیده چرخیدم که چشمم به قامت بلند رادین افتاد...

ضربان قلبم بالا رفت...رادین...

من و رادین...تنها؟

چه قدر رویایی شده برام...

چشمام پر از اشک شد که به سمتم خم شد...

رادین_باز چشمامت پر از مروارید شد!

رومو ازش گرفتم که از پشت بغلم کرد و سرشو نزدیک گوشم کرد...

تقلا کردم تا از آغوشش بیرون بیام

رادین_هیس...توروخدا اروم باش

فقط دو دقیقه...بزار ارامش پیداکنم...بزار حس کنم الان خوشبختم

بزار یه بار دیگه طعم خوشبخت بودنو بچشم

بحرفاش دلم زیر و رو میشد

قطره اشکم روی گونم چکید

اروم شدم که لبشو به لاله گوشم چسبوندم...

اروم لب زد که مور مورم شد

رادین_بیا باهم مست کنیم...بعدش من ببوسمت و بندازمش تقصیر ودکا....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_74

سرمو کج کردم تا صورتشو ببینم...

زیبا و مرتب بود...

ولی چشماش...اخ که چشماش خسته و پریشون بودن...

رادین_قربونت برم...

با حرفش تکونی خوردم و سریع نگاهمو ازش گرفتم که دستشو زیر چونه ام زد و سرمو بالا کشید

لباش روی چشمم نشست که قطره های اشکم شدت گرفت...

رادین_تو حق نداری چشمتو از من بگیری...

تو مال منی...مال من...

چشمت...نفسات...دستات...

گرمات...

فهمیدی؟

بغضم بهم فشار آورد و از بغلش بیرون اومدم

باصدای تقریبا بلندی گفتم

کی گفته من مال توام؟

مال تو پشت این در توسالنه...

مچ دستمو چسبید و سی.نه به سی.نه ام ایستاد

رادین_اون روز روتخت یادت رفته؟

تو مال من شدی...سندتو به نام خودم کردم

هرموقع هم که بخوام باید زی.رم جون بدی

فهمیدی؟

تو عشق بچگیمی...ارامش بچگیمی

تو مال آغوش منی لعنتی...

باز داشت نابودم میکرد...غیرمستقیم میگفت من فقط عروسکشم...

من فقط واسه تختشم...وقتی تختش خالیه و عسق واقعیش نیست من باید باشم

میخواستم قوی باشم ولی جلوی این همه حقارت و پستی نمیشد...

بغض خفه کننده ای که حبس شده بود بالاخره کارخودشو کرد و چشمام سیاهی رفت

روی زانو هام افتادم

که تند رادین زیر بغلمو گرفت و توآغوشش کشیده شدم...

سرم سنگین شده بودولی حرکت لباشو کنار گوشم حس می کردم...

رادین_ تو نفس منی... پرنسس کوچولوم...

*** ... *** * ... *

چشمامو باز کردم که نگاهم تو چشمای آراد افتاد...

آراد-خوبی؟

بی جون دورمو نگاه کردم... اتاق غریبه ای بود

دیزاین اتاق زرشکی بود

نهال_مرسی... اینجا کجاست

آراد_یکی از اتاق های مهمونی...

پسر عموت اومد دنبالم و گفت حالت بدشده

اوردمت اینجا

نهال_ میخواستم قوی باشم..

اما نشد اون باز قلبمو خاک کرد

اراد لبخند مهربونی زد و پشت دستمو نوازش کرد

اراد_گفتم که یک شبه نمیشه...

تمرین کن... تحمل کن... راهش اینه

سرمو تکون دادم

ته آبقندم رو با کمک اراد خوردم

بعد از مرتب کردن خودم از اتاق بیرون رفتم که چشم توچشم مامان شدم

مامان با چشمای درشت به من و اراد نگاه کرد

اراد پیش دستی کرد و به حرف اومد

نهال جان کمی حالش بد شد

قندش افتاد

با کمک اقا رادین بردیمشون داخل اتاق ابقند بخورن

بلافاصله لیوانو بالا آورد

مامان با دیدن لیوان نفسشو ازاد کرد و سری تکون داد

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_75

نگاهی به ساغر کردم که سرش تو گوشیش بود و لبخند میزد

فکرکنم اینم عاشق شده بود و رو نمی کرد

نگاهمو دور سالن چرخوندم تا آرادو پیدا کنیم

که چشمم به رادین افتاد

با گوشی حرف میزد و هی قدم میزد

عصبی دستشو لای موهاش کردم و تند یه چیزی گفتم و گوشی رو قطع کرد

یکدفعه نگاهمو غافلگیر کرد و لبخندی بهم زد

نگاهمو ازش دزدیدم که دستی دور شونه ام حلقه شد

آراد_ افرین... لبخند زد و تونگاهتو گرفتمی

اولین قدم!

لبخندی از تشویقش زدم که صدای رادین رو شنیدم

رادین_ اقای دکتر

آراد_ اراد هستم... راحت باشید
رادین نگاه خشنماکی حواله ام کرد و ولی رو به اراد گفت
با شما حرف خصوصی دارم
لطفاً تشریف بیارید...

آراد_ حتما... شما بفرمایید من تا یک رب دیگه خدمت میرسم
رادین_ منتظر میمونم...

آراد نگاهی بهم کرد و گفت
نهال خانوم میرم و میام اون مطلبو مهم رو ادامه میدم
با چشمای گردهم به رفتنش نگاه کردم
جلال الخالق کدوم مطلب...

*** ... * ... *

نگاهم از روی دستاشون تکون نمیخورد...
دست تو دست هم میرقصیدن

روشاشو تو گودی گردن رادین گذاشته بود و با لبخند همه رو از نگاهش میگذروند

سرمو پایین انداختم که گوشم از هرم نفسای کسی داغ شد

آراد_ افتخار رقصیدن میدی بانو؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_76

نگاهم بین دست دراز شده اراد و دست حلقه شده رادین دور کمر روشا در گردش بود...

چرا من دل دل میکنم؟

رادین خیلی راحت کنارم گذاشت و الان تو بغل یکی دیگست

تو یک تصمیم ناگهانی دست اراد و گرفتم

باهم رفتیم وسط...

ساغر جیغی زد که توجه همه بهمون جلب شد

رادین و روشا سرچاشون نشستن

مامان با ذوق آهنگ مورد علاقمو پلی کرد

دستای مردونه اراد دور کمرم حلقه شد و شروع به تکون خوردن کردیم

خیلی اروم و ریلکس

نگاهمو به شونه اراد دوخته بودم تا هرز نره...

آراد_ الان ریز بودن اندامت رو حس میکنم...

خیلی بغلی هستی و رادین حق داره نتونه ازت بگذره

با ترس بهش نگاه کردم

آراد_ نترس... من که کاری باهات ندارم

ستمم متمایل شد و گوشه ابروم نزدیک شقیقم رو بوسید

چشممو بستم و ایستادم

تا آخر شب سعی کردم نزدیک اراد نباشم و خودمو تو بازی موبایلم غرق کردم

تا سه روز بعد از مجلس نامزدی اتفاقی نیوفتاد
برگشتم مدرسه و درسای عقب افتاده رو از بچه ها پرسیدم

امشب تولد یکی از بچه های کلاس بود و گفته بود که حتما بریم
نگاهی به لباس توآینه کردم
یک لباس صورتی پرنسسی پفکی کوتاه تا زانوم....
موهام لخت دور ریخته بود با یک تل ست لباسم
کفشای پاشنه بلند عروسکیم پوشیدم
آرایشم نداشتم جز یک رژ لب صورتی مات

لباسامو که پوشیدم پالتوی بلند کرمم روی لباسم پوشیدم

نهال_مامان کار نداری

مامان_نه فداتشم...برو به سلامت
شب زنگ بزن بابات بیاد دنبالتا

نهال_چشم...

از خونه بیرون زدم که شماره ساغرو گرفتم
هنوز بوق نخورده بود که وصل شد

نهال_کجایی خبرمرگت من توکوچه ام

ساغرو_وای نهال

اروم بیا سمت خونه ما

ماشینمون روشن نمیشه...بیا اینجا داداشم تاکسی بگیره

نهال_وای خاک توگورت

من پاهام لخته دارم سگ لرز میزنم

ساغر_بدو بیا... نزدیکه

با حرص گوشیهو روش قطع کردم و شروع کردم تند تند به طرف خونشون رفتن

حس کردم ماشینی پشت سرم میاد...

اروم سرمو چرخوندم که چشمم به یه ماشین نارنجی افتاد

ترس به جونم افتاد....

قدمامو تند تر کردم که گاز داد و جلو ترم ایستاد...

خواستم راهمو کج کنم که درماشین باز شد و صداش توجهمو جلب کرد

رادین_بیا بالا نهال...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_77

اخم چاشنی صورتم کردم و رفتم اون طرف کوچه

قدماشو تند کرد و مچ دستمو چسبید

رادین_چرا مثل بچه ها لج میکنی نهال

بیا سوارشو واجبه...

با عصبانیت دستمو عقب کشیدم
نهال_اره من بچم...یادت نیست تا من حرف میزدم میگفتی تو هنوز بچه ای
خب من بچم...این کارا هم بخاطر بچه بازیمه
بعدشم مگه تو ناموس نداری
زن نداری...عشق و خانوم نداری
برو دنبال زندگیت
تو رو به خیر مارو به سلامت...

خواستم به راهم ادامه بدم که باز مانعم شد
رادین_نهال خواهش میکنم لج نکن
کارم واجبه...باشه؟

نهال_آهان...لابد تخت خالی شده آره؟
مگه من سرویس دهنده توام؟
نخیر...من میخوام ازدواج کنم و زندگی کنم
بااونی که دوستش دارم
بزودی تاریخ عقدمو بهت میگم
اخه من عاشق

هنوز جملم تموم نشده بود که سیلی محکمی تو صورتم زد و کشون کشون به طرف ماشین بردم و سوارم کرد

هنوز مات بودم...منو زد؟

به طرفش چرخیدم و با عصبانیت فرمونو تودستم گرفتم که فریادش بلند شد

رادین_چیکار میکنی دیوونه...بتمرگ سرجااات

بغض کردم و اروم گفتم

خواهش میکنم دست از سرم بردار

چرا میخوای عذابم بدی

کم نبود سکتتم دادی؟

کم نبود اون همه دروغ و ادعای عاشقی الکی

نابودم کردی...

اره اره نابودم کردی... من خیلی تو فیلم ساختگیت غرق شده بودم

تو چشمای عاشق دروغینت غرق شده بودم

تو بازی می کردی و من زندگی

سریع ماشینو نگه داشت و به سمتم چرخید

دستامو گرفت که هیچ مخالفتی نکردم

چقدر گرمای دستاشو دوست داشتم...

دلم واسه آغوشش تنگ شده بود...

اروم کشیدم جلو و دستشو زیر چونه ام زد

نگاهشو به گونه ام دوخت

چشمش تر شد و گونه ام بوسید

نه یکبار نه دو بار

چند بار... پی در پی

اخ... عاشق لباش بودم وقتی غرق بوسم می کرد....

کاش مال من بود....

چرا من نمیتونم بیخیالت بشم

رادین_ غلط میکنی بیخیالم بشی....

نگاهش کردم که باز لپمو بوسید و زمزمه کرد

خدا دستمو قلم کنه....

پیشونیشو به پیشونیم چسیوند

رادین_خدا بکشتم...

خدا لعنتم کنه....

سرشو تو گردنم کردو نفس عمیقی کشید

رادین_اخ...بوی زندگی....

نهال_میشه بری عقب...

رادین_نه...مال خودمی...

نهال میشه به حرفام گوش بدی؟

باشه شیشه عمرم؟

#دست نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_78

خودمو با لجاجت عقب کشیدم که رادین ولم کرد و به صندلیش تکیه زد

خواستم درو باز کنم که قفل مرکزیو زد

رادین_همه چیز اتفاقی شد...به جورایی عجیب...غیر قابل باور...

من هیچی از اون شب یادم نمیداد...ولی فیلم هست...

فیلمی که من پدر بچه روشام

نمی فهمیدم چی میگه...

نهال_داستان تعریف میکنی؟ شرمنده من علاقه ای ندارم

اگر اجازه بدی میخوام برم

به سمت چرخید و با لبخند ماشینو روشن کرد

رادین_هرجا بخوای بری خودم میبرمت

باشه؟

هر وقت حوصله داستان شنیدن داشتی بگو بهت بگم

باشه؟

اروم ماشینو به حرکت انداخت و شروع کرد به خوندن

دختر رنگین کمون

ماه هزار آسمون

چشمای روشنه عشق

تو صورت کهنکشون

سبزی مات چشماش

جنگل ناب شمال

معنی نداره پیشش روز و شب و ماه و سال

گونه ها سیب سپید

لب نگو قند قنده دنیا یک جور دیگست وقتی لباش میخنده

دختر بارون اسمش بهاره

لنگه نداره...لنگه نداره

تو فکر رفتن تو فکر راهه

یه راه چاره آرزو داره

زیر و رو میشه دنیا...
پاشو میزاره بیرون...
یخ میزنن آدما تو چله ی تابستون
سیبو خودم میخورم...
حوای سیب و گندم
کور بشه الهی چشم حسود مردم
معرکه گیری نکن... از ما گذشته دیگه
گاهی سکوت لازمه... ببین دلّت چی میگه

دختر بارون...
اسمش بهاره...
لنگه نداره... لنگه نداره...
تو فکر رفتن تو فکر راهه...
یه راه چاره آرزو داره...
دختر بارون...
اسمش بهاره...
لنگه نداره لنگه نداره...
تو فکر رفتن... تو فکر راهه
یه راه چاره آرزو داره...

باآهنگ هم خونی می کرد و هی نگاهم میکرد...
تو دلم ولوله ای به پا بود... داشتن توش دایره تنبک میزدن...
اخه مگه میشه پیش همه هستیم باشم و بی تفاوت باشم؟

من هیچی نگفتم و اونم نپرسید کجا میخوای بری...
فقط تا ده شب توخیابون چرخیدیم و رادین برام آهنگ میخوند...

به ساغرم اس ام اس دادم که بیرونم و اگر مامانم بهش زنگ زد و پرسید کجام بگه باهم جشن تولدیم...

رادین_نهال

نهال_جان...

بدون هیچ فکری از دهنم پرید که سریع رومو سمت پنجره کردم که تو یک حرکت غافلگیرانه لباشو روی گونه ام چسبوند و پر حرارت بوسید..

سرمو عقب کشیدم که جای لبشو از لپم به لبم تغییر داد و بی حرکت مونده بود...

چشمامو بستم

میخواستم...چرا دروغ...خیلی میخواستم

طعم لباش رویای دست نیافتنیم بود...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_79

تو رویاهام غرق بودم که زنگ گوشیش جفتمونو از جا پروند....

نگاهمو ازش دزدیدم و به صندلی تکیه زدم

حرف زیر لبیشو شنیدم

رادین_لعنت بهت...

نهال؟

نهال_بله...

رادین_ میری خونه؟

فقط به تکون دادن سرم اکتفا کردم که کمتر از نیم ساعت با سرعت سرسام اوری منو رسوند خونه

وایستاد تا وارد خونه بشم و بعد رفت

کجا رفت خدا میدونه...حتما خونه عمه...

نفسمو اه مانند بیرون دادم و از پله ها بالا اومدم

مامان بادیدنم پشت دستش کوبید

مامان_ دختر چرا این ریختی شدی؟

ارایش چشمت ریخته پایین...گریه کردی؟

رژ لبِت دور دهنت پخش شده

مطمئنی رفتی جشن تولد؟

وای...حواسم به این یه قسمتش نبود

نهال_ مامان جان دعوا چیه

فقط اونجا یکم شیطننت بچگانه کردیم

ساغر اب پرتغال زد تو صورتم

میوه زورکی تودهن همدیگه کردیم

چالش بازی کردیم

مامان به ظاهر باور کرده بود

اروم وارد اتاقم شدم و لباسامو از تنم کندم

خدا لعنتت کنه دل ضعیف...

چرا عاشقشی...اخه چرا میبینیش ریتمت میره بالا؟
چرا دیوونم میکنی...چرا برای اون به سینم میکوبی...

اشکام روی صورتم ریخت...
چشممام قرمز شده بود
شیر پاک کنو روی صورتم میمالیدم و اشک میریختم...

با صدای پیامک گوشیم
بهش نگاه کردم با دیدن اسم رادین دستم لرزید و باز کردم..

عکس من بود..
کی گرفته بود که نفهمیدم
نیم رخ بود که رژم تا فکم اومده بود
لبخندی بین گریم زدم که
رفت روی تایپینگ...

هرکجا عشق آید و ساکن شود
هرچه ناممکن بود ممکن شود
-مولانا
خوندم و دلم زیر و رو شد

ولی به فرستادن یک ایموجی لبخند اکتفا کردم...
بلافاصله گوشیم زنگ خورد...
چشممو بستم و با خودم لب زدم
فقط امشب...خدایا...خواهش میکنم
هنوز بوی عطرش تو بینیم مونده....

رادین_ بیا برای هم باشیم

من برای تو

تو برای من

باشه؟

لبخند تلخ تر از زهری زدم که بیشتر شبیه همون پوزخند بود...

وقتی سکوتمو دید باز ادامه داد

رادین_ کی انقدر خوبه که بخوام

اونو دوست داشته باشم بجات!

طاقت نیاوردم و بغضم شکست...

با صدای نه چندان بلندی گریه میکردم

رادین_ نهال... شیشه عمرم...

گریه نکن... تورو خدا...

بیا تو بالکن... بیا

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_80

پاهام هدایتم می کردن

مغزم میگفت خفه شو... بشین سرجات

بگو نه... نگاهش نکن... برایش ضعف نکن

از دور قریون صدقش نشو

ولی مگه این دل بی صاحب میفهمه...

مگه این قلب و اموندم منتظره من بگم چیکار کن

بند بند وجودم میخوادش...

بند بند وجودم بهش کشش داره

در بالکنمو باز کردم که سینه به سینه اش شدم...

گوشیمو پایین اوردم و با صورت خیس از اشکم

لبایی که از اشکای شورم خیس شده بودن رو باز کردم

اروم لب زدم

نهال_حس خوب یعنی

شنیدن صداش

یا

دیدن پیامش!

دستشو دور کمرم انداخت و به خودش فشارم داد

بینیمو به سینه مردونش چسبوندم و نفس عمیق کشیدم

اخ... نمیخوام این اغوش مردونه رو از دست بدم

خدایا!

رادین_الهی قربونت برم... گریه نکن

نفس رادین...

فکم لرزید که سرمو بالا اوردم زل زدم توچشماتش...

صورتش خیس از اشک بود...

نهال_واقعا دوستم داشتی؟

رادین_راستشو بگم؟

چشمام پر از اشک شد و با لبای لرزون گفتم
اره

رادین_من دوستت ندارم...

عاشقتم نیستم...

چجوری بگم خب

من دیوونتم...چشمام دنبالته...

وقتی نیستی نفس کم میارم...

اغوشت بهترین هدیه خداست...

نهالم...نهال من باش!

سرمو به سینش چسبوندم و لبمو روی قفسه سینش فشار دادم و بوسیدم...

میخوام تا پیشمه ازش لذت ببرم

میخوام ذخیره کنم وجودشو...عطرشو

تو یه حرکت هولم داد داخل اتاق و روی تخت انداختم

روم خیمه زد و بادستش شونه هامو محکم گرفت

با صدای بغض دار مردونه اش لب زد

فکر نکن نفهمیدما

نهال_چیو؟

رادین_اینو...

بعد سریع لبشو به جناق سی.نم چسبوند و محکم بوسید...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_81

از هیجان قفسه سینم بالا پایین میشد

رادین سرشو به گردنم تکیه زد...اروم و بی حرکت بود

رادین_احساس آرامش میکنم

صدای نفسات قشنگ ترین آواز دنیاست...

صدای بوم بوم قلبت بهترین لالایی جهانیه...

نفسم حبس شد...امشب میخواست دیوونم کنه

ولی چه خوب بود که الان پیشمه...

دستمو بالا اوردم و بین موهایش کردم

مثل قبل...عاشق بازی کردن باموهایش بودم

اروم خودمو پایین کشیدم تا صورتم مقابل صورتش قرار گرفت

چشماش مثل دو تا تیله براق بهم زل زده بود

رادین_میدونی

نهال_چی

رادین_که من کنار تو درگیر ارامش

دور از تو دنبال ارامش

لبمو گزیدم و چشمامو روی هم فشار دادم

حرفاش فقط داغونم میکرد

الان نه...ولی فردا جای خالیش...یاداوریه حرفاش دقم میدن...

با خیس شدن لبام خودمو دستش سپردم و تو تنش حل شدم...

*** ... * ... * ... *

صبح با درد توناحیه گردنم چشمامو باز کردم

با یاد اوریه اتفاقات دیشب تنم گر گرفت

برای دومین بار طعم رابطه رو چشیدم

غلت زدم که چشمم به جای خالیه رادین افتاد....

دلَم هری ریخت...حس بازیچگی...

برای هزارمین بار کلمه تخت خالی تو ذهنم اکو شد...

اره تختش خالی بود...لعنت بهت نهال

خاک تو سر ضعیفت...

ازتخت پایین اومدم

رو به روی اینه ایستادم

چشمم به کیودیه گردنم افتاد

نگاهم پایین تر رفت...

روی سی.نه.هام...کبود بود...

سرم گیج رفت....زانو هام شل شد

اشکام روی گونه هام ریخت و روی پارکت ها افتادم...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_82

با خیس شدن صورتم چشمامو باز کردم که نگاهم به رادین افتاد

رادین_باز ترسیدی ؟

فکر کردی من فقط واسه تخت خالیم نگهت داشتم

گیج بودم...نمیفهمیدم چی میگه

فقط میدونم خیلی از دستش ناراحت بودم

چشمامو روی هم فشار دادم که خم شد پیشونیم رو بوسید

چیز مایعی تودهنم ریخت...خیلی شیرین بود...

مزه کردم...احساس میکردم خیلی خستم...

بدنم کرخت و سنگین بود...

دستشو بین موهام کرد و اروم نوازش کرد

کم کم چشمام سنگین شد و تو خواب عمیقی رفتم....

رادین

نامه ای که نوشته بودم روی میزش گذاشتم و آخرین نگاهمو سمتش انداختم

مانتوی سفیدشو برداشتم و از خونه بیرون زدم

چقدر ضعیف بوده پزنسس کوچولوم

دیشب دومین بهترین از شبای زندگیم بود

وقتی تو وجودش حل شده بودم

وقتی ا.ه و ن.ل.ه اش از وجود من بود

احساس تکبری که بهم دست داده بود هیچوقت حتی تو شرکت به عنوان یه رئیس حس نکرده بودم

وقتی حس میکردم من مالکشم... الان زیرمنه و با من به اوج لذت میرسه

منم که اونو ت.حریک میکنم... اخ که انگار دنیا تو مشتمه...

مانتوشو به بینیم چسبوندم و عمیق بو کشیدم

اخ من به فدالت....

با صدای زنگ گوشیم سرفه ای کردم تا گلوم صاف بشه

نگاهی به صفحه کردم که چشمم به شماره جواد افتاد

سریع وصل کردم

رادین_سلام جواد...چه خیر

جواد_خبرای خوب...خودتو زود برسون پیش من

رادین_حدسم درست بود؟

جواد_نه...بیا بهت میگم

سریع هم گوشی رو قطع کرد

قلبم به شدت خودشو بع در و دیوار میکوبید

وای که اگر ثابت کنم...یه پدري از همشون دربیارم

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_83

برای چندمین بار نامه رو خوندم

رادینبخش نهال...

نمیخواستم دیشب این اتفاق بین ما بیوفته ولی افتاد...

منو حلال کن...

تو دختر خوبی هستی ولی من مالکتم...

میدونی که نمیتونی با کس دیگه ای جز من باشی...

امید وارم از حرفام ناراحت نشی...

اون شب با روشا قهر بودم و عشق خیالیم سراغم اومد

نهال... شاید در قبالتش جانم نگی...

ولی من...

فقط ببخش!

اشکم چکید روی کاغذ و خیشش کرد...

به خودم تو آینه به خودم نگاه کردم...

چرا اینقدر مظلوم...

تازه حالم داشت خوب میشد...

باز چرا اومد تو زندگیم و رفت...

فقط یک شب باز حالمو دگرگون کرد...

به طرف حموم رفتم و با هق هق تووان اب سرد دراز کشیدم

بدنم به شدت میلرزید ولی نمیخواستم پیام بیرون...

چقدر حقارت... مثل دخترای تن فروش شده بودم

از سردیه اب تمام بدنم سست شده بود...

اینقدر گریه کردم که حس میکردم جونی تو تنم نمونده...

با ضربه ای که به درحموم خورد سعی کردم خودمو از وان بیرون بکشم ولی نتونستم و زانوم خم شد...

اروم اب داغو باز کردم... با ریختن اب گرم روی سر و بدنم انگار شلق های محکمی روی بدنم میزدن

بدنم اروم اروم زیر اب اروم شد و از کرختی بیرون اومدم...

خودمو روی تختم انداختم که صدای ساغر تکونم داد...

ساغر_ باز با خودت چکار کردی نهال؟

تولد که نیومدی... نفهمیدی اون شب کجا رفتی و چه اتفاقی افتاد

ولی مطمئنم رادین پاش این وسطه...

حال داغونت رو میشناسم

فقط بگو چی شده

به من بگو نهال... من مثل خواهرتم

دماغمو بالا کشیدم و لب زدم

چیزی نشده...هیچی...میخواستم تنها باشم همین...

بغض کردم ولی ادامه دادم

هیچ اتفاق خاصیم نیوفتاده

رادینم با عروسش خوشه...هیچ دخلی هم به حال بد من نداره...همین

ساغر سرشو خم کرد و زل زد توچشمم

اشکام دونه دونه روی گونه ام سر خورد که ساغر سرمو تو اغوشش کشید و لب زد

الهی برای مظلومیتت بمیرم

هقی زدم و لب زدم

بی رحمی

با دل من و تو دیگه نمیفهمی

یه خیابون و یادتو زیر نم بارونو

داره میکشه منو داغونو

توکه نیستعین خیالت

تنهایی

میزنم توقلب این تنهایی -...-

یه کاری کن

بزار حس کنم هنوز اینجایی...

دلم باورش نمیشه اون رفت... اخرش...

توهم زدم که فکر میکردم دارمش...

هق هقم اوج گرفت که ساغرم پا به پام هق زد

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_84

clubs روزه بعد clubs

نگاهی توآینه به خودم کردم

کت و دامن کوتاه یاسی

با گردنبند بلند تا روی نافم با نگین قرمز

موهامم با یک ربان یاسی بالای سرم جمع کردم و جورابای ساق بلند سفیدم ظرافت پاهامو بیشتر به چشم میکشید...

چرخی دور خودم زدم...

عالی...زیباتر از همیشه به چشم میومدم...

اروم ازپله ها پایین رفتم که نگاهم به عمه افتاد

با غرور به روشا و رادین که کنار نشسته بودن نگاه می کرد...

نهال_عمه جون...

عمه_جانم

نهال_خیلی بهم میان... خوشحالم که روشا داره خوشبخت میشه

عمه با تعجب نگاهی بهم کرد و چشمش رنگ مهربونی به خودش گرفت...

عمه_مرسی عروسک زیبا...

دستشو دور کمرم گذاشت و به خودش فشردم

عمه_ایشالله خوشبختیه خودت عزیزدل عمه!

لبخند زورکی زدم و به سمت بابا رفتم

کنارش نشستم

بابا_به به گل دختر بابا... دختر به این قشنگی چرا دمغه...

سرمو بالا انداختم که بابا بوسه ابداری روی گونه ام کاشت...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_85

همه جمع شده بودیم چون دایان قرار بود از لندن برگرده ایران...

دایان بچه خواهر زن عمو بود که پدر و مادرش رو توبیجگی از دست داده بود و با خانواده عمو بزرگ شده بود که البته از سن ۱۲سالگی کنار عموی خودش تولدن زندگی کرد و الان اومده به خانواده عمو سر بزنه

زن عمو بهم اشاره کرد برم کنارش

اروم به سمتش رفتم که دستشو دور گردنم انداخت و لب زد

میخوام امشب بدونه از اون رقص خوشگلانو انجام بدیا...

حسابی بترکون...از اون ناز و عشوه های خوشگلنتو با موهات بیا

میخوام پسرم امشب شاد باشه

اون رقص ایرانی خیلی دوست داره

نهال_ولی زنعمو اخه بااین لباس؟

زن_عمو_بهونه نیار دیگه عزیزم...

سری تکون دادم و برگشتم سرجام که زنگ خونه به صدا دراومد

خودمو آماده کردم...زن_عمو میخواست رقص اول مراسم اجرا بشه بعدش مراسم آشنایی

آهنگ اروم و ملایمی پلی کردم

شروع به رقصیدن کردم...برای یک لحظه نگاهم به رادین افتاد...

نگاه خشمناکی سمت انداخت که پوزخندی زدم و عشوه هام رو بیشتر کردم

حسابی تو حس بودم که با صدای دست اروم تعظیم هنری کردم و سرجام نشستم

نگاهم تازه به دایان افتاد...

برخلاف رادین پوست بسیار روشن و چشمای قهوه ای روشن با موهای خرمایی که جلوش بلند بود و کج به سمت بالا زده بود...

سری به معنای سلام تکون دادم

که جوابم رو بلند داد

با خجالت سرمو پایین انداختم که باز ادامه داد

دایان_این خانوم زیبا رو معرفی نمیکنید؟

رادین_با افتخار میگم دختر عموی بنده

نهال!

دایان نگاه خیرشو بهم دوخت و اروم به سمت جلو خم شد

دستاشو با حالت قشنگی روی پاش گذاشت و لب زد

پس همون خانوم کوچولویی که همیشه میومد و از پشت روی کولم سوار میشد ایشونه!ن

یادته که اره؟

همیشه توحیاط روی کولم مینشستی و موهامو میکشیدی میگفتی

گوگولات میخوام!

درست می گفت...لبخندی زدم و خجول گفتم

شرمنده...بچه بودم..خداروشکر اونقدر زور نداشتم که موهاتون بریزه...

باحرفم همه بلند خندیدن

دایان_خوش حال شدم از اینکه دوباره میبینمت...زیباتراز بچگیات...

بالافاصله خندید که صورت گرد و سفید دو تا چاله عمیق و جذاب داشتن...

نگاهم روی صورتش مونده بود و محو اون دوتا چاله بودم...

وقتی میخندید چه ناز می شد...

رادین_میگم نهال لب تاپت درست شد؟

با اخم گفتم

مگه چش بود که درست بشه؟

رادین با حرص دستشو فشار داد

رادین_خودت بهم گفت افتاده زمین حس میکنی کیبوردش درست کار نمیکنه...

پوزخندی زدم به دروغش..

نهال_نه خداروشکر حسم اشتباه بود..سالمه سالم!

کور خوندی اگر بزارم ازم سوءاستفاده کنی

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_86

تا اخر شب خودمو با گوشیم سرگرم کردم
با حضور کسی کنارم سرمو بالا گرفتم که نگاهم به دایان افتاد

دایان_ اجازه هست جای خالی کنارتون رو اشغال کنم؟

لبخند ساختگی زدم و خودمو عقب تر کشیدم

نهال-البته.. بفرمایید

دوباره سرمو توگوشیم کردم و رفتم توتلگرام

ساغر آنلاین بود...

بهش پی ام زدم و مشغول چت باهاش شدم ولی نگاه کنجکاو دایان رو روی خودم حس می کردم

درکسری از ثانیه سرمو چرخوندم و مچ نگاهشو گرفتم

روی صورتم خیره بود و حتی نگاهشو ازم نگرفت

لبخند پرعشوه ای زدم تا رادین ببینه و بسوزه

نهال_ چیزی شده؟

دایان_ نه... داشتم نگاهت می کردم

نهال_ اوهوم میدونم

دایان_چون خیلی ناز و خوشگلی....

اروم انگشت اشاره اش رو جلو آورد و روی گونه ام کشید

دایان_چه پوست لطیفی داری....

خدا نقاشیت کرده...

سرم و عقب کشیدم

نهال_نظر لطفه!

زیادی داشت خودمونی میشد....

خوشم نمیومد...

اروم از کنارش بلند شدم و به سمت اشپزخونه رفتم

*** ** * * * * *

صبح بیدار شدم ولی از خستگی و خواب الودگی بیخیال مدرسه شدم و باز خوابیدم...

سال اخرم بود و چندان برام مهم نبود...

با لذت سرمو توبالشتم فرو کردم و خوابیدم

با جیغ جیغ مامانم از جام بلندشدم که دست به کمر بهم زد

مامان_زود اتاقتو مرتب کن

مدرسه که نرفتی حداقل بیا کمکم شب عموت با اون پسر خارجی دعوتن...

از حرف زدن مامان غش غش خندیدم که چشم غره توپی بهم رفت

خب خب...امشب چی بیوشم

باید به چشم دایان پیام...هی دورم بپلکه

منم چشمامو مل مل کنم
تا رادین بترکه... با اون روشای زشت...
دیشب دیدم چجوری به دایان نگاه می کرد
لابد تو فکر اینه چجوری دایان و تور کنه حالا

تا عصر یک دوش حسابی گرفتم...
موهامو چند دست شستم تا بوی شامپو بین موهام رادینو دیوونه کنه
امشب نقشه ها داشتیم...

حولمو دورم سفت کردم و پریدم روی تخت... چند بار بالا پایین پریدم

یک شلوار چرم مشکی با تاپ سفید برداشتم
لباس زیر هم نپوشیدم
بدنم مثل خانومای خارجی سفت و خوشگل بود
سی.نه هام بدون سوتین هم گرد و سربالا بودن
لبخندی به این زیبایی های خدادادی

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_87

با همه سلام و احوالپرسی کردم
به دایان هم خوش اومدی گفتم و روی میل نشستم
رادین از دستشویی بیرون اومد و به سمت اتاقم رفت

با نگرانی لبمو گزیدم که صداش بلند شد
به به عجب گلایی...

چجوری اینارو تازه نگه داشتی

به منم بگو...

همزمان صدای گوشیم بلند شد

پیامک زده بود

"شاهزاده من"

نهال بیا تواتاق کارت دارم... فهمیدی؟

لج بازی نکن...

لبمو بازبونم تر کردم وزیر نگاه های سنگین دایان به طرف اتاقم رفتم...

وارد شدم که دستمو جلو کشید و در اتاقم بست

رادین_ این چه وضعه لباس پوشیدنه نهال؟

یک تای ابرومو بالا انداختم و دست به سینه به دیوار تکیه زدم

نهال_ ببخشید از کی تاحالا باید از شما اجازه بگیرم؟

رادین_ نهال بس کن این بچه بازیاتو...

سی. نه هاتو انداختی بیرون که چی؟

کاملا مشخصه زیرش هیچی تننت نیست

یااین شلوار چرم سه بعدی کاملا اندامتو به رخ میکشه

نهال_ لابد میخوام کشیده بشه که پوشیدم

بعدشم به تو هیچ ربطی نداری

مفهومه؟

به سمتم خم شد و یک دستشو به دیوار کنارم تکیه زد...

رادین_یک بار دیگه بگو؟

لبمو تو دهنم کشیدم و اروم لب زدم

به توهیچ ربطی نداره!واضح گفتم

رادین_نهال

نگاه کن منو

سرمو بالا اوردم که لبشو به لبم چسبوند و پر حرارت بوسیدم

تنم داشت گر میگرفت که گازی از لبم گرفت

با حرص پیش زدم که با نفس نفس بهم زل زد

نهال_ازت بدم میاد...ازت متنفرم

میفهمی؟کمتر بهم نزدیک شو

حالم ازت بهم میخوره پسر عمو

رادین با خشم دستشو روی گلوم گذاشت و گفت

گاز گرفتم تا دهننت به حرف بیجا باز نشه

تومال منی...

اگر بخوام میتونم ثابت کنم

مطمئن باش واسه اونی که داری عشوه خرکی میای خرت نمیشه

چون هیچ پسری دختره دست دومت قبول نمیکنه...

توزنی...نه دختر...فهمیدی؟

با بغض زمزمه کردم

نمیخواد هی توسرم بکویی

مگه من ه رزه ام؟هااان

فقط ساده لوح بودم...بخاطر عشق تن به همچین کثافت کاری دادم...

پس هی نمیخواد یادآوری کنی

میفهمی

رادین پوزخندی زد

رادین_عشق؟

نه خودتو گول نزن...تو ازمن متنفری

پس عشقی وجود نداشته و نداره

بخاطر هوس خودت بوده و الان اسمشو میگی عشق

نه...تو مثل یه ه رزه ای...فرقی نداره

الانم که محدودیت نداری و راحت میخوای بادایان باشی

اره خب چرا نباشی؟

پول دار که هست...خوشگل و خوش قیافه نیست که هست....

بهت چشم نداره که داره!

چرا جذبش نکنی...چرا پانندی

ولی کور خوندی...تو مال تخت منی...مال اتاق منی...مال شبای بی قراریه منی!

محکم توسینش کوبید و لب زد

مال خود خودم...

حرفاش مثل تیر تو سینه ام فرو می رفتن...

اخ که چقدر حرفاش میسوزندم...

چقدر خوردم کرد! اخ خدا

نهال_ب..رو بیرون از اتاقم

ب..رو

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_88

سرشو جلو آورد که رومو برگردوندم
اروم لبش روی گونه ام نشست که با دستم هولش دادم عقب...

به طرف آینه رفتم و به چشمای اشکیم زل زدم
تصویر رادین پشت سرم تو آینه افتاد که باحرص گفتم
چیه؟ میخوای اشکامو ببینی هان؟
متنفرم ازت... متنفر
برو از اتاقم بیرون!

بی حرف از اتاقم بیرون رفت
دستمالو با حرص روی لبام کشیدم
گندت بزین... خاک تو سر احمق من!
بهم گفت خرابم...
اشکم باز روی گونه ام چکید که تقه ای به در خورد
سریع دستمال زیر چشمم کشیدم و بفرمایید گفتم...

دایان_ اجازه هست بیام تو؟

نهال_ البته بفرمایید!

سریع دستی به موهام کشیدم و تعارفش کردم تا داخل بشه
دایان_ اتاق قشنگی داری

لبخندی به روش زدم و صندلی میز ارایشمو بیرون کشیدم

نهال_بیا بشین...

ابرو هاشو بالا انداخت و به سمت تختم رفت

دایان_میخوام اینجا بشینم... ایرادی که نداره

نهال_نه خواهش می کنم

دایان_خوبی؟

نهال_ممنون شما خوبی

دایان_مرسی ولی حس میکنم خوب نیستی

گریه کردی؟

خنده صداداری کردم

نهال_نه بابا... مهمونی و گریه... هههه

دستی به گونه ام کشیدم که سریع خیز برداشت به سمتم...

مج دستم رو گرفت

با اون یک دستش چونه امو بالا کشید

نگاهش روی لبم قفل شده بود....

دایان_رادین بوسیدت؟ گل و گیاه بهونست؟

بخاطرش گریه کردی نه؟

با حرص از جام بلندشدم و گفتم

اصلا هم اینطور نیست...

لطفا قضاوت بیجا نکنید!

پشت بهش کردم تا از اتاق برم بیرون که صداش بلند شد

دایان_صبرکن...

بهتره صورتتو تمیز کنی

چون رژ لبِت تا زیر چونه ات پخش شده!

با ترس به آینه نگاه کردم

دایان_پس بوسیدنت که ترسیدی

یک لبخند حرص درار زد و بهم خیره شد

مچم و گرفته بود....خیلی تابلو کردم با این حرکتم و راه برگشت نداشت

نهال_بین خودمون بمونه...لطفاً

اون الان متاهله!دنبال خونه خراب کردن نیستم....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_89

دایان_اگر خواستی باهام حرف بزنی

برات شونه و سنگ صبور خوبی میشم

چشمات غم رو فریاد میزنن...

خوب میشناسم حال چشماتو...

نفسمو کلافه ازاد کردم...

نهال_ ممنون...ولی همین که حرفامون توهمین اتاق دفن بشه خیلی بهتره...

دایان_حتما...

از جاش بلند شد و به طرفم اومد

دایان_بالجازه

خم شد و پیشونیم رو بوسید

هینی گفتم که دستاشو به حالت تسلیم بالا گرفت

دایان_برادرانه بود!

چشم غره ای نثارش کردم و لب زدم

خداکنه!

باهم از اتاق خارج شدیم

روی میل که نشستم دایانم سریع پیشم نشست و گفت

میشه چند لحظه گوشیتو بدی من به یکی از همکارام یک پیغام بزنم

اخره گوشیم شارژ نداره...

نهال_باشه...موردی نیست

گوشیمو تو دستش گذاشتم که مشغول شد

بعد از چند لحظه گوشیمو گذاشت رو پام...

گوشیمو برداشتم دیدم به یه شماره ای پیامک زده

میای بریم فردا بیرون؟

یکم حال و هوامون عوض بشه یکم باهم حرف بزنیم....

یک جورایی حسودیم شد...

یعنی به یک دختر پیامک زد....

همون لحظه جواب اومد!

0912.....

اره میام هانی....

نهال_ اقا دایان جواب داد

دایان با چشمای خندون گوشیشو سمتم چرخوند و گفت

به پیشنهادت واسه بیرون رفتن اوکی دادم!

فردا ساعت ۵منتظرتم هانی....

بابهت به حرفاش گوش میدادم

یعنی چی؟

یعنی با گوشیه خودم به خودش پیامک زد

با حرص اسمشو گفتم که همون لحظه رادین که در حال حرکت بود بالا سرم ایستاد

رادین_چه زود خودی شدین!

دایان....چه راحت صداش میکنی

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_90

انگار حرفشو دایان شنید که عقب گرد کرد و گفت

ایرادی داره داداش؟

من مثل تو دیگه...فکرکنه منم پسر عموشم

چه ایرادی داره!

رادین فقط با غضب نگاهم کرد که برای حرص خوردنش شونه هامو بالا انداختم...

رادین_دایان بعد یک کار واجبی باهات دارم

یادم بیار بهت بگم...فرداهم یادت نره بیای شرکت!

بعد از رفتن رادین لبخند از ته دلی زدم...

بدون اینکه بخوام حرصشو دراوردم....

دستامو توهم گره زدم و تو خیالات خودم سیر می کردم که با حرکت چیزی روی لپم از فکر بیرون اومدم...

دست دایان که روی صورتم بود رو پس زدم

نهال_هوی...چه میکنی...

اون کار زشتتم یادم نمیره ها

دایان_به هر حال من فردا منتظرتم خانوم عاشق!

نهال_چی عاشق؟

خدا شفقات بده

دایان_هههه...نمیخواد بیچونی...

میدونم عاشقم شدی!

میدونم منو میخوای!

نفسمو اروم رها کردم...فکرکردم باز پای رادین وسطه

پشت چشمی نازک کردم و از جام بلندشدم

نهال_خودشيفته!

شونه هاشو بالا انداخت و يكدفعه باصدای بلند گفت

ميخوام گيتار بزنم

کی پايست بریم توحياط!

نهال_من

دايان_بدو خوشگله

سريع رفتم توحياط روی نيمکت نشستم که روشا کنارم نشست

روشا_والیبي یعنی قراره چی بخونه...

چشماش که خیلی خوشگله

شک ندارم صداس معرکست...

اوووف چقدر اين دختر چندش بود ...

لابد الانم ميخواه دوتا دوتا شوهر کنه

دايان_خب سکوتو رعایت کنید

روشا_جاانم ای جان...ابهت...

دلوایسم...جز تو به چشم نمياد اصلا

هر کسی رو ميبينم باز...ياد تو ميوفتم

همه کسم...من دوستت دارم به خدا قسم

هرکسی رو ميبينم باز... ياد تو ميوفتم

هرکی اومد جا تو بگیریه من گفتم نه...

وقتی تو اینجایی وقتی من با تو جفتم من...

دنیا مال ما دوتاست وقتی اینجایی

اینا واقعیه رویا نیست...

اسمو دااااد بزن....اسمو داد بزن

خوابم یا بیدارم... که اینقدر وابستگی دارم

تو با من زندگی کردی...که امروز تنهات نمیذارم

ببین دنیامون ارومه

دیوونه... شهرم که بارونه

همه چی آمادهست

قلبامون عاشق هم بمونه!

عاشق هم بمونه!

هر تیکه که میخوند به من خیره میشد

سنگینی نگاه رادین هم از یک طرف دیگه حس میشد

دو سه بار که دایان خیره خیره نگاه میکرد نگاه من سمت رادین کشیده شد که با عصبانیت به دایان نگاه می کرد....

بعد از تموم شدن اهنگش همه برانش دست زدن...

واقعا عالی بود....خیلی قشنگ و جذاب میخوند!

زن عمو_ الهی خالت فدات بشه که اینقدر ماهی.....

پسر عزیزم....

جلو رفت و پیشونیش رو عمیق بوسید...

پرنسس و کوتوله ها

برای ششمین بار گوشیم زنگ خورد...
کلافه وصل کردم که صدای سرخوش دایان توگوشم پیچید...

دایان_دختر مگه مرض داری؟
یک ساعته پایین منتظرتم بیا دیگه...

نهال_من گفتم نمیام بیرون
چرا هی گیر میدی...درسام مونده سال اخرمه
میخوام معدلم قوی بشه
فهمیدی دایان جان....عصر بخیر...

گوشی رو قطع کردم که زنگ آیفون به صدا دراومد...

وای وای...چه پررو بود این بشر
سریع خودمو جلوی در انداختم
دست به سینه به پله تکیه زدم تا بیاد بالا

ولی جلوی پله های پایین موند و با صدای بلند گفت
نهال بچه بدو....منتظرتم

اخره شما دخترا چرا اینقدر معطل میکنید

چشمام گرد شد...خاک بر سرش کنن
مگه من قرار بود بالین شاسکول برم
وای عمو و زن عمو حتما شنیدن....

حالا چه فکری که نمیکند اه...

مامان_ نهال؟

نهال_ جانم

مامان_ این پسر رو معطل کردی؟

میگه قرار بوده بری شهرو بهش یاد بدی

الان یک ساعته تو کوچه منتظرته!

نهال_ من؟؟؟

نه من قرار نبود برم... به زور میخواد ببرتم

مامان_ عه... زشته دختر... بیا برو آماده شو

من الان بهش میگم میری پایین

هولم داد و خودش از پله ها پایین رفت

با حرص لعنتی گفتم و سریع شلوار چرم مشکیمو پوشیدم

موهامم باز گذاشتم

یک تل مشکى با پاپیون گنده زدم به سرم

شال ابریشمی سفیدمو روی سرم انداختم

یک کاپشن سفید پفکی هم پوشیدم

دستکشای مشکیمو برداشتم و با چکمه های سنتش...

بدون هیچ ارایشى....

پایین رفتم که بادیدن دایان تو پله ها چشم غره ای بهش رفتم

دایان_ اوه مادمازل....

بالاخره تشریف فرما شدن...

به طرفم اومد و یک شیرینی که تودستش بود رو به سمتم گرفت...

نهال_ نمیخوام مرسی... بیا بریم دیگه

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_92

توماشین نشستم

ماشین رادین رو قرض گرفته بود...

با حرص نگاهی به زنجیر جلوی ماشین انداختم

که یک قلب باز بود و عکس رادین و روشا کنار هم بود...

رومو ازش گرفتم و به بیرون دوختم

دایان با سرعت حرکت می کرد و نمیدونستم کجا میره....

طاقت نیاوردم و لب باز کردم

انگار خیلی خوب اینجاها رو بلدی...

پس حضور من چه نیازی بود دیگه

دایان_ میخواستم بریم یک دوری بزیم دیگه حالا نق زدن نداره که...

بشین و کیف کن...

با حرص نفسمو فوت کردم و به صندلی تکیه دادم که چشمم به یک کاغذ تو در ماشین افتاد...

اروم برداشتمش...

برگه آزمایش بود... کمی بالا پایینش کردم ولی چیزی سر در نیاوردم....

زبونمو روی لبم کشیدم و برگه رو به طرف دایان گرفتم...

دایان_چیهِ؟

نهال_جواب از مایشه... نمیبینی؟

میتونی بخونیش؟

دایان_اره...

بلافاصله گرفتاش و شروع به خوندن کرد...

کم کم اخماش درهم شد و صورتش به قرمزی می زد...

نهال_چی شد؟

دایان_واقعا که نهال... حداقل دیگه نمیدادی من بخونم...

خواستی بفهمونی که بهت علاقه نداشته باشم نه؟

لعنت به هرچی عشق و عاشقیه که تهش میرسم به یه هـ.رزه

چه با خانواده چه بی خانواده

هـ.رزه از اب درمیان...

لعنت اه... اه

مشت محکمی روی فرمون کوبید و سریع ماشینو نگه داشت

هنوز تو بهت بودم....

با تعجب بهش نگاه می کردم که مثل یک بمب به طرفم پرید و گردنمو بین دستاش گرفت...

تولت از کیه؟..... من تعصب دارم....

میفهمی؟

با حرص پیش زدم
نهال_ معلومه چی میگگی؟
چرا نفهم بازی درمباری...
میگم جواب آزمایش چی بود؟

پوزخند رو مخی زد و گفت
حامله ای...
الانم دو ماهته...
با دستش اشاره کرد و گفت
یک ماه دیگه
فرررت شکمت قلمبه میشه...

نهال_ واقعا؟ جواب آزمایش بارداریه؟
واای... باورم نمیشه...

دایان_ اره حاصل زیر خواب بودناته...

نهال_ خفه شووووو... این برگه آزمایشه روشاست...
احمق

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_93

دایان_ چی؟

بده ببینم...

با حرص برگه رو تو سینش کوبیدم و به صندلی تکیه زدم

شیشه رو پایین دادم تا بادخنکی تو صورتم بخوره....

مردتیکه الدنگ عوضی...

از عصبانیت داغ کرده بودم و فکر می کردم بدنم کوه آتیشه...

پاهامو تند تند تکون میدادم...

همه عصبانیتیم از دست رادین بود....

باورم نمیشد واقعا واقعا از دست بدمش!

الان بچه دارم شده! اوه خدای من!

رادین چقدر بچه دوست داشت.... یک دختر خوشگل مو فر فری....

باورم نمیشه داره به ارزوش میرسه....

صاحب فرزندی میشه که من مادرش نیستم...

قطره اشک سمجی از گوشه چشم چکید که صدای ضعیف و پشیمون دایان به گوشم خورد...

دایان_ نهالی؟ عزیزم؟

بیخشید... من زود عصبی میشم...

از دستم ناراحت شدی؟

حالم از این همه چاپلوسی بهم میخورد...

این بغض لعنتی سمج تر از این حرفا بود...

با صدای گرفته ای که به خاطر اون بغض بزرگ توگلوب بود گفتم

برو سمت خونه...

دایان_ نهال...

نهال_ لطفا!

سری تکون داد و بدون حرف دیگه ای راه خونه رو در پیش گرفت!

اون خنگ احمق فکر می کرد ناراحتیه من به خاطر این بود که به من گفت «ارزه...»

ولی من ناراحتیم به خاطر پدر شدن عشقم بود...

پدر شدن مرد رویاهام...

اون پدر شد ولی من نه! این نشونه اینه که دیگه مال من نیست!

چشمامو روی هم فشار دادم...

کاش میشد چشمامو ببندم و باز کنم

همه اینا یک کابوس باشه...

برم تو بالکن رادین مثل گذشته ها برام بدس بفرسته!

باز بهم بگه پرنسس خانوم...

کاش الان اینجا بود... بغلم می کرد و می گفت

تو شیشه عمر می... ..

دایان رسیدیم...

سریع از ماشین پیاده شدم و تند از پله ها بالا رفتم که جلو واحد خودمون سینه به سینه زن عمو شدم...

نهال_وای چقدر سرده....

دماغ و چشمام یخ کرد...

زن عمو_الهی عزیزم... برو سریع تو سرما نخوری....

چشمات قرمز شده...

لبخند زورکی زدم و رفتم تو...

وارد اتاقم شدم بالباسام روی تختم دراز کشیدم...

دلم مثل ماشین لباس شویی هی توهم پیچ میخورد و حسادتم دو چندان میشد

تا این لحظه تا این حد از معنیه از دست دادن رادین رو حس نکرده بودم...

پرنسس و کوتوله ها

#ادامه قسمت 93

گوشیمو برداشتم و شروع به تایپ کردم

شاهزاده من

"سلام رادین...مرد زندگی؟نه..."

مرد دختر عمه ام...

توقف مرد رویاهای منی...!

عشق واقعی زندگی ساده لوحانه ام!...

تبریک... تبریک میگم به تو دوست داستنی ترین موجود زندگی و دختر عمه عزیزم!

قدم نو رسیده پر از عشق و برکت باشه براتون!

قطره اشکم چکید روی صفحه گوشیم ولی باز ادامه دادم...

ایشالله که عشق واقعیت رو محکم تر کنه و من بخت برگشته که بازیچه توبودم رو به آرامش برسونه پسر عمو!

بغضم ترکیب و های های گریه می کردم...

به صفحه خیس گوشیم زل زدم و سندش کردم....

"تحویل داده شد شاهزاده من"

بادیدن این جمله بالای صفحه گوشی روی تخت دراز کشیدم و به سقف زل زدم و اجازه دادم هوای ابری دلم از چشمام با صاعقه های بلند خارج بشن...

شاید فردایی آفتابی تو راه باشه...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_94

هزاران بار گوشیم زنگ خورد و اس ام اس اومد

ولی جواب نداد....

سایلنت کردم و زدمش توشارژ...

خودمو تو حموم انداختم...

دوش اب داغو باز کردم..دونه دونه لباسمو از تنم خارج کردم...

میخواستم تنمو از گناه بشورم...سیاه بخت شدم....

همه امیدام یک دفعه روی سرم اوار شد

کل بدنم رو نه یک بار نه دو بار چندین بار با صابون شستم

هق هق فضای حموم رو پر کرده بود...

نگاهم به تاید افتاد...سریع برداشتمش و تو مشتم ریختم

به بدنم میکشیدم و هق میزدم....

پوست بدنم میسوخت و قرمز شده بود....

سریع دوشو روی خودم گرفتم و به کفایی که روی زمین میریخت نگاه کردم....

اروم لب زدم

برید....گناه منم باخودتون ببرید...بی عفتیه منم ببرید....

از حموم بیرون اومدم... نفس عمیقی کشیدم که صدای پیچ بابا و مامان به گوشم خورد...

بابا_جدی میگی؟

مامان_اره بابا...خود روشا اومد بالا دعوتمون کرد شب بریم پایین ... باید هرچه زودتر عروسی کنن

بابا_اقاجون اگر بفهمه خون به پا میکنه...

هوووف اینا داشتن درباره رادین و بارداریه روشا می گفتن....

میخوامم دیگه بهش فکر نکنم...شبم نمیرم پایین...

باید مامانو یه جورى بیجونم...

لباس خواب صورتی سرهمو تنم کردم

موهام رو سشوار کشیدم...لاک صورتی هم به ناخن دست و پام زدم...

گوشیم رو برداشتم...بدون خوندن پیام ها همرو پاک کردم...

شماره رادینم اسمشو از شاهزاده من به پسر عمو تغییر دادم....

از اتاقم بیرون رفتم و روی کاناپه لم دادم...

شبکه های ماهواره رو بالا پایین کردم که صدای مامان مثل آژیر خطر توگوشم پیچید...

مامان_به به...تر گل ورگلم کردی که دخترم

پاشو که شب جشن داریم...

قدم نو رسیده توراه داریم

کلافه گفتم

من نمیام...خودمم میدونم چه خیره...صبح من و دایان فهمیدیم...

وای خیلی سرم درد میکنه مامان...میشه یک مسکن بهم بدی...

مامان بی توجه به بقیه حرفام سریع کنارم نشست و گفت

چی شده عزیزم... چرا سرت درد میکنه

حالت خوبه؟

از روزی که سگته کرده بودم خیلی بهم اهمیت میداد و نگرانش بیشتر شده بود...

مامان_میخوای من بمونم خونه پیشت ؟

نهال_نه مامان جان... زیاد که فاصله نیست

شما چند تا پله میری پایین همین...

مامان بعد از دادن مسکن با بابا رفتن پایین...

منم مسکنو انداختم تو ظرفشویی...

روی کاناپه دراز کشیدم که صدای زنگ خونه بلند شد...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_95

کلافه دستمو بین موهام کردم و به تبریکایی که بهم میگفتن لبخند زورکی ای میزدم...

روشا بهم نگاه کرد و اروم لب زد

میدونم خیلی زود بود... ولی خب...

خودت باعث این وضع شدی

از حرف زدنشون متنفر بودم... مخصوصا الان میخواستم استخوانای گردنشو تو دستم خورد کنم
تا دهنشو ببندم... ولی حیف... حیف که هنوز زوده

با لرزیدن گوشیم توجییم سریع وارد اتاقم شدم
اسم جواد روی صفحه خودنمایی می کرد...

با استرس اتصالیو زدم
رادین_ الو... سلام جواد... چخبر؟

جواد_ اروم بابا... یکی یکی...
اولا سلام پدر جوان...

رادین_ اه جواد مضخرف نگو... بگو ببینم چی شد

جواد_ حدست درسته... تا هفته دیگه همه اسناد و برات روی سی دی میریزیم...

از بهت و هیجان زبونم بند اومده بود...

باورم نمیشد بالاخره راحت میشم

رادین_ مرسی جواد... مرسی....

برات جبران میکنم به مولا

سریع گوشیهو قطع کردم و خودمو توبالکن انداختم...

چندتا نفس عمیق کشیدم و رو به آسمون لبخند ژکوند زدم

رادین_ دمت گرم خدا....

دستی به لباسم کشیدم و اروم وارد جمع شدم

رو به زن عمو کردم و گفتم

نهال پس کو؟

چرا نیومد؟

زن عمو یکم سردرد داشت...موند استراحت کنه!

رادین پس من برآش کمی کیک و شربت میبرم

البته یک کاریم باهاش دارم

سینی آماده کرده رو برداشتم که روشا مثل عجوزه خودشو وسط انداخت...

روشا صبرکن عزیزم منم میام...

با حرص نگاهش کردم ولی از رو نرفت و جلوتر از من بیرون رفت....

ایندفعه حالتو میگیرم عجوزه...

دنبالش بیرون اومدم و از پشت لباسشو کشیدم

رادین هوی...کی به تو گفت بیا که دنبال من راه افتادی هان؟

روشا وا رادین...عزیزم...

رادین پس کن...من یک کار خصوصی دارم باهاش...میفهمی؟

لطفا از سرراهم برو کنار...مزاحم خلوتم نشو...

روشا ولی...من نمیخوام از دستت بدم

اون هواييت ميکنه رادين...

خواهش ميکنم...بذار من باهات بيام...

نميخوام بچم لطمه بخوره...

بهم خيانت نکن....

بهش تنه ارومي زدم و از کنارش رد شدم...

رادين_ ادم خيانت کردن نيستم

خيالت راحت...حالا برو

به سرعت خودمو جلو در خونه عمو انداختم...

ضربان قلبم اوج گرفت...

عشقم...دختر دوست داشتنيتم...

خانوم من...پشت اين در نشسته

زنگو فشردم که تو کسري از ثانيه در باز شد...

تا لب باز کرد که چيزي بگه پيش قدم شدم و رفتم تو....

رادين_ هيش...نيومدم که چيزي بگم و چيزي بشنوم....

برو بشين....

به حرفم گوش داد و بااون لباس خواب سرهميه صورتيش خيلي خواستني شده بود...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_96

روی میل نشستم

از استرس بدنم یخ زده بود

دستامو توهم قفل کردم و روی پاهام گذاشتم

نگاهم بین تی وی و دستام در گردش بود

صدای پاهاش که به طرفم می اومد استرس و هیجانمو بیشتر می کرد....

چرا همیشه دوستت نداشت...

چرا همیشه جلوت بی تفاوت بود...

موجود لعنتیه دوست داشتتیه دست نیافتنی....

اوووف عجب جمله ای خلق کردم....

رادین_خوبی؟

نهال_چی...ا.ره خوبم...

رادین_توفکرچی بودی...

نهال_هیچی!

رادین_عه...هیچی نبود و اینقدر توخس بودی که ابروهاتو بالا مینداختی و لباتو غنچه میکردی...

نفسمو فوت کردم نه از کلافگی بلکه از هول شدن...

نهال_فکرای شخصی...توقع نداری که بگم بهت...

البته باید کم یاد بگیری...

شاید صاحب یک دختر بشی و همچین روزی و توسن و شرایط من باشه...نه؟

باید بفهمی به می فکر میکنه دیگه!
یهو کسی فرییش نده... دختر و نگاهاشو از بین نبره... احساساتشو به بازی نگیره...

رادین_ نهال من به تو دروغ نگفتم...
احساساتتو به بازی نگر فتم...

خنده پر از حرصی کردم و با عصبانیت گفتم
کی با توبود؟
مگه من تورو گفتم هان؟
من دارم درباره دختر ایندت صحبت میکنم

تو یک حرکت محکم دستامو گرفت

نهال_ اه ولم کن...

رادین_ چقدر سرده دستات!

نهال_ اره... شوفاژ خونه عشق و احساسم سوخته... گرما نداره..
دستتو بکش یخ زنی!

رادین_ خودم شوفاژ خونتو سوزوندم...
خودمم سر و پاش میکنم
زندش میکنم نهالم...

داشت با حرفاش باز دیوونم می کرد...

باز میخواست سستم کنه...میخواست بازیم بده ک سوءاستفاده کنه...

زنش حاملست خب...تختش خالیه آره آره...

لعنت به تو که عشقو به بازی گرفتی....

با برخورد آیش به چونه ام به شدت به عقب هولش دادم و سریع از جام بلند شدم

از عصبانیت نفس نفس میزدم

نهال_گمشو از خونه ما بیرون

دیگه نمیخوام ببینمت...

تنهایی دیگه دور من نیا...ازت متنفرم...

هرچی حس تنفر داشتم و توچشمای ریختم

زل زدم بهش و با داد گفتم

دیگه اسم نهالو روی زبونت نیاااا....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_97

پشت کردم و به طرف اتاقم رفتم که بازوم کشیده شد

تو آغوش خوب و گرمش افتادم...

ولی نمیخواستم دیگه این آغوش برام مسکن و آرامش بخش باشه

خودمو جلو کشیدم ولی محکم نگه‌م داشت

لبای داغشو به لاله گوشم چسبوند و زمزمه کرد

اروم باش پرنسس من... خانوم کوچولو...

اهوی چموش...

داشتم نرم میشدم... رام میشدم...

که باز ازم لذتجو بیره

با تمام وجودم داد زدم که سریع هولم داد تواتاق و در قفل کرد...

از اتاق خوابم محال بود صدام بیرون بره

باترس بهش نگاه کردم که به طرفم اومد

نهال_ هوی کجا... برو بیرون...

چی میخوای از جونم

رادین_ خودتو... خودتو میخوام

چشمای عاشقت... زبون شیرینت...

دستای نوازش گرت...

محبت دوست داشتیت...

لبخدای امیددهندت...

روحیه و آرامش زندگیمو میخوام

چیز زیادیه؟

تک خنده عصبی ای کردم و گفتم

اهان... که روی تختت بخوابم و باهات یکی بشم

فردا صبحم بگی ببخشید نهال... پوزش میخوام

اشتباه شد... به همین راحتی نه؟

رادین_ نه... نهال تو رو خدا این فکرارو درباره من نکن....

من واقعا میخوامت...

اینهامش یک سری سوتفاهمه...

بزودی حل میشه... بهت قول میدم

تویک حرکت به دیوار چسبوندم و لبشو به لبام چسبوندم

به شدت و پر حرارت میبوسید

بادستم سعی می کردم پیش بزنم

ولی زور من کجا و زور اون کجا....

لبشو به گردنم کشید و میمکید.

ضعف و سست شدنم روی گردنم بود و به خوبی بلد بود...

نالای ای کردم و سرمو جا به جا کردم که باز لبامو اسیر کرد....

با دستم پهلوهاشو چنگ زدم که با یک گاز ریز از لبام سرشو عقب کشید...

رادین_ الان اینجا اومدم تا عشقمو بهت ثابت کنم

نه تختمو پرکنم پرنسس بد اخلاق...

با سستی که از تو داشت از پا مینداختم از زیر دستش خودمو بیرون کشیدم و قفل درو باز کردم

سریع خودمو به سینی رسوندم و کمی از کیک رو تودهنم گذاشتم.....

رادین_ نهال.. میخوام

نهال_ لطفا از خونمون برو بیرون...

رادین_ امشب اومدم که به چیزایی رو برات توضیح بدم

نهال_ لازم نیست... من همه چیزو میدونم

یعنی همه چی مشخصه...

نترس منم اول و اخر مال خودتم...

با کاری که باهام کردی کسی نمیتونه بگیرتم

رادین_ خیلی لجبازی....

شب بیا توبالکن... منتظرتم

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_ 98

از خونه که خارج شد به طرف موبایلم رفتم و شماره ساغرو گرفتم...

بعد از چندتا بوق زدن باصدای گرفته ای جواب داد

نهال_ سلام خوبی؟

ساغر_ ممنون... چی شده؟

نهال_ ای بیشور... مگه باید چیزی بشه تا بهت زنگ بزنم

ساغر_ اخیرا فقط باید دعوایی جدایی و چیزی باشه تا تو یاد من بیوفتی دیگه...

نهال_ حالا تیکه ننذاز... نمیدونی که چه وضعی دارم بخدا...

ساغر_ شب میای خونمون؟

ساغر_ نه... دو هفته دیگه عیده

میخوام فردا بعد از مدرسه برم خرید...

با چشمای گرد به حرفای درهمش گوش میدادم...

نهال_حالت خوبه؟

با صدای بغض داری لب زد

نه...خوب نیستم نهال...

نهال_نهال بمیره که اینقدر حواسم پرت شده و از خواهرم غافل شدم

چی شده ساغر....

ساغر_عرشیا..

نهال_عرشیا چی؟مرده...تصادف کرده

فلج شده...چش شده

ساغر_داره میره خارج

نهال_عه به سلامتی...

پسر خالت داره میره خارج تو گریه میکنی؟

نکنه عاشقتی کلک

با سکوتش متوجه حرفم شدم..عاشقتش شده؟

نهال_ساغر...الو؟

ساغر_بیا اینجا...دارم میمیرم نهال

گوشیو قطع کرد و منو تو بهت فرو برد...

سریع لباسمو عوض کردم و به طرف خونه ساغر راه افتادم

*** ... * * * * *

با غم تو بغلم کشیدمش و سرشو بوسیدم

چقدر من و ساغر بدشانسیم...

یا تو عشق و عاشقی همیشه این اتفاقا میوفته

نمیدونم....

عاشق شده بود و حالا عشقتش به راحتی به خاطر موقعیت شغلی داشت ترکش می کرد....

نهال_ اشکال نداره خواهی....

یک حکمتی هست لابد.... غصه نخور

مثل من خودتو نابود نکن

ساغر_ نهال دارم میمیرم... من بخاطرش دست از کسی که مجنونم بود دست کشیدم

حالا اون به راحتی منو فراموش میکنه... باورم نمیشه نهال

نهال_ لیاقتتو نداره...

همونجوری که رادین لیاقت منو نداشت....

اروم هولش دادم روی تختش تا کامل دراز بکش....

پتوشو بالا کشیدم و اروم پیشونیشو بوسیدم

نهال_ امشب تا صبح گریه کن...

خودتو خالی کن... ولی از فردا بجنگ....

باز شب گریه کن... دلنتگی کن...

غرورتو حفظ کن....

اروم از خونشون بیرون اومدم و زیر آخرین بارون های زمستونی شروع به قدم زدن کردم

ساعت یازده بود...

مثلا میخواستم برم پیش ساغر تا اتفاقات و حرفای امشبو فراموش کنم....

غم تو دلم بیشتر شده بود...چقدر دلم واسه شاد بودن و هیجان پیغامای عاشقانه رادین تنگ شده بود...

واسه دیدارای یواشکی شبانمون...

آغوشای گرم پر از عشقمون...

با بوق ماشینی از پشت سرم ترسیده از جام پریدم

بدون نگاه کردن به عقب سرعتمو بیشتر کردم

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_99

وارد کوچه خودمون شدم که ماشین جلوی پام ترمز کرد

دو تا پسر بودن که با حرفای زشت و رکیکی ترس به جونم انداختن

صدای داد دایان به گوشم رسید

دایان_نهال

سریع به سمتش حرکت کردم که دستم از عقب کشیده شد

نهال_هییییی...ولم کن

کمممک...

دایان_مردتیکه حروم زاده...

بخه ام از دست اونی که اسپرش بودم زاد شد و خودمو توپپاده رو انداختم

دایان درگیر شده بود و بهم فحش میدادن

با ترس و گریه از جام بلند شدم و از پشت لباس دایانو چنگ انداختم و عقب کشیدمش

با هق هق لب زدم

دایان ول کن بیا بریم

چشمای ابی برافش توشب میدرخشید

دستاشو دور صورتم گذاشت

دایان_تو خوبی... سالمی؟

این وقت شب تو خیابون چیکار میکنی اخه...

تا خواستم جوابشو بدم نگاهم به پشت دایان کشیده شد که یکی از اون مزاحما با چاقو نزدیک شد و به دایان حمله کرد...

نهال_دایان پشتت!

با تموم شدن حرفم دایان چرخید که چاقو محکم تو پهلوئی راستش فرو رفت

با ترس جیغای پی در پی میکشیدم و با دستم دایانو گرفته بودم

دایان_هیس اخ... اروم باش نهال...

نهال_وای خدا لعنتم کنه... دایان تورو خدا ببخش

کمممکک...

با جیغام همسایه ها بیرون ریختن و دور دایانو گرفتن

سریع با گوشیم شماره اورژانسو گرفتم

دایان_نهال... نهال...

نهال_ هیس... حرف نزن تو رو خدا...

صبرکن ارژانس برسه....

دستمو گرفت و به لبش نزدیک کرد

اروم بوسید...

دایان_ خیلی نگرانت شدم... خدارو شکر که سال..می...

نهال_ دایان... دایاااان

اه کجاست این امبولانس لعنتی....

دایان گفتم حرف نزن... هق هقم بیشتر شد و دستمو از دستش بیرون اوردم

که خونی شده بود.....

عذاب وجدان داشت خفم می کرد

* * * * *

دنیال دکتر دویدم و با گریه گفتم

ای بابا..یه چیزی بگید خب...

دارم دق میکنم....

دکتر از بالای عینکش نگاهم کرد و گفت

چجوری این اتفاق افتاد؟

نگران لب زدم

یه ساعت پیش برا توخیابون مزاحم ایجاد شد

اومد کمکم کرد تا غفلت کردیم با چاقو زدنش...

دکتر_ چه نسبتی باهش داری؟

نهال_مهمه؟

دکتر_اره...باید اینجا اجازه عمل رو یکی از نزدیکانش بده

دلم هری ریخت...

نهال_عمل؟

دکتر_اره...حتما سفانه به کلیه هاش آسیب رسیده و باید سریع عمل کنیم...

نهال_وای وای....

م...ن نامزدشم...میتونم اجازه بدم؟

دکتر_بله...بفرمایید داخل اتاقم

بعدشم برید صندوق حساب کنید خرج عمل رو

هرچه سریع تر باید اقدام کنیم...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_100

با سردردش دیدی چشمامو باز کردم که مامان با هول به طرفم دوید

مامان_خوبی نهال؟

دختر چرا یک خبرندادی...دق مرگ شدیم

دستم روی سرم گذاشتم و بی توجه به حرفای مامان گفتم

دایان کو؟

خوبه؟

مامان_ اون خوبه ...تویی که حالت خوب نیست عزیزدلم...

دکتر میگه خیلی ضعیف شدی

نهال_ مامان... مامانم

دایان خوبه؟ میخوام ببینمش

دیشب خیلی حالش بد بود... تورو خدا

مامان_ باشه باشه...

از پشت شیشه زل زدم بهش... بیهوش بود

دکتر می گفت همه چیزش نرماله...

خطر رد شده و ضد عفونی هم شده

دلم اروم گرفت... عذاب وجدان داشت دیوونم می کرد...

بخاطر من اینجوری شد...

با لبخند امیخته با بغض به طرف صندلی رفتم و نشستم

دکتر_ فردا به بخش منتقل میشه

بعد هم اگر حالش خوب باشه مرخصش میکنیم

زن عمو_ ممنونم... ایشالا همیشه خیرای خوش بدید

*** ... *** ... *** ... *** ...

بعد از حموم و مرتب کردنم از اتاقم بیرون رفتم که چشمم به رادین افتاد

رادین_سلام

نهال_سلام پسر عمو...

از قصد پسر عمو رو تاکید کردم که حد خودشو بدونه

اروم کنار مامان نشستم

مامان_من برم برات یک دمکرده بیارم

رنگ به رو نداری عزیزم

مامان وارد اشپزخونه شد که رادین از نبودش استفاده کرد و طعنه گفت

خیلی حالت بده ها....

بخاطر دایان اینجوری شدی؟

دوسش داری؟نظر بهش پیدا کردی

حسی چیزی؟هوم

سرمو عقب کشیدم تا نفساش بهم نخوره

نهال_اگر حرف نزنم نمیگن لالی....

میوه بخور پسر عمو...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_101

رادین نگاه غضبناکی بهم کرد و تهدیدوار لب زد

وای به حالت دورش بپلکی...

آتیشت میزنم نهال... به والله که میکشمت

دلم زیر و رو شد از حسادتش...

داشت به دایان حسودی می کرد و این خوشحالم می کرد....

یعنی هنوز بهم حسی داره....

نفسمو اه مانند بیرون فرستادم که همزمان شد با بیرون اومدن مامان از اشپزخونه

رادین از جاش بلند شد و رو به مامان گفت

مرسی زن عمو... ایشالله بهتر باشی نهال جان..

مامان_کجا... چیزی نخوردی که...

بشین پسر

رادین_ نه دیگه... ممنونم...

با اجازه برم کار دارم کمی...

چیزی نگفتم و از پشت به اندامش چشم دوختم...

مرد دوست داشتنی من...

هنوزم میخوامش ودوستش دارم

دلم میخواست زمان می ایستاد و من نگاهش می کردم... محو چشمای مشکیش میشدم....

تولبخندش غرق میشدم...

تو به لحظه از جام بلند شدم و باصدای بلندی گفتم

وایسا...

اگر میشه چند لحظه بیا داخل اتاقم به کاری باهات دارم

با حرفم مامان و رادین به طرفم چرخیدن

مامان_چه کاری مامان...

نهال_بعدا میگم بهت مامان جان

رادین_اگر زیاد واجب نیست باشه یه وقته دیگه...

نهال_واجبه رادین...لطفا

سریع در اتاقمو باز کردم و تعارف کردم وارد بشه

سری تکون داد و وارد شد

درو پشت سرم بستم و به طرف تختم رفتم

نشستم و بهش خیره شدم...

رادین دستاشو تو جیبش کرد و ابروشو بالا انداخت

خب؟

چیکارم داشتی

نهال_هیچی...

رادین چشمای مشکیشو گشاد کرد

رادین_هیچی؟عجبا

پس من رفتم

فعلا

نهال_نه...

دلم برات تنگ شده بود...برای نگاه کردن بی فکر...

برای لبخندامون...

برای چشماآت....

نم اشکو توچشمام حس کردم ولی برای جلوگیری از ریزششون هیچ تلاشی نکردم

اروم نم نم روی گونه هام پایین ریختن

رادین بی هیچ حرکتی خیره به لبهام بود و حرفامو گوش می کرد

صدام از بغض می لرزید و با لبایی که از اشک خیس شده بود

گفتم

دل..م برای آغ...وشت تنگ شده

آغوش م...ردرویاهام

خرسی که برام خریده بود رو از روی تخت چنگ زدم و تویغلم گرفتم

سرمو تو سینه پشمالوی خرسم فرو برودم که به شدت عقب کشیده شد و عطر رادین تو مشامم پیچید....

سرمو به سینه اش فشرد و اروم لب زد..

منم تنگ شده!

گریه ام بیشتر شد و پهلوهاشو چنگ انداختم

هق هقمو توگردنش رهاکردم

دستشو دور کمرم حلقه کرد و جاهامونو عوض کرد

روی تخت نشست و منو روی پاهاش نشوند...

رادین_میدونی خیلی لاغرشدی...

دماغمو بالا کشیدم

نهال_ زشت.ت شد.دم؟

رادین_ تو قشنگ ترین دختر دنیایی جلوی چشمم...
باچشمای تارم نگاهش کردم و لیمو داخل کشیدم
دستم روی ته ریشش کشیدم و اروم سرمو جلو بردم
لبم یک سانتی لباش بود که تقه ای به در خورد
هول کرده از روی پاهاش پایین پریدم

#دست نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_102

مامان_ رادین جان روشا دم در منتظرته!

دماغمو بالا کشیدم و با دستم اشکامو پاک کردم
به طرف اینه رفتم... کمی پنک روی گونه هام زدم تا رنگ و روم طبیعی بشه

رادین_ ببخشید نهال... یهو از دستم خارج شد کنترلم....
ببخش دختر عمو...

سریع از اتاق بیرون زد...

اشکی که مجددا میخواست روی گونه ام راه پیدا کنه رو پس زدم

نهال_ چرا اینقدر احمقم... چرا اینقدر نفهم و بیشورم

یه ذره دیگه خودم و کنترل میکردم اینجوری وا نمیدادم

اه لعنت به این دل...

لعنت به تو رادین...

& سه روز بعد&

کاسه سوپ رو برداشتم و به طرف دایان گرفتم
نهال_ نخورده بودی... داغش کردم برات اوردم
باید بخوری.... ضعیف شدی

دایان_ اونشب کجا بودی؟

نهال_ اون شب رو فراموش کن...
منو ببخش... من باعث شدم این بلا سرت بیاد...

دایان_ پرسیدم ازت اونشب کجا بودی همین!

نهال_ خونه دوستم بودم... حالش خیلی بد بود
وای اصلا فراموش کردم سراغشو بگیرم...

دایان_ تو کسی رو دوست داری؟

یا کسی دوستت داره؟

اخمامو توهم کشیدم و گفتم

کی همچین حرفی زده؟

دایان_ د سوالمو با سوال جواب نده

نهال_ نخیر... همچین چیزی نیست

دایان_ مطمئن؟

نهال_اره...ازخودم مطمئنم...

دایان_باش...حرف تو برام سنده نه دیگران

مشکوک لب زدم

کسی چیزی بهت گفته؟

دایان نگاهشو دزدید و با لبخند گفت

نمیخوای این سوپ رو بدی بخورم؟

ازدهن افتادا...

سینی رو جلوش گذاشتم که دستمو گرفت

دایان_من مریضم...ضعیف شدم

خودت دهنم کن

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_103

با سرخوشی به فیلم نگاه کردم

بالاخره موفق شدم مدرکو پیداکنم

روی شونه جواد زدم و گفتم

دمت گرم...ایشالله که جبران کنم برات..

جواد_ قریونت داداش... کی میخوای نشوونشون بدی

رادین_ بزودی... خیلی زود!

باید اول جواب ازمایش روشا بیاد...

جواد_ خود روشا فهمیده؟

رادین_ نه... میخوام همشونو سورپرایزکنم

مخصوصا اون عمه بدجنس و ذات خرابمو...

تازه میفهمم چرا شوهرش طلاقش داده...

جواد خنده بلندی کرد و به طرف اشپزخونه رفت

منم بلند شدم و با یک خداحافظی سریع از خونش بیرون زدم

به سرعت به طرف شرکت راندم

یک جلسه خیلی مهم داشتم

وارد شرکت شدم که با صدای منشی سرم به طرفش چرخید

منشی_ ببخشید قربان

پدرتون تشریف آوردن... رفتن داخل اتاقتون

منتظر شما هستن

رادین_ بسیار خب... موردی نداره

وسایل پذیرایی رو آماده کن بیار دفترم

منشی_ چشم

در و باز کردم که مامان از پشت میزم بلند شد و به طرفم اومد

تعجب کردم...

رادین_ اینجا چه خبره؟

مامان بی توجه بهم پیشونیمو بوسید و رو به بابا گفت

ماشالله... هزار ماشالله...

پسرام دارن سر و سامون میگیرن...

این همه خوشحالی رو یک جا حس نکرده بودم بخدا...

عجبی زمزمه کردم و کیفم و روی میزم گذاشتم

رادین_ نمیگید چی شده که اومدید اینجا

مامان_ میخوام تو اسرع وقت تو و روشا ازدواج کنید و برید توخونه خودتون

تا نوه خوشگلمم به دنیا بیاد

دوم اینکه امشب میریم برای دایان خواستگاری...

کم کم لبام کش اومد و سیگر مه هام جانشو به تعجب داد

رادین_ جدی؟ دایانم میدونه؟

بابا_ آقا رو باش... خود شاه داماد پیشنهاد کرده... بعد خبر نداشته باشه

رادین_ اصلا باورم نمیشه... دایان و ازدواج کردن

مامان_ مگه چشمه بچم... آقایی واسه خودش

رادین_ داره حسودیم میشه ها... عه...

حالا کی هست این دختره بخت برگشته

مامان با خنده تو قفسه سینم کوبید

مامان_ نهال... باورت میشه؟

از اول که اومد ایران فهمیدم چشمش گرفتتش...

الهی قربونشون برم... ماشاءالله چقدر بهم میان

الانم بدو بدو بریم خونه

برادر دامادی

امشب خواستگاری... اونا رو دست تو دست هم بذاریم

بعدشم تاریخ ازدواج تورو مشخص کنیم

بدو پسر شاخ شمشادم

روی صندلی وا رفتم... تنم گر گرفت...

از عصبانیت.. از ترس...

ترس از دست دادن نهال...

چجوری ممکنه... من خودم زنش کردم

چجوری میتونه با کسی دیگه ازدواج کنه

این امکان نداره.....

نهال مال منه...

با برخورد دست بابا به شونه ام از فکر بیرون اومدم و با گیجی گفتم

چی...

بابا_ معلومه کجایی تو؟

پاشو دیگه... نترس داداشت دوماد میشه ولی تنهات نمیذاره... پاشو مرد گنده

داری پدر میشیا

پوزخندی به حرفش زدم و دستمو بین موهام کشیدم

رادین_ شما برین من تا یک ساعت دیگه میام خونه

مامان_ خب الان بیا بریم

بابا_ ولش کن...گفت میاد دیگه

بیا بریم

ما رفتیم بابا...زود بیا

کلافه سرمو بین دستام گرفتم

خدایا خودت میدونی من چقدر نهالو میخوام

خواهش میکنم از من نگیرش...توروخدا

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_104

نگاهمو به دایان دوختم...

سرخوش نگاهش روی نهال میچرخید و گه گاهی به لبخندی روی لباش مینشست...

با پام روی زمین ضرب گرفته بودم و تند تند پاهامو تکون میدادم

نهال بهم نگاه کرد

چشماش پر از نگرانی و ترس بود...

یک جور عجیبی نگاهم می کرد...

روشا بازوم رو فشرده...

حس تنفرم نسبت بهش بیشتر شد... دلم میخواست سرش داد بزنم و بگم اگر توعه لعنتی نبودى الان عشق من چایى واسه غیر از من
نمیاورد... اونم کی؟

کسى که مثل برادرم بوده و هست...

کسى که الگوى من تو زندگیم بوده...

گوشیمو دراوردم و شروع کردم به نوشتن

نهال... بیا بالا تواتاقت کارت دارم...

سند کردم براش و گوشى رو توجییم گذاشتم

روشا مثل گنه بهم چسبیده بود... پیش زدم و زمزمه وار زیرگوشش لب زدم

اینقدر به من نجسب... اعصاب ندارم

بخاطر بچتم که شده یک امشب رو از من فاصله بگیر...

روشا_ بچمون رادین!

رادین_ خفه شو

با ببخشیدی به جمع خودمو از دید قائم کردم و اروم از خونه بیرون زدم

به طرف واحد خودمون رفتم

من نمیذارم این ازدواج سر بگیره... نهال مال منه...

شده باشه میگم که باهانش رابطه داشتم و اون دیگه دختر نیست... اره...

سریع از بالکنش بالا رفتم و خودم رو به اتاقش رسوندم....

اروم پشت کمد خزیدم و نشستم تا نهال بیاد...

گوشیمو در اوردم و شمارشو گرفتم...

با صدای گوشیش روی میز لعنتی ای گفتم و تماس رو قطع کردم

نهال_بفرمایید...

در اروم باز شد و صدای قدماشون به گوشم رسید

اومده بودن باهم خلوت کنن...

خون جلو چشممو گرفته بود...

بقران اگر دستت بهش بخوره دایان خونتو میریزم...اون دختر مال منه!خانوم منه!

نهال_خب...

دایان_چرا خجالت میکشی...من همون دایانم...

فقط الان اومدیم باهم صحبت کنیم...نقاط مشترکمون رو بهم بگیم

اگر لایق باشم بشم دایانت...اصلا دوست داری مرد زندگیت دایان باشه؟فقط تونگاه؟

مردتیکه شیرین زبون....شیطونه میگه پاشو گردنشو خورد کن...

نهال_نمیدونم واقعا...چی بگم...

اخبه...یهویی شد!

دایان_قول میدم خوشبختت کنم

نهال؟

نهال_بله؟

دایان_دوستت دارم...خیلی زیاد...

نگاه کردن بهت ارامش میده...بودن باهات زندگی رو خیلی متفاوت نشون میده

تویرای من روحیه ای....

چشمات برام توالماس برافن...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_105

از حرفاش هیچ حسی نداشتم... مثل رادین حرفای قشنگ میزدولی برام هیجان نداشتن...

دلَم از حرفاش غنچ نمیرفت... به خاطر این حسم ازش خجالت میکشیدم....

نمیتونم به عنوان شوهرم روش حساب کنم....

تا قبل از این لحظه فکر می کردم مثل رادین راحت ازدواج می کنم و رادین رو به دست فراموشی میسپارم....

ولی خیلی ابلهانه بود فکرم.... نمیتونم...

نمیتونم رادین رو فراموش کنم و راحت با کسی دیگه آینده ام رو شریک بشم...

سرمو بالاوردم برای دادن یک جواب قانع کننده که چشمم به رادین افتاد که پشت کمد پنهان شده بود....

قدرت تکلمم رو از دست دادم....

با من من گفتم

آخ...ه...

دابان_نهال حرفتو راحت بگو...

من دوستت دارم... توچی؟

میخواهی منو؟

با ترس به رادین نگاه کردم که نگاه کدرشو ازم گرفت...

به حالت متاسف سرشو تکون داد...

نهال_ باید فکرکنم... ببخشید دایان...

دایان_ میدونم... هرچقدر میخوای فکرکن...

ولی امیدوارم حسم دو طرفه باشه...

ناامیدم نکن...

از استرس تنم خیس از عرق شده بود و دستام میلرزید...

با دایان پایین رفتم که همه چشم انتظار بهمون نگاه کردن

بابا_ چی شد بابا جان؟

دایان_ نهال جان میخوان فکرکنن... منم گفتم مشکلی ندارم... ایشالله تصمیم خوبی بگیرن...

بابا خندید و گفت باشه...

ولی مبارکه... بیاید دهننون رو شیرین کنید

عروسی روشا و رادین هفته دیگست...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_106

قطره اشک سمجی از گوشه چشمم پایین افتاد....

اگر نهال این حال رو میدید؟

مردونگیم زیر سوال می رفت؟

نه... کی گفته مردا گریه نمیکنن... مگه مردا عاشق نمیشن... مگه دل تنگ نمیشن... مگه دلشون بهانه گیر نمیشه...

ناز و نوازش مخصوص دختر ها نیست

ما مردهم نیاز داریم... مثل من...

مثل من که الان بی قرار اغوش گرم و تنگ نهالم...

قفل گوشیم رو باز کردم و وارد گالری شدم...

گالریم پر از عکساش بود....

دلم آتیش گرفت وقتی جلوی خودم دایان بهت ابراز عشق و علاقه کردم....

دایان برات دنیا رو گلستان میکنه.. میدونم...

ولی من چکار کردم...

من لعنتی نابودش کردم... تو سن کم باعث شدم سخته بزنه....

دلم جای خلوت و دور از هیاهو میخواست...

چطوری میتونه فراموشم کنه؟ من که نتونستم... من لعنتی نتونستم...

صورتتم رو با کف دستم تمیز کردم تا جای اشکام نباشن...

با باز شدن در سریع از جام بلند شدم و با دیدن چهره قرمز نهال عقب گرد کردم به سمت بالکن

نهال_ صبرکن... رادین...

رادین_ چیه؟ بله رو دادی؟ مبارکت باشه

خوشبخت بشی...

خواستم برم بیرون که گفت

رادین... چرا اینجوری میکنی

اگر دایان تواتاق می دیدت چی؟ خیلی کاربچگونه کردی

لب زدم

ترسیدی از دست بدیش؟ مگه میدونه توزنی؟

میدونه به دستت من زن شدی؟

میدونه زودتر مال من شدی؟ هوووم

میدونه روح و قلب مال منه و جسمت مال اون میشه؟

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_107

داشت بی ابرویم رو تو سرم میکوبید...

داشت نداشتن ب. کارتمو به رخ میکشید...

هجوم بغض به گلوم باعث شده بود که لال بشم.... قدرت حرف زدن نداشتم...

سکوتمو که دید یک قدم جلو اومد و باصدای کنترل شده ای گفت

اره؟ د حرف بزنی... بگو که نمیدونه... بگوووو

به زحمت لب باز کردم و گفتم

میدونه... اره... من همه چیز رو بهش گفتم...

میدونه تو ازم سوءاستفاده کردی

بهش گفتم که عاشقت شدم...

عشقمون دو طرفست... از زندگیم برو...

برو با زنت و بچه تو راهت خوشبخت باش

تو چشم هام زل زد و تو یک حرکت سیلی سنگینی به صورتم زد....

بابهت دستمو روی گونه ام گذاشتم...

چشماش به جوری بودن... انگار شرمنده و ناراحت بود....

دستشو مشت کرد و بدون هیچ حرفی از بالکن به طرف اتاقش رفت که گوله گوله اشکام از چشمام پایین ریخت

خودمو روی تخت پرت کردم و باهق هق لب زدم

زد...زد...رادین منو زد....

ارههه زد....

رادین میدونی منو زدی؟!...نهالو؟

همون که پرنسس بود.... همون که اشکاش شیشه ی عمرت بود.... اخ که چه به ناحق سیلی اب داری حوالیه صورت من کردی...

مثل جنین توخودم جمع شدم و کم کم به خواب فرو رفتم...

باصدای مامان اروم چشمامو باز کردم...

مامان_دختر اخه چه وقته خوابه....

مهمون اون پایینه...پاشو...

میدونستم اگر نرم مامانم اتیش به پا میکنه...

حوصله غر غر کردنش رو نداشتم

سریع از جام بلند شدم که با هین بلند مامان چشمام گرد شد

مامان_خدا مرگم بده...صورتت چرا کیود شده؟

با یادآوری سیلی رادین بهم گز کردنش رو یاد اوری کردم

اروم دستمو روی لیم گذاشتم و لب زدم

چیزی نیست

در کمد خورد تو صورتم.....

چه دروغ چرتی گفتم...

مامان_ در کمد؟

در کمد چجوری صورتتو کیود میکنه؟

با حرص گفتم

اخه مادر من پس یکی خوابونده تو گوشم؟

منم با دایان بودم....لابد دایان زده؟

خب مگه باهم نیومدیم پایین؟

سالم بودم که...من اومدم میخواستم به تنوع لباس بدم که اینجوری شد...

از بس درد داشت روی تخت خوابیدم که جدی جدی به خواب رفتم

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#رادین_108

با زنگ خوردن گوشیم لعنتی زیر لب گفتم

سیگارمو از پنجره پرت کردم بیرون و با عوض کردن لباسم...

از واحدمون بیرون زدم....

هنوز دستم گز می کرد...خیلی محکم سیلی به صورتم زد...خدا لعنتم کنه...

کاش این دستم بشکنه...

باکلافگی وارد خونه عمو شدم که روشا زودتر از همه به طرفم اومد

روشا_کجا بودی عزیزم...

نگاهی به صورتش کردم...شاید میتونستم اون سیلی رو به صورت روشا بزنم...

شاید هم بهتر بود به حرف نهال گوش می کردم و میرفتم دنبال زندگیم....

شاید همین روشا برام زن زندگی بشه...

روشا_رادین خوبی؟

رادین_چه...ی...اره...اره خویم...

کنارش زدم و رفتم سمت میز...کنار دایان نشستم که به شونم کوبید

دایان_هی کجایی داداش...

خیلی توفکری...اینجا حرف از عروسی و ازدواج توعه...بعد خودت اقا داماد نیست...

رادین_بیخیال دایان...حس و حالش نیست...

دایان_رادین...

نداشتم حرفی بزنه و اروم ولی با تحکم گفتم

بس کن...اصلا حوصلشو ندارم

بشقابمو برداشتم کمی غذا برای خودم خالی کردم که نگاهم به نهال افتاد...

نگاهم روی صورتش خشک شد...

قرمزی گونه اش به وضوح پیدا بود ولی با کرم و پنکک سعی در پنهان کردنش داشت....

تپش قلبم بالا رفت... دلم میخواست تو بغلش بگیرمش و به خودم فشارش بدم
اینقدر جای سیلی رو ببوسم تا درد و کبودیش از بین بره....

سنگینی نگاهمو احساس کرد که نگاهش به نگاهم گره خورد....

نگاهمو ازش نگرفتم... نمیخواستم...

میخواستم علاقه و عشقمو از چشمم بخونه...

بفهمه و جواب منفی به دایان بده...

نهال_ببخشید...

همه توجه ها به سمتش جلب شد...

خودم کنجکار تر از همه بودم... به لباش چشم دوختم...

با حرفی که زد دلم ریخت....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_109

مثل سگ پشیمون بودم از حرفی که زدم...

این چه تصمیم عجولانه ای بود که گرفتم...

عصبی وارد اتاقم شدم و خودمو توبالکن انداختم....

نگاهم به بالکن پایینی کشیده شد...

بحرفی که زدم نگاه ناباورشو روی خودم حس کردم...

نم اشک توچشماتش واقعی بود....

بعد هم گفت تاریخ عروسیشو جلوتر بندازن که کسی موافقت نکرد و گفتن اول نامزدی نهال....

لعنت به دهنی که بی موقع باز بشه...لعنت...

کنار دیوار سرخوردم....

هی خدا چرا اینجوری شد...خراب کردم...

امشب گند زدم....

من چطوری پا تو زندگی دیگه ای بذارم...

دایان عشقتش به من واقعیه....

من که بهش حسی ندارم...

باصدای موزیک و صدای زمزمه ای گوشام تیز شد

&رادین&

گوشیمو برداشتم و خودمو روی صندلی توبالکنم پهن شدم....

اهنگو پلی کردم...چشممو روی هم فشار دادم...اخ چطوری از دست دادمش...

خودم خواستم؟خودم باعث شدم؟

نه...

شروع کردم به خوندن باهنگ

دیدم چی شد

دیدم قلبم گرفت

دیدم دنیا... تورو ازمن گرفت

دیدى آخر...بى تو بغضم گرفت...

دیدى چى شد...دیدى چى شد...

نگرانم....

بى تو چیزیم بشه

يکى نيست که بگه اين مرد چشه ...

من و دردت به جنون میکشه...

دیدى چى شد ...دیدى چى شد...

من زود رنجم...غصه میخورم فقط

باشه عشقم...دیگه می برم ازت

سازش کردمبا هر سختی...

خواهش کردم...اما رفتی...!

من زود رنجم...غصه میخورم فقط

باشه عشقم...دیگه می برم ازت

سازش کردمبا هر سختی...

خواهش کردم...اما رفتی...!

توکه بااین دل ما بد کردی...

بگو پس چى رو رعایت کردی...

تو که هر جورى باشی باز میخوام...

برو دوراتو بزن...من اینجام

نگرانم که یه وقت زود نیای دیر کنی

من و با غصه ی دیوونگیات پیر کنی

من زود رنجم...غصه میخورم فقط

باشه عشقم...دیگه می برم ازت

سازش کردمبا هر سختی...

خواهش کردم...اما رفتی!

من زود رنجم... غصه میخورم فقط

باشه عشقم...دیگه می برم ازت

سازش کردمبا هر سختی...

خواهش کردم...اما رفتی!

با تموم شدن اهنگ دستمو روی قلبم کوبیدم و با صدای پر از بغض دادی خاموش که ندای درونم بشنوه گفتم

فراموشش کن...قلب لعنتی اون وخاطراه هاشو بنداز بیرون....

منم ادمم...احساس دارم...عاشقمم...

چجوری بهترین رفیقم و برادرم رو کنار عشقم ببینم...

چطوری دست تو دست هم ببینمشون...

کاش جرات داشتم تا برم داد بزنی و بگم مال منه....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_110

اروم خم شدم تا صدای ریزشوش بشنوم که با تقه ای به در اتاق سریع از بالکن بیرون رفتم

اشکای زیر چشمم رو پس زدم....

در اتاق باز شد و مامان اومد تو...

مامان_نهال مامان کامل فکراتو کردی؟

هنوز وقت برای ازدواج کردن زیاد داریا...نمیخوام فکرنکرده تصمیم عجولانه ای بگیری...ولی پسر خوب هم کمه...

دایان خیلی پسر خوبیه...

بابات خیلی دوست داشت رادین دامادش بشه...

باشنیدن جمله دلم هری پایین ریخت و صد هزار بار تو گوشم زمزمه شد....

دیگه هیچی از حرفای مامان رو نفهمیدم

فقط برگشتم به گذشته... به گذشته شیرین...

داشتن رادین... خنده هاش... ناراحتیاش...

بوسه هاش... چشماش... چشماش... چشماش...

مامان_ نهال کجایی....

نهال_ هیجا... ببخشید یک لحظه ر فتم توفکر!

جانم

مامان_ شنیدی چی گفتم؟

گیج لب زدم اره...

مامان_ باشه عزیزم... پس بیا بیرون که انتخاب کنی... چون نامزدیه شما شب قبل عروسیه رادینه... حسابی کار داریم

امروز یک شنبست

شنبه هفته دیگه عروسی رادین تو باغ پدر بزرگه

جمعه هم نامزدیته....

خیلی وقت کمه... بدو بیا دخترم

با دهن باز به حرفای مامان گوش میدادم

چی میگه... چی انتخاب کنیم....

وای کاش میذاشت بگم باید فکر کنم...

بذارن چند روز دیگه تصمیم بگیرم... اه گندت بززن نهال که همش مصیبتی

*** ... ** * * ... *

مامان گوشی رو قطع کرد و به سمت اومد

مامان_برات وقت ارایشگاه گرفتم... ساعت ۱۲ حتما باید اونجا باشی

کاراتو بکنیا روز قبلش... پشت گوشت نندازیا....

دیگه داری خانوم یک خونه میشی...

نهال_اه باشه بابا... باشهههه...

مامان با بهت بهم نگاه کرد ولی بدون این که حرف دیگه ای بزمن وارد اتاقم شدم

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_111

امروز روز مرگم بود... بدتر از روز مرگم داریم؟

نه... ولی چرا... داریم... بدتر از روز مرگ داریم...

روزی که زیباترین لباس رو میپوشی... لباس بخت... ولی به خونه خوشی و بخت نمیری...

حلقه دستت میکنن ولی صاحب اون حلقه مالک قلب و روح نیست... بلکه عزرائیل ازراه رسیده ای هستش تا جونت رو ذره ذره بگیره...

با صدای ارایشگر قلبم وایستاد و دوباره شروع به زدن کرد...

ارایشگر_عروس خوشگل میتونی خودت رو ببینی

اروم چشممو باز کردم که چشمم به لباس بلند یاسیم افتادکه تنم رو چقدر قشنگ قاب گرفته بود...

موهای بلندم که خیلی زیبا شینیون شده بود و تره ای از موهام تو پیشونیم ریخته بود....

ارایش لایت با تن یاسی به صورتم رنگ و روی تازه ای داده بود....

ولی رادین موهای ساده دوست داشت...رادین رژ لب قرمز دوست داشت...رادین از خط چشم متنفر بود....

اما اونی که مالک جسمم میشه رادین نیست...داماد بابام رادین نیست....

قلبم هری ریخت...قطره اشکم روی گونه ام ریخت که با جیغ و دست اطرافم از فکر بیرون اومدم

ارایشگر_عروس که گریه نمیکنه...

تا اخر شب هیچی حس نکردم و فقط مثل یک عروسک کوکی همه جا خاک کشیده شدم و نامزد دایان معرفی شدم....

با بوسیده شدن استخوان تره قوه ام نفسم بالا نیومد....

روی صندلی نشستم و به مامان اشاره کردم بیاد پیشم...

مامان_جانم مامان

نهال_مامان میشه کمک کنی برم تواتاقم...

کسی نیاد تواتاق حتی دایان....

لطفا سوال نکن...

اروم به طرف اتاقم رفتم و در اتاقمو از داخل قفل کردم

لعنت به امشب...لعنت به این لباس و ارایش که نمیذاره راحت باشم....

امشب رادین نبود....چرا نیومد...

باورکنم که دوستم داره؟ باورکنم که طاقت دیدنم کنار دایان رو نداشت

با زنگ گوشیم به سمتش رفتم که با شماره ناشناس بی حوصله رد کردم

ولی دست بردار نبود و باز زنگ زد...

کلافه وصل کردم

نهال_بله

رادین_مبارک باشه....خوشبخت بشی...

امیدوارم که هیچوقت از اشتباهت پیشمون نشی...پرنسسش....

بیخشید که نمیتونم بگم پرنسسم...بیخشید که نمیتونم بگم شیشه عمرم....

چون دیگه جون ندارم...فقط و فقط مثل یک مرده متحرک زندگی میکنم....

نهال....

هیچی نگفتم و اشکام بیصدا روی گونه هام درحال حرکت بود...

رادین_نهالال....

با دادش اروم لب زدم

جانم...

رادین_نکن...باقلم بازی نکن...حداقل هزار به امید دیدنت زنده باشم...

هرچندمال من نیستی...ولی دست بهترین فرد زندگیمی...اگر بلایی سرت آورد بخداوندی خدا دستشو قلم میکنم....

از این به بعد مثل داداش پشتتم...

جیغ خفه ای زدم و هقی زدم

رادین_دوستت دارم!

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_112

روی تخت افتادم و مثل جنین تو خودم جمع شدم و گریه کردم
از این شب نحس متنفرم... هیچ وقت این شب نفرت انگیز رو فراموش نمیکنم....
من رادینو میخوام... فقط رادین...

خدا چرا صدامو نمیشنوی...

چرااااا... خدایا...

تقه ای به در اتاق خورد که متوجه وضعیتم شدم....

سریع به خودم تواینه نگاه کردم...

چشمام قرمز بود ولی ارایشم بهم نریخته بود... خوبیه ارایش ضد آب همینه....

اشکای روی گونه ام رو پس زدم...

اروم در اتاق رو باز کردم که دایان وارد شد و بدون هیچ حرفی بهم خیره شد...

نمیتونستم کلمه ای حرف بزنم... چون بغضم میترکید... دلم برای دایان میسوخت... اون چه گناهی کرده بود....

بی حرف به سمت بالکنم رفتم و روی تک صندلیش نشستم....

به اسمون تاریک خیره شدم...خدایا کاش امشب جون منو میگرفتی....

چشمامو روی هم گذاشتم که صدای دایان کنارگوشم لرزی به تنم انداخت....

دایان_حس و حال عاشقیو درک میکنم...

با ترس بهش خیره شدم که لبخندی زد که زهر تر از زهرمار بود...

دایان_چند سال پیش عاشق یک ادم اشتباهی شدم و الان....

اب دهنم رو قورت دادم

نهال_من فقط ناراحتم...از جداشدن از پدر و مادرم میترسم...از مستقل زندگی کردن میترسم...همین...

دایان_امیدوارم همینطور باشه...

نهال یک قولی بهم بده...قول بده تنهام نزاری...

نه نه...نمیخوام همچین قولی بدم...

دایان_قول بده که بی خبر نمیذاری بری...قول بده که کنارم میمونی....حتی اگر روزی ازم دل بریدی کاملاً تنهام نذار...نهال

ترجیح میدم هیچ حرفی نزنم....

حتی امشب دایان هم خوشحال نیست....

دستمو گرفت و بوسه ای اروم روش زد....

دایان_دوستت دارم...خیلی زیاد ...

نهال....

.... فقط دوست دارم باهام مثل یک معشوقه رفتار کنی.... از هر چیزی که هراس داری... هر چیزی که ناراحتت میکنه...

بزارشون کنار و دلتو به دلم بده

یادت نره که اندازه ادمای کره زمین دوستت دارم....

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_113

دوست داشتم امشب مطابق میل رادین ارایش کنم... لباس بپوشم... امشب عروسیه عشقم بود....

عروسیه رادینم... امشب با روشا رسما زن و شوهر میشن... امشب عقد میکنن...

کاش من و دایان هم عقد دائم می کردیم تا دیگه دلم بی قراری نکنه... دیگه راه فرار برام باقی نمونه....

لباس ابی پفی بلندی پوشیدم... لباس مدل پرنسسی...

با یخه برگشته و آستین های حریر ابی....

پر از پولک و منجوق و سنگ های براق....

موهام رو فر درشت کردم و باز دورم ریختم..

سایه ابی و ریمل و کرم و رژ لب قرمز....

کفش ست لباسم رو پام کردم

یک تل ابی از جنس لباس روی سرم گذاشتم و جلوی موهام رو تو صورتم ریختم....

عطر مورد علاقه عشقم(رادین) به خودم زدم

چرخی دور خودم زدم

اره شادم...خیلی شادم...امشب شب عروسی و شادیه...شب عروسی عشقم با دختر عمه ام....

بغض به گلوم حجوم آورد که با کشیدن نفس عمیق فرو بردمش...

اروم از پله ها پایین رفتم که دایان بادیدم سریع بغلم کرد و بوسه ای روی گونه ام کاشت....

دایان_واقعا پرنسیسی....

*** ... *** * ... *

زن عمو کلافه برای چندمین بار شماره رادین رو گرفت...باز هم بی جوابی...

منم داشتم نگران میشدم...نکنه براش اتفاقی افتاده....

روشا با اژانس اومده بود باغ و بی قرار تو اتاق نشسته بود...

همه مهمونا پیچ پیچ کردناشون شروع شده بود...داماد مجلس نه خودش عروس رو آورده بود حتی از خودش خبری نبود....

دایان و عمو میخواستن برن دنبالش که با صدای جیغ و سوت کنجکاو سرکی به سمت ورودی کشیدم

رادین با ماشین عروس وارد شد و پشت سرش دیجی آورده بود با تویوتا هایلوکس

لبخندی از جنس غم روی لبم نشست

زن عمو درگوش رادین چیزی گفت و به سمت اتاقی که روشا داخلش نشسته بود فرستادش....

عاقده دفترشو آماده کرد و رادین دست تو دست روشا وارد جمع شدن

لبخند روشا جگرم رو اتیش میزد....

قرار بود این مجلس من و رادین باشه اما....

دستی توگودیه کمرم نشست و به خودش فشارم داد
سرمو روی سینه دایان گذاشتم و اه عمیقی کشیدم....

رادین نگاهش به من و دایان خیره شد....

خشم تو عمق چشماش شعله کشید....

رادین_قبل از جاری شدن خطبه عقد یک سورپرایز برای بانوی مجلس،خانوم مجلس،عروس زیبام،روشا دارم....

اول این سورپرایزم رو به رخ همه مهمونا بکشم و بعد میریم برای ادامه مجلس

جیغ و سوت مهمونا بلند شده بود که دیجی به سکوت دعوتشون کرد

شروع کرد به پخش کردن اهنگ شادی

پرده نمایشش رو نصب کرد و از صفحه مانیتورش چیزی رو پلی کرد....

اول تصویر نیم رخ جذاب روشا روی صفحه افتاد با لباس عروس....

رادین_خواهش میکنم تا پایان کلیپ حرفی زده نشه..

بلافاصله عکس رد شد و یک عکس قدی روشا با لباس شب مشکی زیبایی روی پرده افتاد..

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

#نهال_114

فیلم پلی شد و تصویری از روشا و رادین روی پرده رفت

تصویر فیلم عریان روشا و رادین که بدنشون بارنگی شدن پوشیده بودن ولی صداهاى واضحشون حاکی از رابطه عطشین بینشون داشت....

فیلم استوپ شد و صدای رادین بلندشد

رادین_ این فیلمیه که به من نشون دادن و بالاجبار از من خواستن تا با دختر عمم به خاطر تعرض بهش ازدواج کنم.... به من گفتن مست کردم و ناخواسته بی عفتش کردم

الان روشا بارداره و یقینا من پدر اون بچم....

این مستندات کلیپ اول

از جلوی پرده کناررفت و فیلم بعدی پلی شد

در اتاق باز شد و روشا وارد اتاق شد پشت سرش رادین با قیافه و رفتار عادی وارد شد که از پشت در کسی بیرون پرید و چیزی به سر رادین کوبید

فریاد رادین بین جیغ روشا گم شد

فیلم استوپ شد و روی چهره مرد قد بلندی که به رادین اسیب رسوند زوم شد

باورم نمیشد... اون باراد بود.... پسر خاله من...

ناباور به رادین چشم دوختم که اونم خیره به من بود

فیلم باز پلی شد... رادین رو به سمت گوشه اتاق کشیدن

باراد با روشا روی تخت رفتن و باهم معاشقه کردن

جیغ خفه ای کشیدم که فیلم استوپ شد...

رادین_ با چهار تا فتوشاپ و صحنه بازی گناه کبیره خودشون رو انداختن گردن من
من اون شب فقط تو اون مجلس کاری برای کمک به دختر عمه ام رفته بودم که ادعا می کرد شریکش داره سرش کلاه میذاره و اذیتش
میکنه...

این هم جواب ازمایش DNA من و بچه توشکم عروس مجلسه...
این بچه فرزند باراده....

پشت حرفش باراد از تو تویوتا با قیافه بهم ریخته ای پایین اومد

شرمنده نگاهی به رادین کرد و اروم زانو زد

باراد_ بیخشید... من... من برای بدست آوردن نهال با روشا همکاری کردم...
روشا هم عاشق توبود....

بابا به سمت باراد حمله کرد و مشتشو تو صورت باراد کوبید...

بابا_ مردتیکه عوضی اراجیف بهم نیاف

با ترس و بهت به جمع بهم ریخته رو به روم نگاه می کردم

روشا و عمه گریه می کردن

رادین به سمت اومد...

نگران صاف ایستادم که مچ دستمو چسبید و به حلقه نشون تو دستم اشاره کرد

رادین_ خوشبخت بشی عشقم...

#دست‌نوشته heart

پرنسس و کوتوله ها

اروم خم شد و پیشونیم رو بوسید

رادین_قرار بود یک روزی جشن و سروری به پا کنم بیا و ببین

میخواستم همه انگشت به دهن بمونن...

میخواستم عروسمو از پشت این در با ذوق و شوق بیارمش اینجا

میخواستم با ملکه زندگیم این وسط دست تو دست باهم برقصیم

میخواستم بانوی خونه و زندگیم

بانوی این جمع... پرنسس دنیام تو باشی...

پرنسس من... حالا که شاهزاده دیگه ای انتخاب کردی خوشبخت بشی

عقب گرد کرد و به سمت خروجی رفت

اشکام روی صورتم میریخت و به رفتن مرد وفا دارم خیره شده بودم

برخی چشمها پر از بهت و تعجب

برخی از حرفای رادین به اشک دراومده بود...

دل خودم که بازار خونین بود از تکه های این عشق...

تو چند قدمیه در ایستاد...

چرخید و نگاهم غرق نگاهش شد...

رادین_دوستت دارم نهال... دوستت دارم زندگیم

ولی اشتباه نکن..من زیاد دوستت ندارم...

به طرف روشا رفتم که تو لباس عروس خون گریه می کرد و عمه هم خجل کنارش نشسته بود و سعی می کرد ارومش کنه

هیچکس حرفی برای گفتن نداشتن

دستمو زیر چونه اش زدم و سرشو بالا کشیدم

با گریه لب زدم

خوشبخت شدی؟ رفتی خونه بخت؟

رادین کو؟ کجا رفت

هاااان... چیکار کردی تو... زندگیه همه ادما بخاطر اشتباهای توتباه شد....

من.... خودت... رادین... دایان....

هممون زندگیمون بهم ریخت... چراااا

لعنتی حرف بزن....

یکدفعه روشا هولم داد عقب و با جیغ مشتای پی در پی به شکمش میزد و با فریاد میگفت

میکشمش....

خودمو میکشم... این بچه رو میکشم

من فقط عاشق بودم.... عاشق رادین

دلَم می خواست مال من باشه مــــن

نهال_هه... اینجوری؟

به زور؟ وقتی دوستت نداره چرا گوه زدی به زندگیه هممون

عمه_بس کن نهال نمیبینی حالش خوب نیست؟

عروسش بهم ریخته تو اومدی مواخذه میکنی

پوزخندی زدم و خیلی اروم لب زدم

کدوم عروسی؟

عروسی ای که قبلش از یکی دیگه حامله شده و انداخته گردن رادین تا زنش بشه میشه عروسی و خونه بخت؟

بگو میخواستیم قالب کنیم نشد

عمه به طرفم خیز برداشت تا یک کتک درست و حسابی بزنه که با فریاد اقاجون ایستاد

همه نگران به ما نگاه می کردن

اقاجون به طرف من اومد و نگاه تندى بهم انداخت...

اقاجون_ادم با بزرگ ترش درست صحبت میکنه!

بابا_ولی نهال...

اقاجون_ساکت....

به طرف روشا چرخید و عصاشو به پاهای روشا زد

اقاجون_پاهات که کار میکنن؟

پاشو برو بشین روی صندلی تا داماد مجلس رو بیارم

با حرف اقاجون دلم هری ریخت...

چی؟ چرا اقاجون اینجوری میکنه

اشک به چشمم دوبید و ناباور عقب عقب رفتم....

عمه و روشا بابیهت بهم نگاه می کردن

اقاجون_د زود باش دختر چشم سفید.....

نگاهم به دایان افتاد که چجوری کمرش خم شده بود

وای خیلی بدباهش حرف زده بودم...

هیچ کس دیگه نوق و شوق این مراسمو نداشت...

حالا که به اجبار اقاچون قرار بود رادین و روشا سرسفره عقد بشینن....

دیگه جای موندن نبود....یک روز از دایان هم عنرخواهی میکنم...ولی جز رادین نمیتونم کسی رو به زندگیم راه بدم...

اشکام تمومی نداشتن...چشمام میسوخت...

به طرف پشت باغ حرکت کردم که...